

۶۵

سال دهم

بهمن - اسفند ۱۳۸۰

۶۰ صفحه - ۴۰۰ تومان

ISSN:1023-8735

# آیدوا

فرهنگی، هنری و پژوهشی

( به زبان های گیلکی و فارسی )



آسیب شناسی سازمان یابی فضا در استان گیلان • فروتنی شان هنرمند است ، پای صحبت غلامرضا امانی ، آهنگساز و نوازنده گیلانی  
جنبش ها و حرکت های ضد فئودالی در منطقه تالش و آستان • زنان تابع ، زنان متحول ، گفتگو با "مه کامه رحیمزاده" داستان نویس  
دست نگهدارید ! اول شناخت ، به بهانه نمایش مجموعه ی " پس از باران " • چهارشنبه سوری در کومله • نظری دیگر و تازه بر مدفن شیخ زاهد گیلانی  
بخش گیلکی : شعر ، قصه ، فولکلور و ... • ضرورت گردآوری و ثبت شتابان فرهنگ عامه • در غربت غرب ، غریب از هم چرا ؟





بهمن - اسفند ۱۳۸۰

شماره ۶۵

**گیلاوا**

شماره استاندارد بین المللی ۸۷۳۵-۱۰۲۳

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی  
(گیلان شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پور احمد جکاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۳۵

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۲۲۰۹۸۹ - ۱۳۱

e-mail: gilava@andishesabz.com

امور فنی: کانون تبلیغاتی گیلوا

صفحه آرای و گرافیک: ماکان پور احمد جکاجی

لیتوگرافی: همراهان ۳۳۳۹۰۰۳

چاپ و صحافی: توکل (صومعه سرا - تلفن ۲۸۱۰)

تیراژ: ۲۵۰۰ نسخه

**GILAVA**

ISSN:1023-8735

A Gilaki-Persian language  
Journal Related to the Field of  
**ON GILAN (North of Iran)**

Director and editor:

**M.P.JAKTAJI**

P.O.BOX 41635- 4174

**RASHT - IRAN**

Tel: 0131 - 2220989

آنچه  
در این شماره  
میخوانید:

### بخش فارسی

- ۲ صفحه ۲  
۶ سرمقاله  
۸ خبرهای فرهنگی، هنری و... / دکتر ناصر عظیمی  
۸ آسیب شناسی سازمان یابی فضا در استان گیلان / دکتر ناصر عظیمی  
۱۲ فروتنی شأن هنرمند است، پای صحبت غلامرضا امامی، آهنگساز و نوازنده گیلانی  
۲۰ جنبش ها و حرکت های ضد فئودالی در منطقه تالش و آستارا، همزمان با آغاز نهضت مشروطیت / اشرف آقا حریری  
۲۲ زنان نایب، زنان متحول، گفتگو با آید گامه رحیم زاده داستان نویس  
۲۳ نظری دیگر و نازه بر مدفن شیخ زاهد گیلانی / دکتر عنایت الله رحیمیان  
۳۶ دست نگه دارید! اول شناخت، به پهنانه نمایش مجموعه پس از باران / محمد سعید محضی  
۳۸ شخص، فرد، متن / عنایت سمعی  
۳۹ خیلی ساده، خیلی خودمانی، گزارشی از یک مراسم فرهنگی هنری در لاهیجان / دکتر بهمن شفق  
۴۰ نمایندگان گیلان در مجالس قانون گذاری (دوره سوم مجلس شورای ملی) / مومن بوسندمی  
۴۲ ضرورت گردآوری و ثبت شتابان فرهنگ عامه / حیدر مهرانی  
۴۵ معرفی پایان نامه ها... / حسین شهاب کومله  
۴۶ چهارشنبه سواری در کوفله / حسین شهاب کومله  
۵۰ تسبیح و باورد داشت های مردم مازندران درباره آن / علی صادقی  
۵۱ بازی های گیلان (بیت بازی) / اباذر غلامی  
۵۲ در غربت غرب، غریب از هم چرا؟ / دکتر محمود جوادی  
۵۳ چوملیس، انتقاد تصویری / ماکان جکاجی - کیوان واری  
۵۵ تازه کتاب

### بخش گیلکی

- شعر: سید حبیب اسماعیلی - محمد تقی بارور - منوچهر بخشی - کبرا  
پاریاب - غلامرضا توجائی - رحیم چراغی - مسعود حاکم زاده -  
حجت خواجه میری - آذر دعایی - شکیانی لنگرودی - جمشید  
شمسی پور - علی صبوری - محمد فارسی - فرامرز محمدی پور  
سید علی میربازل - آریا نیک بخشی - ساسان ورتوان  
۳۵-۳۶ قصه: تی دستا مرا فادن / محمود طیاری  
۳۰ عزاسرد / هادی غلام دوست  
۳۲ توجمه: فورشان سر / هانری دورنیه، واگردان دلنک  
۲۷

۶۵ **گیلاوا**



نقاشی روی جلد اثر استاد حسین مججویی

[نقاش نام آور معاصر]

زندگی، طبیعت و آرامش

۲۰ x ۳۰ سانتیمتر - آبرنگ

■ گیلوا در حکم و اصلاح و تلخیص مطالب آزاد است.

■ چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن از سوی گیلوا نیست.

■ مطالب ارسالی به هیچ وجه مسترد نخواهد شد.

■ استفاده فرهنگی از مطالب گیلوا به شرط ذکر مأخذ آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی است.

به نام خدا

## فراخوان مقاله

# کنگره‌ی بازشناسی نهضت جنگل

شورای اسلامی شهر رشت، با یاری اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و دانشگاه گیلان بر آن است تا برای پاس داشت یادمان میرزا کوچک جنگلی و یارانش و ره‌یابی به گوشه‌های پنهان جنبش جنگل کنگره‌ای با نام بازشناسی نهضت جنگل در مهرماه ۱۳۸۱ برپا دارد. از آن رو همه‌ی تاریخ‌نگاران، پژوهشگران و اندیشمندان فراخوانده می‌شوند تا با فرستادن برآیند پژوهش‌های خود بر روی موضوع‌های پیشنهادی و آن چه که خود در این باره شایسته می‌دانند، ما را در برگزاری اندیشمندانه و هرچه باشکوه‌تر این کنگره یاری دهند.

زمان برای فرستادن چکیده‌ی مقالات: ۳۰ فروردین ماه ۱۳۸۱

زمان برای فرستادن مقاله: تا ۳۰ تیر ۱۳۸۱

زمان کنگره: ۱۶ و ۱۷ مهرماه ۸۱

برای مقالات برگزیده توسط هیأت علمی کنگره دعوت نامه ارسال خواهد شد. مقالات پذیرفته شده در مجموعه‌ای با نام کنگره چاپ و منتشر خواهد شد.

## کنگره بازشناسی نهضت جنگل

● نشانی دبیرخانه کنگره: رشت ساختمان مرکزی شهرداری رشت - دبیرخانه بازشناسی نهضت جنگل

● تلفن و فاکس ۲۲۳۳۰۷۶

● نشانی پستی: رشت خیابان دکتر شریعتی - شورای اسلامی شهر رشت

● شماره نمابر (فاکس): ۲۲۳۱۰۵۸ ● شماره تلفن: ۲۲۳۱۰۵۳-۵۴

● نشانی اینترنت: WWW.Rasht.Org

## عناوین مقاله برای کنگره بازشناسی نهضت جنگل

- ۱- اوضاع ایران و جهان در آستانه‌ی برپایی جنبش جنگل
- ۲- زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برپایی جنبش جنگل
- ۳- تأثیر رویدادهای جنگ جهانی اول در شکل‌گیری جنبش و روند آن
- ۴- نقش اندیشه‌ی اتحاد اسلام در برپایی جنبش
- ۵- نقش سیاست کشورهای بیگانه (روسیه، انگلیس، آلمان، عثمانی و...) در جنبش جنگل
- ۶- اندیشه‌های سردمداران برپا دارنده‌ی جنبش جنگل
- ۷- نقش ایرانی‌های غیرگیلانی در جنبش و روند آن
- ۸- نقش فعالان غیرایرانی جنبش جنگل در برپایی و روند آن
- ۹- تشکیلات نظامی جنگل
- ۱۰- چگونگی ارتباطات جنبش‌های هم عصر جنبش جنگل با آن
- ۱۱- تأثیر تصمیمات متخذه در پایان جنگ جهانی اول در سرنوشت جنبش جنگل
- ۱۲- نقش زنان در جنبش جنگل
- ۱۳- جغرافیای تاریخی جنبش جنگل
- ۱۴- نقش و ماهیت نیروهای حکومتی ایران در سرکوبی جنبش جنگل
- ۱۵- نقش سنت‌گرایی و مدرنیته در برآیند جنبش جنگل
- ۱۶- بررسی مرامنامه‌ی جنبش جنگل
- ۱۷- تأثیر جنبش جنگل در خیزش‌های پس از خود
- ۱۸- بررسی اسناد بازمانده از جنبش جنگل
- ۱۹- جنبش جنگل در آیین‌های ادب و هنر
- ۲۰- کتابشناسی جنگل
- ۲۱- سایر موارد...



اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان لنگرود با همکاری شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان و ادارات و ارگانهای زیربست همایش فرهنگی پژوهشی لنگرودشناسی را در تاریخ ۳۱ مرداد ۸۱ برگزار می نماید بدینوسیله از کلیه اندیشمندان و پژوهشگران محترم گیلانی دعوت می شود با شرکت در این گردهمایی و ارائه مقاله ما را در تحقق اهداف همایش یاری نمایند:

#### محورهای همایش:

- ۱- تاریخ لنگرود و پیرامون آن از گذشته های دور تاکنون
- ۲- جغرافیای لنگرود و رانکوه
- ۳- آثار باستانی، بناهای تاریخی و مذهبی و بقاع متبرکه
- ۴- معماری و شهرسازی و بافت شهری
- ۵- مسکن روستایی
- ۶- اماکن تفریحی و توریستی
- ۷- تحولات اجتماعی و اقتصادی در یکصد سال اخیر
- ۸- علم و ادب و هنر (علماء، ادبا، هنرمندان، مشاهیر و معارف)
- ۹- آداب و رسوم و سنن اجتماعی و دینی
- ۱۰- اعتقادات و باورداشتهای و فرهنگ عامه (فولکور)
- ۱۱- صنایع دستی، فرهنگ تولید و استفاده از آنها
- ۱۲- اقتصاد، کشاورزی، تولید و بازارهای سنتی

#### ۱۳- فرهنگ کار و تلاش

- ۱۴- زن و کار
- ۱۵- تیره ها و قبایل و اقلیتهای دینی و مذهبی
- ۱۶- زبان، لهجه و ادبیات گیلکی
- ۱۷- ورزشهای سنتی و بازیهای بومی - رزمی و پهلوانی
- ۱۸- جوان و مشکلات اجتماعی و اوقات فراغت
- ۱۹- سوغات لنگرود
- ۲۰- موضوعات دیگر در ارتباط با لنگرود

#### ضوابط شرکت و ارائه مقالات

- ۱- تکمیل فرم درخواست شرکت در همایش
- ۲- ارائه خلاصه مقاله در یک صفحه تایپ شده تا تاریخ ۸۱/۳/۱۵
- ۳- ارائه اصل مقاله در ۱۲ تا ۱۵ صفحه تایپ شده در کاغذ A4 تا تاریخ ۸۰/۴/۳۱

مقالات رسیده در کمیته علمی همایش بررسی و مقالات پذیرفته شده علاوه بر ارائه در همایش در مجموعه مقالات به چاپ خواهد رسید و به بهترین آنها جوایزی تعلق میگیرد. هزینه رفت و آمد و اقامت صاحبان مقالات پذیرفته شده بر عهده دبیرخانه همایش است. از تمامی پژوهشگران و علاقمندان به شرکت در همایش دعوت می شود فرم ذیل را تکمیل نموده و به پیوست خلاصه مقاله به نشانی: لنگرود - اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی - دبیرخانه همایش ارسال فرمایند. تلفن و نمابر ۵۲۳۱۲۵۹-۱۴۲۰

صندوق پستی: ۱۱۵۹

### فرم درخواست شرکت در همایش

میزان تحصیلات و رشته تحصیلی:

نام و نام خانوادگی:

سمت و محل کار:

علاقتمند به شرکت در همایش ● بدون ارائه مقاله □ ● با ارائه مقاله □

عنوان مقاله:

نشانی کامل:

نمابر:

شماره تلفن:

تاریخ و امضاء



نورہ تجلیہ شدہ

و کامل گیلہ را با مضامین لوکس و ترکیب

الاول ۲۰۰۰ تومان  
الاحد ۲۵۰۰ تومان  
الثانی ۲۲۰۰ تومان  
الثالث ۲۲۰۰ تومان  
الرابع ۲۲۰۰ تومان  
الخامس ۲۲۰۰ تومان  
السادس ۲۵۰۰ تومان  
السابع ۲۵۰۰ تومان  
الثامن ۲۵۰۰ تومان  
التاسع ۲۵۰۰ تومان  
العاشر ۲۵۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحيم  
والله اعلم بالصواب

علاقه مند آن شهرستانی می توانند وجه لازم را به حساب جاری

۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت به نام گیلہ و اواریز و اصل فیش آن را به نشانی

(رشت : صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گیلہ و ا) ارسال نمایند.



# شش‌می عید موبارک پبه

نوروز ۸۱ موبارک

## آوار از درون

ناچار با آب و تاب به خورد شنوندگان گیلانی می‌دهد برابر است با کم‌کاری که در استان اتفاق می‌افتد و بخش هر خبر خنثی معادل است با افزایش بر حجم بیکاری که ام‌الفساد جامعه ماست و به تبع خود بحران‌های اجتماعی را به دنبال دارد. وقتی خبر نباشد یا بی‌اهمیت باشد یعنی کاری صورت نگرفته یا کار از اهمیت برخوردار نیست.

خوب با این فضایی که برای شما تصویر شد فکر کنید بعد از شنیدن خبر افتتاح ساختمان مجتمع قضایی در یک بخش کوچکی مثل کرگانرود در دهستان لیسار تالش چه حالی به انسان دست می‌دهد. ظاهراً چون صحبت از ساختمان و سازندگی است، باید شادی! اما نه خدا شاهد است. با این خبر بیشتر دل آدم می‌گیرد و در خود فرو می‌ریزد. من جز تخریب در آن ساختمان نوساز چیزی نمی‌بینم. در جایی که حتی یک مجتمع کوچک فرهنگی ندارد - تمثیلی عرض می‌کنم - مجتمع قضایی نمادی از ویرانی حاکم است.

یک زمانی در تمام شهر رشت تنها یک اداره دادگستری وجود داشت که به دعاوی و شکایات مردم و مشکلات حقوقی آن‌ها رسیدگی می‌کرد. اینک چندین شعبه و مجتمع قضایی در چند نقطه از شهر وجود دارد که همیشه ایام جلوی ساختمان‌هایش از اول صبح تا آخر وقت اداری از ازدحام موج می‌زند، و هر عابر پیاده و مسافر سواره را کنج‌جاو می‌کند به این که ببینند چه خبر است!

چه خبر است؟ بی آن که با مسایل آماري طرف شوم به یک امر بسیار کلی و حسی - که برای همه ملموس است - اشاره می‌کنم. و آن این که مردم از هر جنس و سن و طیف و صنف و چي و چي، درگیرند. با خودشان و یکدیگر مشکل دارند. آن‌ها که با خود درگیرند کارشان بیشتر با مطب روانشناسان، تیمارستان‌ها، چهار دیواری خانه‌ها، کنج خرابه‌ها، کنار پیاده‌روها، طول و عرض خیابان‌ها ربط دارد. و آن‌ها که با یکدیگر درگیرند کارشان به همین ساختمان‌های مرکزی اداره کل دادگستری گیلان و شعبات آن در خیابان‌های لا کانی، کمربندی، پل عراق و... دیگر نمی‌دانم کجا، ارتباط پیدا می‌کند.

کاری به آن چه داخل این ساختمان‌ها، چه مرکزی چه شعبات آن، و داخل اتاق‌ها، چه آبدارخانه چه اتاق قضات می‌گذرد ندارم. بیرونش افتضاح است، آشوب است، آبروبر است. در شأن نظام و دولت و ایران و اسلام و مردم مسلمان نیست. این همه

چندی پیش صدا و سیمای مرکز گیلان اعلام کرد ساختمان جدید حوزه قضایی بخش کرگانرود (لیسار تالش) طی مراسمی از سوی بالاترین مرجع قضایی استان افتتاح شده است.

من به دلیلی از مشتریان پرو پا قرص اخبار استان ساعت ۴ رادیو رشت هستم. این رادیو می‌تواند در ۱۰ دقیقه خلاصه و شرح رویدادهای ۲۴ ساعته استان را به اطلاع شنوندگان خود برساند. به ندرت اتفاق می‌افتد در زمینه سازندگی و توسعه استان خبر مهمی حتی در حد یک لحظه تأمل و درنگ کوتاه به مخاطب خود برساند. البته تقصیر از رادیو نیست، در استان کاری صورت نمی‌گیرد تا جزء خبرهای مهم تلقی شود. از این رو اخبار آن هم در حد اطلاع رسانی‌های ساده با کارهای کوچک تا اندازه افتتاح یک باجه پستی در فلان ده، حفر یک حلقه چاه آب در بهمان روستا و یا بخش اخبار خنثی نظیر شرکت مدیران کل فلان وزارتخانه در همایش سراسری بهمان موضوع در «ال» محل با «بل» نفر و امثال آن و بازدید استاندار و فرماندار و که و کی از چه و چي و امثال این است و آخر سر هم اخبار مسابقات فوتبال و اعلام نتایج جام محلات - مثلاً - میان جیر محله سندس با جرمحله شیرکوه از توابع توتکابن رودبار. البته شمول نمی‌دهم نه این که همه روزش این طور است، بیشتر روزهایش این طور است.

این عادت کسب خبر از رادیو که به دلیلی ناگزیر بدان تن داده‌ام، نه فقط در این جا، بلکه وقتی به دلایلی به برخی از مراکز استان‌ها مثلاً اصفهان، تبریز، مشهد و... سفر می‌کنم، جزیی از عادت شده است و سعی می‌کنم ایامی را که آن جا هستم حتماً به اخبار آن استان‌ها نیز گوش کنم و رویدادهای آن‌ها را با گیلان بسنجم.

در آن جا قضیه فرق می‌کند. رادیوی محلی این استان‌ها تقریباً هر روز چندین خبر مهم از عمران و آبادانی و افتتاح پروژه‌های جدید دارند که به اطلاع مردم خود برسانند. یک روز نیست که بگویم تصادفی بوده است، هر روزشان این طور است یا لااقل بیشتر روزهایشان این طور است. آخر سر است که به بخش خبرهای کم‌اهمیت و خنثی می‌رسند.

شما کافی است یک ماه، فقط یک ماه، هر روز به اخبار ساعت ۴ رادیو رشت گوش کنید و به تحلیل و طبقه‌بندی اخبار آن بنشینید آن وقت به فاجعه‌ای که در استان می‌گذرد ایمان می‌آورید. هر خبر کم‌اهمیت و خنثی ای که گوینده به عنوان خبر اول به



درگیری و دعوا و مناقشه و پرونده، نشان از یک بیماری حاد و عارضه وحشتناک اجتماعی دارد.

هرکس پایش به این مراکز و به اعماق اتاق‌های مملو از جمعیتش برسد، اگر برای یک نفس هوای پاک هوس کند بیرون از ساختمان تا کنار پیاده رو بیاید، یک پرونده متحرک است، خود محتوای یک درگیری است. درگیری از هر قماش: جنایت، خیانت، اختلاس، دزدی، جعل امضاء، زورگیری، هتک ناموس، قاچاق، طلاق، آدم‌ربایی و... هر چه که باشد. حالا توی این درگیری‌ها و میان این سیاهی آدم‌ها، عده‌ای هم هستند که البته قربانی‌اند. آبرومندند و ناخواسته آن جا آمده‌اند. کشیده شده‌اند.

شهر هر چه بزرگتر، درگیری آن فزون‌تر. این چیزی بود که قبلاً می‌گفتند. امروز دیگر کوچکی و بزرگی از تعریف افتاده است. حرمت‌ها شکسته است و مثل خیلی چیزهای دیگر که سر جای‌شان نیستند، شهر و روستا نیز جابجا شده‌اند. چون حرمت قانون شکسته است. معلوم است وقتی قانون بشکند، همه چیز در همه جا می‌شکند. ریز و درشت ندارد. چه تهران پایتخت مملکت ایران باشد، چه رشت مرکز ایالت گیلان. چه حتی بخش کوچکی مثل کرگانرود تالش و مرکز دهستانش لیسار که در صفا و صمیمیت روستائیش خدشه وارد شده و طبیعتش را دستخوش انواع آلودگی‌ها کرده است. حالا لیسار که سراسر است. سر راه انزلی - آستارا است. جیرنده عمارلو و رحیم آباد و خیلی جاها هم که بن بست است از این مجتمع‌ها دارند. معلوم است جایی که یک کتابخانه خوب و یا مجتمع فرهنگی ندارد باید مجتمع قضایی داشته باشد!

وقتی گوینده رادیو از افتتاح ساختمان مجتمع قضایی کرگانرود گزارش می‌داد هر چه بیشتر به تعداد اتاق‌ها، ابعاد ساختمان، وسعت زیر بنا و متراژ و رقم هزینه‌های انجام گرفته داد سخن می‌داد، من بیشتر در تخریب و ویرانی جامعه شهری و روستایی

شهر و استان و کشور خود فرو رفته و خلع سلاح شدم. آن مهر و محبت، صفا، معرفت و اخلاق و گذشت، آن گفتار و کردار و پندار

نیک ایرانی، آن رأفت اسلامی کو؟ چه شد؟ کجاست؟

«گیلان ما» عنوان برنامه‌ای است که شب‌ها از سیمای مرکز استان پخش می‌شود. مجموعه‌ای از اخبار و گزارشات ۲۴ ساعت وقایع اتفاقیه گیلان را پیش چشم بیننده به تصویر می‌کشد. همین چند روز پیش بود که خبر کشف شبکه جعل اسکناس و اوراق بهادار در رشت پخش شد، دو مورد بچه دزدی به خاطر اخاذی از والدین، سرقت مسلحانه از بانک در «آقا سید شریف» با یک مجروح بدون گذاشتن ردپا، اعلام بالاترین رتبه طلاق در صومعه سرا، دستگیری یک باند قاچاق از حیوانات خشک شده (تا کسیدرمی) و...

جالب است که بیننده قبل از دیدن این برنامه تولید محلی، تماشای یک سریال جنایی را پشت سر گذاشته و بعد از آن هم تبلیغ یک فیلم گانگستری تمام عیار را چندین بار از تلویزیون دیده است. حالا شما در این حال خیلی اگر احساس خستگی کنی و شبکه دیگری را بگیری هیکل لرزان پیرمرد دورو و مذبذب لب و رچیده‌ای را می‌بینی با چماقی که در دست دارد و همیشه می‌خواهد توی مخ آدم بکوبد! اگر هر شب این‌ها را به آدم حقنه کنند می‌شود عادت، می‌شود فرهنگ: خالی‌بندی، توی مخ همدیگر زدن، بی‌جهت خندیدن، بیهوده گریه کردن! گیر دادن.

راینر ماریا ریلکه، شاعر آلمانی در شعری گفته بود آن‌که در گوشه‌ای از دنیا می‌خندد بی‌سبب می‌خندد، بر من می‌خندد. و آن‌که در گوشه‌ای از جهان می‌گرید، بی‌جهت می‌گرید، بر من می‌گرید. می‌بینم پر بیراه نگفته است. اما آن‌که بی‌سبب نمی‌خندد، از درون می‌گرید! از درون می‌ریزد!

## گیله‌وا

## یک پیام

گیله‌وا به موازات چاپ و انتشار مجله اصلی، گاهی به مناسبت‌هایی دست به انتشار ویژه نامه‌های مستقلی می‌زند که فقط در شهرهای گیلان میان کتابفروشی‌ها و برخی کیوسک‌های مطبوعاتی فعال توزیع می‌شود. از این رو مشتریان عزیز و طیفی از خوانندگان علاقمند گيله‌وا در خارج از استان و کشور از خبر چاپ و انتشار آن به دورند و وقتی در مجله شماره بعد با خبر می‌گردند مایل به تهیه آنها می‌شوند. بنا به درخواست برخی مشتریان خارج از گیلان و ایران پیشنهاد می‌کنیم مشتریان عزیزی که مایل به دریافت این گونه ویژه نامه‌های مستقل می‌باشند می‌توانند به اختیار خود مبلغی (که حداقل از ۳۰۰۰ تومان در داخل کشور و ۱۰۰۰۰ تومان خارج از کشور کمتر نباشد) به حساب ماهنامه واریز نمایند و پشت حواله حتماً قید فرمایند مربوط به دریافت ویژه نامه‌های گيله‌وا. برای این عزیزان دفتر مخصوصی تهیه شده است تا منبعد ویژه نامه‌های گيله‌وا نیز به نشانی آنها پست شود. این پیشنهاد شامل آن دسته از خوانندگانی که گيله‌وا را مستقیماً از مراکز فروش ما در تهران، مراکز استان‌ها، شهرهای دور دست و یا خارج از کشور تهیه می‌کنند نیز می‌باشد با این تأکید که نام و نشان دقیق (حتی المقدور تایپ شده) خود را برای ما بفرستند.

## یاوران گيله‌وا

در فاصله انتشار شماره ۶۴ تاکنون، این عزیزان به یاری گيله‌وا برخاسته‌اند و با کمک‌های خود در بخشی از هزینه‌های مجله مشارکت کرده‌اند:

آقای محمد علی حسینی و اجاری (کرج) ۱۰۰۰ تومان

آقای حسن حسنی خشک اسطلخی (تهران) ۷۰۰ تومان تمبر

خانم دکتر آذرمدخت حسین‌نیا (تهران) ۱۱۰۰۰ تومان

یکی از فضلا و پژوهشگران رشتی مقیم تهران ۵۰۰۰۰ تومان

هرگونه کمک مالی به گيله‌وا، عیناً و تماماً صرف بهبود کمی و کیفی مجله می‌شود این یآوری در واقع به معنای مشارکت در چاپ و نشر گيله‌وا است.

با یآوری‌های خود، حرکت گيله‌وا را تندتر، سنگین‌تر و متنوع‌تر کنید.



## تولد یک نشریه دیگر هفته نامه معین

شماره صفر هفته نامه معین دوشنبه سوم دی ماه ۸۰ در ۸ صفحه قطع روزنامه‌ای با زمینه فرهنگی هنری اجتماعی و ورزشی منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیر مسئول معین یونس رنجکش کیسی شاعر و روزنامه‌نگار جوان و خوش‌آتیه گیلانی است. مهران بازرگانی، علیرضا رضایی و کریم خورسندی نیز وی را در تحریریه هفته نامه یاری می‌رسانند. در لحظه تدوین خبر، هفتمین شماره معین نیز به دفتر مجله واصل شد. نشانی: رشت - خیابان امام خمینی - پاساژ سالار - طبقه سوم - صندوق پستی (۴۱۶۳۵-۳۴۵۷) - تلفن و فاکس ۲۲۳۴۰۷۲

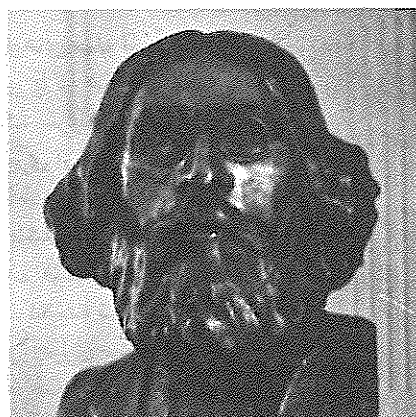
## حوزه هنری و دو مراسم تجلیل

تجلیل از محمد رئیس زاده  
از پیشکسوتان تأثیرمیلان

حوزه هنری استان گیلان که اخیراً موفق به تأسیس کانون بازیگران خانه نمایش شده است بخاطر ارج‌گذاری به زحمات پیشکسوتان تاتر گیلان در تاریخ ۲۹ دی ماه مراسمی در تجلیل از تلاش‌های هنری یکی از پیشکسوتان تأثیر استان محمد رئیس‌زاده برگزار کرد که مورد استقبال هنر دوستان قرار گرفت. فریدون نوزاد پژوهشگر و بازیگر قدیمی تأثیر گیلان در این مراسم در تجلیل از رئیس‌زاده به ایراد سخنرانی پرداخت.

تجلیل از محمد آگاه  
عکاس و فیلمساز

عصر روز پنجشنبه ۲۵ بهمن از سوی حوزه هنری گیلان مراسمی در تجلیل از محمد آگاه عکاس و فیلمساز نام‌آشنای دیارمان در سالن سبز مجتمع فرهنگی هنری خاتم رشت برگزار شد که از سوی طیف وسیعی از عکاسان و هنرمندان و نویسندگان شهر مورد استقبال قرار گرفت. در این مراسم سه هنرمند برجسته دیارمان فرهاد مهرافر (فیلمساز و کارگردان)، کریم ملک مدنی (عکاس) و احمد قربان زاده (شاعر) شرکت داشتند و هر یک به گوشه‌هایی از زندگی محمد آگاه و شخصیت هنری وی و به طور کلی زندگی هنرمندان اشارتی داشتند. گفتنی است محمد آگاه متولد ۱۳۲۳ رشت از صاحبزبان و مدرسان هنر عکاسی استان و از داوران اغلب جشنواره‌های تاتر و سینما در گیلان است.



## نصب تندیس دکتر حشمت

روز سه‌شنبه چهارم دیماه طی مراسمی با حضور اعضای شورای شهر رشت و شهردار و عده‌ای از پژوهشگران و هنرمندان و معتمدان شهر در محل میدان جنب بانک ملی از تندیس دکتر حشمت جنگلی پرده‌برداری شد. دکتر حشمت یکی از برجسته‌ترین رهبران نهضت جنگل و از یاران صادق میرزا کوچک جنگلی رهبر نهضت جنگل بوده است که پس از تسلیم خود و گروه هم‌زمانش به قوای دولت، به طور ناجوانمردانه‌ای در محل قرق کارگزار رشت (محل ثبت اسناد فعلی) به دار آویخته شد و پیکرش کمی دورتر در محله چله‌خانه به خاک سپرده شد.

تندیس دکتر حشمت که از جنس برنز و اندازه آن حدود دو برابر اندازه طبیعی است توسط محمود پورنصری‌نژاد از مجسمه‌سازان جوان و خوش‌آتیه گیلانی ساخته شده است. ضمناً میدان مزبور نیز به نام دکتر حشمت نامگذاری شد. این اقدام شایسته شورای اسلامی شهر رشت فراوان جای تقدیر دارد.

## برگزینی‌های ورزشی گیلان

### درخشش کاراته‌کاهای گیلانی در مازنی

مسعود همرنگ و پیام گرامی دو کاراته‌کای گیلانی عضو تیم ملی کاراته - سبک «شیتوریو» به ترتیب با کسب دو مدال طلا و یک مدال طلا و یک مدال برنز سهم عمده‌ای در قهرمانی تیم ملی، در مسابقات قهرمانی این سبک در قاره آسیا که در کشور مازنی برگزار گردید ایفا نمودند. باید به این مجموعه، تدبیر، درایت، و راهنمایی‌های ارزنده مسعود همرنگ سر مربی گیلانی تیم ملی را نیز افزود.

### طلای کاراته جهان در گیلان

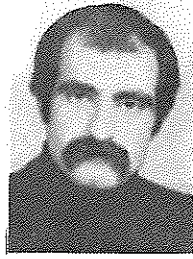
جاسم ویشکاهی کاراته‌کای گیلانی موفق شد در مسابقات کاپ آزادی جهان در فرانسه تنها مدال طلای تیم کاراته ایران را به ارمغان آورد. گفتنی است مربیگری تیم ملی را دیگر کاراته‌کای معروف گیلانی مازیار فرید خمامی که دارای عناوین بین‌المللی می‌باشد بر عهده داشت.

## گزارش «کاوش‌های باستان‌شناختی در حوزه فرهنگی تالش» در همایش‌های تهران و میلان

صبح دوشنبه دهم دی ماه همایش یک روزه‌ای تحت عنوان «کاوش‌های باستان‌شناختی در حوزه فرهنگی تالش» از سوی پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور در محل سالن شماره ۲ موزه ملی ایران (تهران) برگزار شد. سخنرانان این همایش عبارت بودند از: محمدرضا خلعتبری (با عنوان «سابقه استقرار بشر در استان گیلان بر اساس شواهد باستان‌شناختی») - فرزاد فروزانفر (با عنوان «انسان‌شناسی تالش بر اساس یافته‌های باستان‌شناختی») - سلیم سلیمی مؤید (با عنوان «بررسی مردم‌شناختی مسکن بومی تالش مرکزی»). در ضمن نمایشگاهی از آثار مکشوفه در محوطه باستانی مریان تالش نیز در یکی از سالن‌های موزه به نمایش گذاشته شد که مورد استقبال علاقمندان قرار گرفت.

گفتنی است همایش مشابه دیگری صبح روز یکشنبه هفتم بهمن ماه به همت فرمانداری، شورای اسلامی شهر و شهرداری تالش در محل تالار سازمان تبلیغات اسلامی شهر تالش برگزار شد که در این جا نیز سخنرانان یاد شده به شرح یافته‌ها و رسیده‌های کاوشهای باستان‌شناختی خود پرداختند. در این همایش آقایان دکتر محمدتقی رهنمایی استاد دانشگاه تهران (بویژه در خصوص تأسیس دانشکده باستان‌شناسی) و دکتر محمد تقی رزازی مدیر کل میراث فرهنگی استان (در مورد احداث قریب الوقوع موزه باز و طبیعی آق‌اول) نیز به ایراد سخنرانی پرداختند که در هر دو مورد با ابراز احساسات حاضران مواجه شدند. لازم به تذکر است اشیاء مکشوفه در محوطه باستانی مریان تالش که در سال‌های اخیر بر اثر مساعی هیأت باستان‌شناسی تالش به سرپرستی محمدرضا خلعتبری از دل خاک بیرون آمده در محل کانون فرهنگی ورزشی بسیج سپاه پاسداران تالش (کاخ امجدالسلطان) به نمایش عمومی گذاشته شد.

آن چه در این دو همایش مشابه با یک موضوع مشترک قابل بررسی و گفتن است این که همایش تهران یک همایش کاملاً تخصصی و علمی بود که در آن دانشجویان رشته‌های باستان‌شناسی و اساتید باستان‌شناسی و تنی چند از محققان حضور داشتند و بخشی به پرسش و پاسخ‌های تخصصی گذشت، اما همایش شهر تالش یک همایش عام و مردمی بود و در آن از همه اقشار مختلف شهر تالش حضور داشتند و بدیهی است سخنرانان محترم نیز در ایراد سخنرانی به این امر وقوف داشتند و با مکان همراه شدند.



### پنجمین نمایشگاه صنعتی - تجاری گیلان در تفلیس

پنجمین نمایشگاه صنعتی - تجاری گیلان در طول هفته اول دی ماه سال جاری در شهر «تفلیس» پایتخت جمهوری گرجستان برپا گردید. آقای سلطانی فر استاندار گیلان که برای گشایش این نمایشگاه به همراه جمعی از مدیران به تفلیس سفر کرده بود علاوه بر افتتاح نمایشگاه، با وزیر صنایع جمهوری گرجستان دیدار و گفتگو کرد.

گسترش روابط تجاری گیلان با آلمان  
یک هیأت ده نفره متشکل از اعضای اتاق بازرگانی و صنایع ایران و آلمان به ریاست آقای «گرهارد باخن» رئیس هیأت مدیره اتاق بازرگانی آلمان، و مدیر عامل نمایندگی شرکت «ام.آ.ام» به منظور توسعه و تقویت همکاریهای بازرگانی و صنعتی وارد گیلان شدند و با استاندار درباره گسترش روابط تجاری و ایجاد زمینههای سرمایه گذاری در گیلان گفتگو کردند.

دیدار هیأت بلند پایه اقتصادی اتیوپی  
یک هیأت بلند پایه اقتصادی اتیوپی به سرپرستی «ملاتو توشه» وزیر کشاورزی این کشور به دعوت سازمان جهاد کشاورزی گیلان وارد رشت گردیده و از امکانات کشاورزی، دامداری، شیلات و تجهیزات آبیاری، خصوصاً آبیاری تحت فشار بارانی و نحوه تولید این ماشین آلات در گیلان بازدید نمود. وی ضمن بررسی زمینههای همکاری دو جانبه هدف از سفر خود به گیلان را دیدن تولیدات ماشین آلات کشاورزی و خرید این ماشین آلات برای تسهیل کار و بهینه سازی تجهیزات کشاورزی در کشور خود اعلام کرد. نامبرده را در این سفر رئیس کمیته جهانگردی و رئیس بانک اقتصاد اتیوپی همراهی می کردند.

### بررسی راههای گسترش همکاری بین گیلان و آستاراخان

«دیومین» معاون استاندار «آستاراخان» جمهوری فدراتیو روسیه که در رأس هیأتی به گیلان سفر نموده طی دو روز اقامت ضمن بازدید از جاذبههای توریستی گیلان، با استاندار و مدیران کل تربیت بدنی و پایانههای گیلان دیدار و گفتگو کرد. در این ملاقاتها گسترش روابط دو جانبه و همکاریهای فرهنگی، ورزش، اقتصادی و مبادلات ترانزیتی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت.

### دو گزشت شاعر (رضا صفایی سندی)

با خبر شدیم سبیده دم روز شنبه بیستم بهمن ماه، رضا صفایی سندی شاعر گیلکی سرا بعلتی نامعلوم دست از جان و جهان شست و به زندگی خویش پایان داد. رضا صفایی حدود چهل و نه سال پیش در روستای سند از توابع فومن چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را تا سطح دیپلم در فومن گذراند و آنگاه به استخدام آموزش و پرورش درآمد. چون در فعالیت های سیاسی بعد از انقلاب نقش داشت، شغل خود را از دست داد. او شاعری پر شور و احساس و انسان دوست بود و به دو زبان گیلکی و فارسی در قالب های نو و کلاسیک شعر می گفت. وی علاوه بر شعر در ورزش های رزمی به موفقیت های بزرگ دست یافته بود و صاحب سبک شمرده می شد. وی اگرچه در کلاسهای ورزش های رزمی تدریس می کرد اما روح شاعرانه و مردم دوستی همیشه به هنر ورزشی او می چربید. زنده یاد صفایی در ماههای اخیر به شدت دچار آسیب های روحی و گوشه گیر شده بود و از مفاسد رو به تزايد اجتماعی سخت رنج می برد و به کرات با دوستان خود از بهبودی زندگی و هستی سخن می گفت. بعضی از شعرهای گیلکی او که متضمن نگاه عاطفی اوست در برخی از شماره های گیل و منعکس شده است.

### فیلم مستند «امیا»

فیلم مستند «امیا» ساخته محسن نظری خا کشور از عکاسان و مستندسازان هنرمند گیلانی در بخش مسابقه الف شانزدهمین جشنواره فیلم های جوان برنده جایزه بهترین فیلم مستند سال ۸۰ شد. گفتنی است مستند کوتاه omia که در ۱۵ دقیقه تهیه شده داستان زندگی زن میانسال تنهایی است که در روستای آسیاب (واقع در ارتفاعات سردسیر دیلمان) زندگی می کند. او همسرش را سال ها قبل از دست داده و فرزندانش نیز در تلاش معاش روستا را رانده اند. تنهایی گذرانده اند. امیا اولین زمستان سخت را با تنهایی و بیم و امید می گذراند.

بازسازی آرامگاه چهار تن از شهدای راه آزادی و وطن: شریعتمدار تالشی، کاظم خان کلاتر، یوسف خان سرتیپ و صالح خان افسر که بعد از تصویب شورای اسلامی شهر رشت و تفکیک زمین آن از بیمارستان پورسینا و تقبل پرداخت کلیه هزینه های آن از سوی یکی از گیلانیان غیرتمند و سخاوتمند مقیم خارج از کشور وارد مرحله جدی شد، هم اکنون با نظارت و کار شبانه روزی مهندس دلشاد طراح بنای مزبور ادامه دارد.

در برپایی این بنای یادبود مجموعه ای از عوامل مختلف دست اندرکار بوده اند. چهار تن شهدای نامبرده که همه از معارف گیلان بودند در دوره استبداد صغیر و روی کار آمدن محمد علی میرزا به دستور روسها دستگیر و در صحرای ناصریه رشت به دار آویخته شده و در پای چوبه های دار بطور دسته جمعی در گودالی مدفون شدند. مدتهای مدید این محل که جزو اراضی بیمارستان پورسینا شده بود از نظر دور ماند و به صورت مزبله درآمد. سال ها بعد در فرصتی مناسب با تلاش عده ای از صالحان و آزاداندیشان محل مزبور پاکسازی شد و صفه ای و ستونی کوچک از سنگ مرمر بر آن گذاشته شد. زمانی دیگر باز اطراف این صفه و بنای کوچک محل انباشت وسایل و تخت های اسقاطی بیمارستان گشت و بار دیگر وضعیتی نامطلوب گرفت. از دو سال پیش با طرح مسئله در کمیسیون فرهنگی اجتماعی شورای شهر و استقبال اعضای محترم شورا از آن و درج مقالاتی در گیل و استقبال یکی از شهروندان غیرتمند رشتی مقیم خارج از کشور مهندس مهدی متعالچی که همه گونه هزینه بنای یادبود جدید را در حد عالی و در شأن شهدا تقبل کرد اینک بنای مزبور سریعاً در حال اتمام و آماده سازی است و جای امیدواری است با حضور یانی در آستانه سال نو طی مراسمی افتتاح و به مردم آزادخواه شهر رشت اهدا شود.

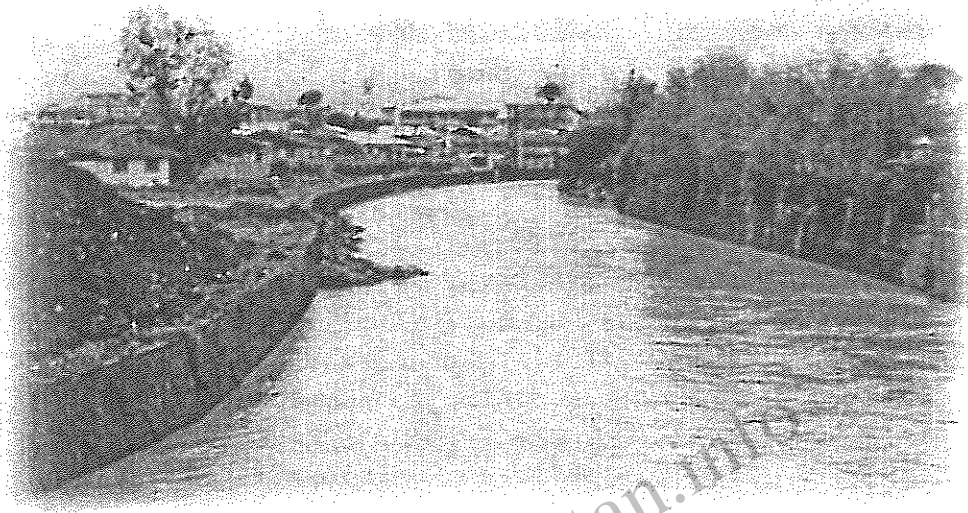
### آغاز فعالیت بنیاد پژوهشی فرهنگی

#### میرزا کوچک جنگلی

بنیاد پژوهشی فرهنگی میرزا کوچک جنگلی که چندی پیش با گرفتن مجوز رسمی از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و اخذ شماره ثبت از سازمان ثبت اسناد کشور رسماً اعلام موجودیت کرده بود، آغاز فعالیت خود را به صورت یک دعوت عام و گردهم آیی گسترده عصر روز پنجشنبه ۱۶ اسفند ماه اعلام داشته است و امیدوار است با همکاری مردم فرهنگ دوست و آزادخواه گیلان به حصول اهداف خود نایل آید.



# آسیب شناسی سازمان‌یابی فضا در استان گیلان



رودخانه زرجوب چند روز پس از سیلاب

دکتر ناصر عظیمی دوبخشی

اجتماعی در کانون شهری رشت است. تداوم جریان همگرایی جغرافیایی مازاد و سرمایه به کانون مادر شهر منطقه‌ای بیانگر وجود شرایط رقابت‌آمیز مطلوب در بستر سازی برای نرخ ترجیحی سود و شتاب نرخ بازگشت سرمایه نسبت به فضاها و دیگر در کانون شهری فوق است. به سخن دیگر گرایش به تمرکز شدید سرمایه گذاری در کانون شهری رشت و حومه آن، معلول تفاوت عمده در دستیابی به سود بیشتر در این نقطه از منطقه است. این تفاوت حتی برای سازمان‌ها و نهادهای دولتی و عمومی نیز جذابیت خاصی ایجاد کرده است. بدیهی است مادامی که چنین تفاوتی وجود داشته باشد، سرمایه (چه عمومی و چه خصوصی) با اتکا به ارزیابی هزینه - فایده سرمایه گذاری‌های موجود در فضای منطقه، مکان دیگری بر نخواهد گزید و رویکرد اساسی دیگری نشان نخواهد داد. از این رو شهر باز هم به زیان فضاها و دیگر منطقه به جلب و جذب سرمایه گذاری‌ها خواهد پرداخت و قطبی شدن فضا و عدم تعادل فضایی را از همه جهات تشدید خواهد کرد. در این صورت هیچ جای تعجب نیست که بینیم شهر رشت در سال ۱۴۰۰ مطابق پیش‌بینی

می‌دهد که روند کنونی استقرار جمعیت در منطقه دو مشکل اساسی یعنی «تمرکز شدید» و «تفرق شدید» را برای تداوم توسعه فضایی و اقتصادی پایدار پدید آورده است :

## تمرکز شدید :

نخستین مشکل، گرایش به تمرکز شدید در قطب رشت است. این شهر، بطوری که بررسی‌ها نشان می‌دهد از نظر مکان مرکزی جغرافیایی و دسترسی تمام نقاط گیلان به آن، در بهترین موقعیت جغرافیایی منطقه واقع شده است. این شهر همچنین در گره کانونی شبکه راه‌های استان و در مبدأ و مقصد تنها راه اصلی ارتباطی منطقه با فلات مرکزی ایران و مادر شهر ملی (تهران) قرار گرفته است و بهترین دسترسی را به اصلی‌ترین بندر دریای خزر یعنی بندر انزلی دارد. این موقعیت مکانی به همراه مرکزیت اداری - سیاسی منطقه و به عنوان الگوی توسعه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی آن، بستر مناسبی برای قطبی شدن فضا و تمرکز شدید در این کانون شهری فراهم کرده است. در تحلیل نهایی، این تمرکز محصول تمایل به تمرکز جغرافیایی مازاد

سازمان فضایی گیلان در سال‌های اخیر به سبب فقدان برنامه‌ای مشخص برای سازمان‌یابی فضا، فرآیندی آسیب‌پذیر و حتی بحرانی را پشت سر گذاشته است. ساخت اکولوژیکی این پهنه با حساسیت‌های ظریف و شکننده با بی‌اعتنایی تمام دستخوش آناارشی ساختار فضایی شده است. در حالی که پدیده‌های اقتصادی، اجتماعی و تکنولوژیکی نوین، آسیب‌شناسی فضایی جدیدی در سطح جلگه خلق کرده است، متأسفانه فرآیند سازمان‌یابی این جلگه بی‌بدیل و پرازش با روند سنتی و خودبخودی در تداوم حیات این پهنه از سرزمین، با چالش جدیدی روبرو شده است.

در مقاله حاضر کوشش شده تا مکانیزم این آسیب‌شناسی فضایی را به اجمال بررسی و نشان دهیم که تداوم فرآیند حاضر چه پی‌آمدهایی به دنبال خواهد داشت. در واقع هدف بیشتر شناخت مسأله است تا ارائه راه حل. بنابراین ما در این بررسی به این پرسش پاسخ می‌دهیم که سازمان فضایی گیلان از چه ساختار آسیب‌پذیری برخوردار است؟ و استقرار جمعیت و فعالیت با چه مشکلات اساسی روبروست؟

بررسی‌های نظری و مشاهدات تجربی نشان

انجام گرفته (در راهبردهای بلند مدت توسعه استان گیلان - برنامه ۱۴۰۰) حتی بیش از ۸۰۰ هزار نفر جمعیت در خود جای داده باشد. اما آیا به واقع چنین تمرکزی در ساخت نظام شهری گیلان با ویژگی‌های جغرافیایی آن از جهات گوناگون تهدیدآمیز نیست؟ برای پاسخ به این پرسش اساسی لازم است به اجمال از دو منظر زیست محیطی و منظر اقتصادی - اجتماعی به تهدیدهای پیش رو نگاهی بیندازیم.

### الف - از منظر زیست محیطی

عمده‌ترین مشکلات زیست محیطی یک قطب بزرگ جمعیتی با رشد سریع و بی‌تناسب با امکانات فن‌آوری و مالی در شهر رشت به شرح زیر است:

۱ - مشکلات زهکشی پساب‌های شهری و صنعتی. به طوری که می‌دانیم شیب زمین در تمام جلگه گیلان کمتر از یک درصد است. این شیب هر چه به سواحل دریای خزر نزدیکتر می‌شود، باز هم کاهش می‌یابد. شهر رشت و زمین‌های پیرامون آن که در ۱۲ کیلومتری ساحل تالاب انزلی واقع شده، بر بستر چنین شیبی از زمین قرار گرفته است. نخستین مشکل یک شهر ۸۰۰ هزار تا یک میلیون نفری در این پهنه شیب زمین، ناتوانی آن در زهکشی و تخلیه مطلوب پساب‌های شهری و قطبی صنعتی آن خواهد بود. درک این مشکل چندان دشوار نیست و کافی است هم اکنون که شهر دارای حدود ۴۰۰ هزار نفر جمعیت است، به مسائل زیست محیطی ایجاد شده در شهر و زهکشی رودخانه‌های زرجوب و گوهر رود که از داخل شهر عبور می‌کنند، نگاهی بیندازیم. این مشکل به ویژه در فصول گرم سال وضوح بیشتری پیدا می‌کند (رهنمایی، ۱۳۷۴، ۶۲-۱۰۸).

### ۲ - بالابودن آب‌های زیرزمینی.

سطح ایستایی آب‌های زیرزمینی در اطراف رشت بسیار بالاست. بر اساس مطالعات انجام گرفته سطح آب‌های زیرزمینی در این ناحیه بین ۳ تا ۷ متر و در برخی نقاط حتی در کمتر از یک متری از سطح زمین واقع شده است (جاماب<sup>۱</sup> ۱۳۷۰، ۳۳۹-۱، رهنمایی<sup>۲</sup> ۱۳۷۴-۴۲) اگر نفوذپذیری اندک آب به سبب رُسی بودن و دانه‌ریز بودن خاک در این نقطه را به شرایط طبیعی فوق بیفزاییم، مشکل تمرکز شدید جمعیت و فعالیت در قطب رشت به گونه‌ای که پیش‌بینی شده است، فاجعه بار خواهد بود.

### ۳ - تهدید منابع آبی نواحی روستایی.

ناحیه شمال شهر رشت تا تالاب انزلی که جریان ثقلی آب‌های سطحی و زیرزمینی پس از

عبور از شهر رشت در آن پهنه جریان می‌یابد، یکی از پر تراکم‌ترین نواحی جمعیت روستایی گیلان را در خود جای داده است. منابع آبی مشروب و کشاورزی این ناحیه هم اکنون در معرض آلودگی شدید قرار

گرفته است. بدیهی است

غفلت بیشتر

آلودگی

آب‌های این

ناحیه پر

جمعیت

می

تواند از

ظرفیت

تحمل‌پذیری

فراتر رود

و مسائل

حادتر پدید

آورد.

۴ - تهدید اکوسیستم

تالاب انزلی.

تمرکز شدید در قطب رشت، خطر بالقوه مهمی برای اکوسیستم تالاب انزلی محسوب می‌شود. باید به یاد داشته باشیم که شهر رشت در حوزه آبریز تالاب انزلی و در فاصله نزدیکی از آن واقع شده است و به سبب جریان همرفت ضعیفی که بین آب این تالاب و آب دریای خزر وجود دارد (به سبب گلوگاه بسیار باریک ارتباطی موجود بین آنها)، ظرفیت پذیرش پساب‌های آلوده شهری، صنعتی و کشاورزی بسیار محدود است. غفلت در مورد این مشکل زیست محیطی بالقوه خطرناک می‌تواند اکوسیستم حساس و بسیار ارزشمند تالاب را باز هم بیشتر در معرض تهدیدهای جدی زیست محیطی قرار دهد.

مطالعه موردی درباره آلودگی رودخانه «زرجوب» نشان داده است که بخش شرقی تالاب انزلی یعنی جایی که پساب‌های شهری رشت از طریق رودخانه پیربازار به آن تخلیه می‌شود، هم اکنون آلوده‌ترین ناحیه تالاب محسوب می‌شود (ن. ک: رهنمایی، پیشین ۱۶۲-۱۶۶). ارزش اقتصادی و زیست محیطی - بصری این تالاب از نظر تخم ریزی ماهیان خزری، پناهگاه پرندگان مهاجر و بومی، توریسم و صنایع وابسته به آن آنچنان اهمیتی در منطقه دارد که نیازی به هیچگونه توضیحی ندارد.

### ب - از منظر اقتصادی - اجتماعی

این که شهرهای بزرگ ضمن جذب

نوآوری‌های گوناگون، خود نیز به سبب فراهم آوردن آستانه‌های تقاضا و صرفه‌های تجمع، محرک و انگیزه ابتکار و نوآوری و بستر جایگیر شدن فعالیت‌های تخصصی و برتر خواهند بود، تردیدی وجود ندارد لیکن در

جلگه کوچک و پرتراکم

جمعیت در گیلان که

فاصله مراکز

شهری و

جمعیتی از

همدیگر

چندان زیاد

نیست و در

آینده نیز با

توسعه

فن‌آوری

ارتباطی این

فاصله باز هم کاهش

خواهد یافت، به طور

خودبخودی چنین

آستانه‌هایی برای اقتصادی کردن

تداوم بسیاری از فعالیت‌های فوق در نقاطی به جز قطب رشت نیز فراهم است. بعلاوه حتی اگر چنین ضرورتی به لحاظ موقعیت دسترسی بی‌بدیل شهر رشت در سطح منطقه برای فعالیت‌های برتر و تخصصی تر وجود داشته باشد، هیچ ضرورتی برای استقرار فعالیت‌های سطوح پایین‌تر در این مکان وجود ندارد.

تمرکز شدید فعالیت‌های دولتی و خصوصی در این کانون شهری منطقه که بر اساس روند کنونی گوی رقابت جذب سرمایه و اعتبار را به سبب بستر سازی زیر ساختی مناسب‌تر برای تحقق نرخ بالاتر سود و نرخ بازگشت سریع‌تر سرمایه بیش از دیگر فضاهای منطقه فراهم کرده است، موجب خواهد شد که عدم توازن توسعه در درون منطقه در آینده نیز به نابرابری‌های شدیدتر فضایی بینجامد و از آنجایی که به تجربه ثابت شده است، قطب‌های شهری بزرگتر عموماً از گروه‌ها و طبقات اجتماعی نیرومندتری برای کنترل و تسلط برگرددش جغرافیایی مازاد اجتماعی برخوردارند و برعکس مناطق فقیرتر و محروم‌تر در حاشیه چنین قطب‌هایی عموماً از نظر قدرت مؤثر سیاسی - اجتماعی نیز فقیرتر و محروم‌ترند، بیم آن می‌رود که سیکل عدم توازن منطقه‌ای، همچنان تشدید گردیده و فضاهای حاشیه‌ای تنها به بستر زهکشی مازاد قطب در حال اعتلای منطقه تبدیل گردد. در این صورت مرکزی پدید خواهد آمد که به زبان حاشیه، تنها به انتقال و جذب مازاد به



خود و سطوح بالاتر در خارج از منطقه، انجام وظیفه می‌کند و در القاء توسعه به حاشیه کمک چندانی نخواهد کرد.

#### تفرق شدید :

مشکل عمده دیگر، تفرق شدید استقرار جمعیت در منطقه است. توزیع یکنواخت منابع طبیعی و شرایط جغرافیایی در سطح جلگه گیلان، جغرافیای جمعیت، سکونت و فعالیت را به گونه‌ای بسیار پراکنده و یکنواخت پدید آورده است. در گیلان فعالیت کشاورزی (به ویژه کشت برنج) به عنوان فعالیت غالب در قلمرو روستایی به گونه‌ای پ

استثنایی سکونت را به مکان تولید مقید کرده است. در واقع بهره‌بردار کشاورزی تاکنون اقتصادی‌ترین شکل بهره‌گیری از زمین و منابع موجود در آن را تقید به سکونت در قطعه زمین بهره‌برداری خود یافته است و ظاهراً هنوز با توجه به همه جوانب اجتماعی، این بهره‌برداران گزینه مطلوب دیگری برای بهره‌گیری از زمین که صرفه‌مندی خود را به طور جامع نشان داده باشد، نیافته‌اند. از این رو روند فزاینده کوچک شدن واحد تولید بهره‌برداری کشاورزی و مقید شدن خانوار به سکونت بر روی این زمین‌ها، به پراکندگی شدید جمعیت در فضای منطقه، ابعاد گوناگونی بخشیده است. از نظر اقتصادی چنین شیوه تولیدی، ضمن غیر اقتصادی کردن تولید :

#### ۱ - موانع جدی بر سر راه

انباشت اولیه ایجاد

می‌کند و در نتیجه

گسترش

تولید، بهره‌وری

و تجاری

شدن

تولید را

کند و

بطئی

می‌نماید .

#### ۲ - بیکاری

پنهان را توجه و

پنهان‌تر و بر بهبودی زندگی و

کار در روستا دامن می‌زند .

#### ۳ - هزینه‌های سرانه خدماتی را به سبب

پراکنده شدن شبکه توزیع در سطح جلگه برای

تک تک خانوارها به گونه‌ای فزاینده افزایش

می‌دهد.

۴ - آستانه‌های لازم جمعیتی برای استقرار برخی خدمات بسیار ضروری روستایی نظیر دبیرستان، درمانگاه، پزشک و... را تنها در فواصلی بعید از یکدیگر فراهم می‌کند، و در بسیاری موارد چنین پراکندگی نقطه‌ای به سبب سرویس‌های نامنظم رفت و آمد که خود ناشی از نبود آستانه اقتصادی لازم است، بهره‌گیری منظم و آسان همه جمعیت از این خدمات را میسر نمی‌کند.

چنین توزیع جمعیت و سکونت نقطه‌ای که کاملاً خودبخودی و بر اساس سنت و نیازهای شکل بندی اجتماعی و فن‌آوری منسوخ، سازمان ریزان خود را پدید آورده، نه تنها از جانب برنامه ریزان تاکنون مورد تردید و پرسش قرار نگرفته بلکه شبکه خدمات رسانی دولتی و خصوصی نیز به گونه‌ای در جهت تثبیت چنین سازمان فضایی در سطح جلگه به آن کمک نیز کرده است.

صرفنظر از مضاری که چنین سازمان‌یابی فضایی در جهت بهره‌گیری اقتصادی از منابع پدید می‌آورد، تاکنون به اثرات مخرب فاجعه بار زیست محیطی این سازمان فضایی هیچگونه توجه در خوری مبذول نشده است. توجه، بیشتر به تمرکزهای شهری و صنعتی معطوف شده است که در آنها آسیب‌های چشم آزار زیست محیطی به عیان دیده می‌شود، در حالی که تفرق شدید سکونت و استقرار نقطه‌ای جمعیت در پهنه جلگه گیلان با توجه به تراکم بالای

جمعیت روستایی (بین

۱۵۰ الی ۳۰۰ نفر

در هر

کیلومتر

مربع) و

همچنین

نزدیکی

الگوی

مصرف

روستایی به

الگوی مصرف

شهری در منطقه، خطر

ابعاد فاجعه آور زیست محیطی

آن را از هم اکنون نیز اگر دقتی مبذول گردد، عیان

ساخته است. این فاجعه تاکنون تنها به سبب

نقطه‌ای بودن و پراکندگی شدید و در نتیجه بروز

تدریجی آن، مخفی مانده و جلب نظر عام نیافته

است. اگر در مراکز شهری، سازمان شهرداری و نهادهای مسئول و مراقب دیگر به امر سالم سازی محیط زیست به طور نسبی اهتمام می‌ورزند، در پهنه وسیع روستایی گیلان که سهم جمعیتی آن بیش از سهم جمعیتی نقاط شهری منطقه است تاکنون تقریباً هیچ کنترل و مراقبتی برای کاهش و کنترل آلوده‌زایی خانوارهای پراکنده ساکن در سطح جلگه انجام نگرفته است.

شاید به سبب تفرق شدید سکونت، چنین کنترلی اساساً با امکانات و فن‌آوری موجود میسر نباشد. از این رو در سطح این جلگه بسیار ارزشمند و کم نظیر هر خانوار روستایی که به طور نقطه‌ای فضا را اشغال کرده، حامل انواع آلودگی زیست محیطی و پراکنش آن در جای جای منطقه است. این بدان معنی است که در شرایط کنونی بیش از ۲۰۰ هزار خانوار روستایی، منابع آلوده‌زایی را به گونه‌ای یکنواخت و نقطه‌ای و بدون تقریباً کوچکترین کنترل و نظارت و حتی توصیه و آموزشی در سطح جلگه پراکنده می‌کنند. بروز این مشکل به سبب فرهنگ رفتاری روستایی و الگوی مصرف آن جلوه دیگری می‌یابد. بدان معنی که فرهنگ رفتار زیست محیطی روستایی هنوز بسیار سنتی باقی مانده است در حالی که در همان حال الگوی مصرف آن به سرعت مدرن و امروزی شده است. در واقع پس‌مانی ذهنیت از عینیت زندگی نوین به سبب سرعت تغییر و تحولات اجتماعی، به این قلمرو وسیع فضایی منطقه با شیوه تولید و سکونت خاص آن، جنبه‌های بحرانی ویژه‌ای بخشیده است.

۱ - بر اساس مطالعات جاماب (طرح جامع آب کشور، حوزه آبریز دریای خزر) بیش از ۶۰ درصد وسعت دشت مرکزی گیلان دارای سطح آب زیرزمینی در عمق کمتر از یک متر است (جاماب - ۱۳۷۰ - ۱۳۳۹)

۲ - محمدتقی رهنمایی، آلودگی و منابع آلاینده آبهای استان گیلان (رودخانه زرجوب، ۱۳۷۴. رودخانه پیرازار پس از پیوستن دو رودخانه گوهررود و زرجوب که از داخل شهر رشت عبور می‌کنند، پدید می‌آید.

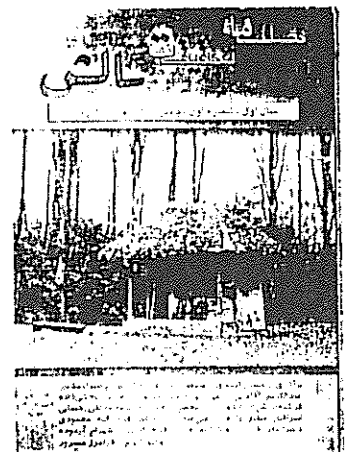
\* از دکتر مصطفی مؤمنی و دکتر مظفر صرافانی که متن مقاله حاضر را مطالعه و برخی تذکرات اصلاحی را ابراز داشته‌اند، سپاسگزارم.

شماره‌های گذشته گیلوا را

از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی ۲۲۲۵۲۴۸

## نشریات تازه گیلان



### فصلنامه تحقیقاتی تالش

شماره اول فصلنامه تحقیقاتی تالش (پائیز ۸۰) در ۱۵۵ صفحه قطع وزیری به بهای ۸۰۰ تومان وارد بازار مطبوعات گیلان و کشور شد. این فصلنامه که ترکیب هیأت یک نشریه تحقیقاتی را دارد در زمینه تاریخ، زبان، فرهنگ و جغرافیای تالش منتشر می‌شود.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن دکتر محمد تقی رهنمائی از اساتید رشته جغرافیای دانشگاه تهران و یکی از دست‌اندرکاران پرتلاش مسائل گردشگری و محیط زیست گیلان می‌باشد. وی در اغلب همایش‌های مربوط به توسعه گیلان، تورسیم و محیط زیست که در منطقه برگزار می‌شود نقشی فعال دارد.

شماره نخست فصلنامه تحقیقاتی تالش با آثاری از حسین احمدی - مسعود انصاری - دکتر بهرام امیر احمدیان - عبدالکریم آقاجانی - مهندس رامین باباپور - عنایت بخشی‌زاده - فرشته تالش‌اندوست - محسن رنجبر - دکتر محمد تقی رهنمائی - اسرافیل شفیع‌زاده - علی عبدلی - دکتر فرج‌الله محمودی - دکتر اصغر نظریان و با اشعاری از فرح اقبالی - شهرام آزموده - توفیق الهام و فرامرز مسرور منتشر شده است. جای امیدواری است دکتر رهنمائی مدیر مسئول و گروه یاران وی در تداوم انتشار فصلنامه و غنابخشی محتوی آن موفق باشند.

نشانی نشریه: گیلان - تالش - صندوق پستی ۴۳۷۱۶-۱۱۵۵

### سبز فام

شماره صفر هفته‌نامه «سبز فام» دوشنبه ۲۶ آذر ۸۰ با مرام سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ورزشی از چاپ درآمد و منتشر شد. سبز فام در ۴ صفحه در قطع روزنامه‌ای منتشر شده است. صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن حجت‌الاسلام سید محمد مؤید پور نماینده مردم رشت در مجلس شورای اسلامی می‌باشد. شماره صفر نشریه متضمن پیام‌های مدیر مسئول و بیان اهداف نشریه است.

آدرس: رشت - خیابان انقلاب (حاجی آباد) پلاک ۵۷ - تلفکس ۲۲۳۶۴۵

## مجمع فرهنگی - هنری خاتم خاستگاه فعالیت‌های فرهنگی و هنری گیلان

### نمایشگاه طرح‌های پژوهشی و آثار تحقیقاتی مراکز پژوهشی استان گیلان

به مناسبت گرامیداشت هفته پژوهش نمایشگاهی از آثار تحقیقاتی و طرح‌های پژوهشی دانشگاهها و مراکز تحقیقاتی استان از تاریخ ۲۷ آذر الی ۳ دیماه در طول هفته پژوهش در سالن مجمع فرهنگی هنری خاتم الانبیاء رشت برگزار گردید. در این نمایشگاه که با شرکت معاونت پژوهشی دانشگاه گیلان، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه پیام نور، دفتر امور اجتماعی استانداری، میراث فرهنگی، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، جهاد دانشگاهی، مرکز تحقیقات اداره کل آموزش و پرورش، مرکز تحقیقات جهاد کشاورزی، مؤسسه تحقیقات فرهنگی و اجتماعی عرفان و شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان برگزار شد، بیش از هزار طرح تحقیقاتی در معرض دیدار بازدیدکنندگان قرار گرفت.

همزمان با گرامیداشت هفته پژوهش نمایشگاهی از آثار هنری، نقاشی، عکس، آثار خوشنویسی از هنرمندان دانشجوی دانشگاه‌های پیام نور سراسر کشور در سالن مجمع فرهنگی هنری خاتم الانبیاء رشت تشکیل شد که مورد استقبال فراوان قشر دانشگاهی و فرهنگ دوستان قرار گرفت.

### گردهمایی معرفی طرح‌های پایان یافته شورای پژوهشی و مراکز تحقیقاتی

در این گردهمایی پس از تلاوت آیاتی از کلام... مجید و خیر مقدم آقای انصاری مدیر کل و رئیس شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، حجت‌الاسلام والمسلمین صدیق عربانی از استادان دانشکده ادبیات و علوم انسانی در مورد اهمیت تحقیق و پژوهش سخنرانی کرد. سپس مجریان طرح‌های پژوهشی پایان یافته به ارائه یافته‌های پژوهشی خود به شرح زیر پرداختند:

غلامرضا نجفی: غدیر در شعر فارسی

هوشنگ عباسی: سیمای حضرت علی (ع) در فرهنگ مردم گیلان

فرحناز حاجی سبحانی: بررسی عوامل موثر بر مشارکت سیاسی بانوان شورای شهر رشت

محمد جواد سهیل نقشی: سیر مطبوعات گیلان از مشروطه تا امروز

رحمان کاظمی: صیغه اقلیمی در شعر شاعران معاصر گیلان

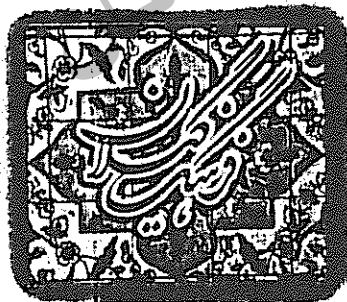
فاطمه قلی پور کالمرزی: مردم نگاری شهرستان فومن

### کنسرت موسیقی محلی گیلان

کنسرت ترانه‌های گیلکی ۳ تا ۵ بهمن ماه بوسیله گروه گیل اوخان در سالن مجمع فرهنگی هنری خاتم الانبیاء در دو بخش برگزار شد. در بخش اول سه ترانه گیلکی «لیلی»، «وارش» و «بهلوانان» به وسیله کیانوش علیپور خوانده شد و در پایان بخش اول دونوازی دف و تمبک طراوت خاصی به سالن بخشید. در بخش دوم ترانه‌های: «سیاه ابران»، «کاکولی»، «گل سوسن»، «گل پامچال» و «خورشید خانم» اجرا گردید که با استقبال حضار مواجه شد. سرپرستی گروه گیل اوخان با یعقوب نوروزی نوازنده برپت و خواننده ترانه‌های گیلکی کیانوش علیپور و گروه نوازنده: محمد زاده عبدالله (تار و سه تار)، علی طهمورثی (ستور)، شاهرخ غزنینی (کمانچه)، قدرت اژدری (کمانچه)، سعید فهیمی (نی)، شاهین شیرواندی (تارپاس)، بابک خواجه نوری (تمبک)، نیا نیک طبع (دف و دایره)، بودند.

### نگاه سبز

احمد نصیری عکاس گیلانی نمایشگاهی از عکس‌های خود را با عنوان «نگاه سبز» از تاریخ ۷ بهمن لغایت ۲۲ بهمن ۸۰ صبح و عصر در محل مجمع فرهنگی هنری خاتم الانبیاء رشت برگزار کرد.

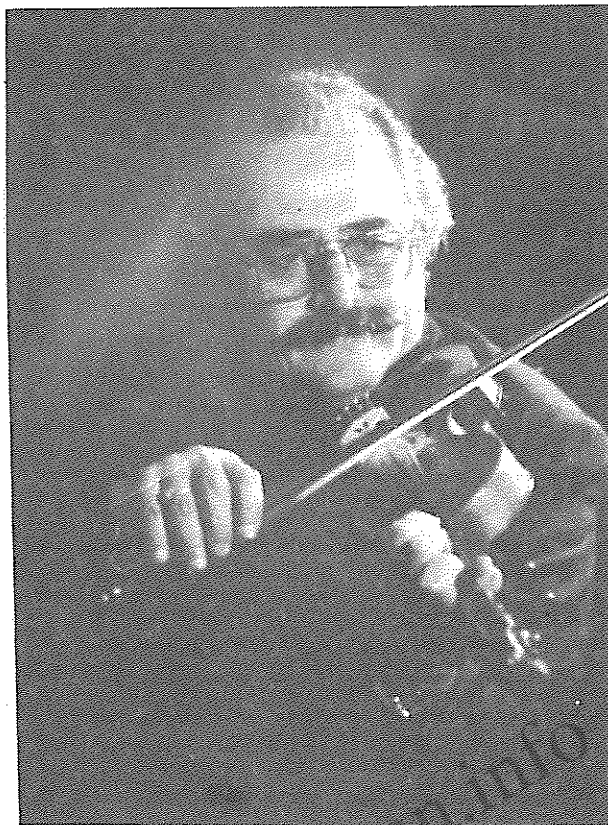


### انتشار شماره جدید فرهنگ گیلان

شماره جدید فصلنامه پژوهشی، فرهنگی، اجتماعی فرهنگ گیلان (سال سوم، شماره ۸ و ۷ پائیز و زمستان ۷۹) که از سوی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان چاپ می‌شود، منتشر شد. شماره حاضر که با وقفه یکساله منتشر شده است در ۱۶۲ صفحه قطع رحلی با کیفیت و کمیت بهتر نسبت به گذشته و با مطالب متنوعتر از پژوهشگران بیشتری در خصوص گیلان منتشر شد.

جای امیدواری است «فرهنگ گیلان» که از همه گونه امکانات فنی، مالی و مادی و تسهیلاتی برخوردار است با استفاده از برخی چهره‌های علمی و ادبی که در کادر هیأت تحریریه آن حضور دارند هر چه زودتر از تأخیر انتشاراتی بدر آید و بعنوان یک نشریه پژوهشی موفق خود را به زمان انتشار نزدیک کند.





# فروتنی نشان احترام است

پای صحبت غلامرضا امانی، آهنگساز و نوازنده گیلانی

است. تنها ۱۷ اثر به نام او در برنامه گلهای صحرایی رادیو ایران ثبت و ضبط و در سراسر کشور پخش شده است. امانی اگرچه با فلوت شروع کرد و به انواع سازهای بادی مثل ترومپت، کلارینت و ساکسیفون مسلط است اما بی‌شبهه ویولونیست برجسته‌ای است. وی در طول سال‌ها فعالیت هنری خود علاوه بر نوازندگی و ساختن آهنگ، رهبری چند ارکستر را نیز برعهده داشته است.

مصاحبه حاضر به لطف دوست هنرمندان شاهرخ میرزایی بهار امسال انجام گرفته است که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد



غلامرضا امانی در سال ۱۳۱۴ شمسی در جورشر لشت‌نشا (از بخش‌های حومه رشت) متولد شد. وی بعد از اخذ دیپلم در سال ۱۳۳۳ وارد دانشسرای تربیت معلم رشت گردید و بعد از پایان دوره به کسوت معلمی درآمد. آنگاه به هنرستان عالی موسیقی رفت و بعد از گذراندن یک دوره کوتاه، رسماً بعنوان معلم موسیقی شروع به کار کرد. امانی از سال ۱۳۳۵ با رادیو بی‌سیم رشت شروع به همکاری نمود، وی بیش از ۱۲۵ آهنگ قبل از انقلاب و ۱۷ آهنگ پس از انقلاب ساخته و اجرا کرده است. امانی از مردان تأثیرگذار در موسیقی فولکلوریک گیلان

□ آقای امانی می‌خواهم گفتگویی بی‌پرده با شما داشته باشم. از اول تا آخرش. اما اول بفهمانید چگونه به عالم موسیقی وارد شدید؟

■ از دوران قبل از مدرسه، به هنر موسیقی کشیده شدم. آن زمان رادیویی به گیلان آمده بود بنام «آندریا» که باطری شمشی داشت. من در «جورشر» لشت‌نشا بدینا آمده‌ام و دوربرخانه‌مان مغازه‌دارانی بودند که از این رادیو داشتند، مخصوصاً قهوه‌خانه‌ها که محل استراحت مردم بود، بلندبلند برنامه‌های رادیو تهران را پخش می‌کردند و مردم گوش می‌کردند.

□ از چه سال‌هایی صحبت می‌کنید؟

■ سال‌های ۲۲، ۲۳ را می‌گویم که بعد از جنگ جهانی بود و آن زمان رادیو تهران «بی‌سیم»، برنامه‌ی زنده اجرا می‌کرد، صدای خوانندگان ایرانی پخش می‌شد. صفحات گرامافونی از خوانندگان بود که ساخت هندوستان و انگلستان و جاهای دیگر بود، صداهایی پخش می‌شد از قمر، طاهرزاده، اقبال‌السلطان و روح‌انگیز و غیره و این‌ها خوانندگانی بودند که آن زمان سوسو می‌زدند و می‌خواندند. از نوازندگان، صدای ساز زنده‌یادان وزیری، صبا، شهنازی و دیگران مرتباً پخش می‌شد که این اساتید رهبر ارکستر بودند. من گوش قوی داشتم و به محض این که صدای آنان پخش می‌شد، می‌خکوب می‌شدم و لذت می‌بردم. سر راست می‌گویم، هیچ چیز دلپذیرتر در من انگیزه ایجاد نمی‌کرد و فقط موسیقی بود که مرا ارضا می‌کرد که بعد از دوسه بار شنیدن حفظ‌شان می‌کردم. یک نی لیکی داشتم که مال دایی‌ام بود و پیدایش کرده بودم و با آن صداهایی را که می‌توانستم در می‌آوردم و هر چند به سختی و ناقص، آنچه را که می‌شنیدم تکرار می‌کردم. وقتی کلاس سوم بودم، رفتم دنبال ساز بهتری که با آن راحت‌تر بنوازم و در این راه، پدرم که او هم هنرمند بود و تار و سُرنا و دف را خوب می‌زد به من کمک کرد. آن مرحوم انگشت‌گذاری را یادم داد و یک فلوت خیلی خوب هم برایم تهیه کرد و من با آن فلوت، آهنگ‌های متداول روز را که از رادیو پخش می‌شد می‌زدم.

آن فلوت اولیه و فلوت‌های بعدی، پرده‌ها و نسیم پرده‌هایش مشخص نبود و من با لب و انگشت‌گذاری مژورب، آن نت‌ها را می‌نواختم. جاهایی که «دی‌یر» داشت لب را کمی از سوراخ کنار می‌کشیدم و جاهایی که «به‌فول» داشت، لب

را به سوراخ جُفت می‌کردم و به هر حال «دی‌یر و به‌فول» را هر چند آن زمان نمی‌فهمیدم ولی با لب‌گذاری اجرا می‌کردم.

□ از کی کار جدی را شروع کردید تا به رادیو رسیدید؟

■ کلاس ۵ ابتدایی که بودم دیگر خوب و حرفه‌ای می‌زدم. مارش‌ها را خوب می‌زدم، معلم ورزشی داشتیم که زنگ ورزش به من اشاره می‌کرد که آهانی فلوت را آوردی؟ اگر نمی‌آوردم می‌گفت فوراً برو از منزل بیاور که بچه‌ها با مارش رژه بروند و ورزش کنند... سوای مارش، والس و آهنگ‌های ۲/۴ می‌زدم و با صدای همان فلوت، بچه‌ها ورزش می‌کردند و فوق‌العاده مورد تشویق معلم ورزش قرار می‌گرفتم. سایر دروس من هم خوب بود و همین تشویق معلم ورزش و معلمان دیگر، باعث می‌گردید بیشتر درس بخوانم. کلاس ۵ ابتدایی، پدرم فوت شد و این ضربه‌ی بزرگی برایم بود و مدتی ساز را کنار گذاشتم. پس از ششم ابتدایی با خانواده آمدم رشت و فلوت را در رشت ادامه دادم. متوسطه را در دبیرستان نوربخش ثبت نام کردم. روزهای خوبی بود و مثل حالا نبود که رابطه‌ی بچه مدرسه‌ای‌ها چندان

□ رادیو منتقل شد به اول سرخسبند (تختی فعلی) در محل مسافرخانه‌ی ونک. آنجا هم ضبط صوت را می‌گذاشتیم وسط اطاق و دورش جمع می‌شدیم، به محض اجرا و حین ضبط، صدای گنجشک‌های پشت پنجره، کار ضبط را خراب می‌کرد و یادم هست که رئیس وقت رادیو، مرتباً با «کرده خاله» چاه آب ساختمان، زیر آن دوسه درخت بود و گنجشک‌ها را کیش می‌داد که مزاحم ضبط ما نشوند. ما با آن سختی و حقوق کم کار می‌کردیم ولی ذوق و عشق داشتیم، با هم صمیمی و عاشق هم بودیم و به هم احترام می‌گذاشتیم و مثل الان نبود.

عاطفی نباشد. بچه‌های مدرسه خیلی مرا دوست داشتند و تشویق‌ام می‌کردند که ساز زدن را ادامه بدهم و اکثراً مرا به خانه‌هایشان می‌بردند. مثل منوچهر آمیغ که ویلن می‌زد.

□ موسیقی را به صورت علمی و حرفه‌ای چگونه شروع کردید؟

■ من کلاس هفتم بودم که رفتم در جمع موزیک شهرداری و داوطلبانه ثبت نام کردم تا علم موسیقی را یاد بگیرم. مرحوم ابوالقاسم خان رزق جو آنجا نت خوانی را به من یاد داد. رهبر این گروه آقای رنجبر (یزدان فر) بودند که رئیس آتش نشانی هم بود.

□ یعنی می‌فرمائید، دسته‌های موزیک در ارتش و شهرداری نباید نت خوانی را می‌دانستند؟

■ صد البته، این گروه حتی مارش‌های خارجی را هم می‌نواختند و نت آن‌ها از خارج می‌آمد و نوازندگان باید با سواد می‌بودند. من هم در مدتی کوتاه و با استعدادی که داشتم، نت خوانی را یاد گرفتم. مثلاً من در عرض ۶ ماه، ۵ تا آهنگ را با نت می‌زدم و خیلی زود بهترین موزیسین گروه شهرداری شدم.

□ آنجا هم فلوت می‌زدید؟

■ خیر، من آنجا «ترومبول» پیستون‌دار می‌زدم و البته بعضی اوقات فلوت هم می‌زدم. علت این بود که در دسته‌ی موزیک نظام یا شهرداری، فلوت نبوده و نت آن نمی‌آمد. در آن گروه سوای «ترومبول» که ساز تخصصی‌ام بود، کلارینت «قره‌نی» و ساکسیفون هم می‌زدم. به هر حال سه سال در شهرداری کار موسیقی علمی کردم و این پایه‌ی موسیقی علمی من شد. گروه موسیقی شهرداری شبانه‌روزی بود ولی من فقط روزها می‌رفتم و از شهرداری برای موزیک حقوق کمی می‌گرفتم. بعدها یعنی از سوم دبیرستان به بعد، من دیگر به فلوت و نت خوانی مسلط شده بودم و پایه و مدارج اصولی را طی کرده بودم. این اوقات در دانشسرای رشت برای معلمی امتحان دادم و قبول شدم و آنجا مربی دسته‌ی موزیک امور تربیتی اداره فرهنگ شدم و ده سال هنرآموزان را تعلیم می‌دادم. بعدها به تربیت معلم رفتم و سال ۱۳۳۴ فارغ‌التحصیل و معلم مدرسه شدم و به دبستان‌های کوچصفهان منتقل گردیدم.

□ یعنی به رسم و سیاق آن دوره، معلم سرود شدید؟



بله، معلم سرود شدم، اما در دبیرستان هم، کلاس‌های اول و دوم متوسطه را درس می‌دادم و این به علت کمبود معلم بود.

صحبت من با شما بیشتر در حوزه‌ی آهنگسازی است نه نوازندگی، به من بگویید از همان زمان شمع آهنگسازی هم داشتید؟

من از همان ابتدای فراگیری، آهنگ می‌ساختم. آهنگسازی سوای نوازندگی، استعداد خدادادی خود را طلب می‌کند. کسی که نوازنده‌ای ماهر است ممکن است آهنگساز خوبی نباشد و بالعکس. من یک دهاتی بودم که سال‌ها در لشت نشا سکونت داشتم و وجودم انباشته از فولکلور زادگاهم بود که هنوز در گوش و چشم و ذهن‌ام جاریست.

تعزیه و تعزیه‌خوانی که سالی چند مرتبه در جوهر اجرا می‌شد، در من خیلی اثر گذاشت در آشنایی گوش من به اصوات و آوازه‌بی تأثیر نبود. همان‌ها را مایه‌ی کار خودم کردم، مقام‌ها و دستگاه‌ها را همان موقع تقریباً شناختم. اولین آهنگی که به درستی ساختم اسمش مهتاب شبان بود که شعرش را جعفر مهرداد که سرشان سلامت،

اکنون استاد فیزیک در تهران هستند، ساختند. آهنگ مهتاب شبان را ابتدا ناصر مسعودی و بعدها شاپور جفرودی در رادیو اجرا کردند. آن آهنگ را سال ۳۶ ساختم و سال ۳۹ و ۴۰ توسط مسعودی و جفرودی در تهران ضبط شد و دیسک و نوارش هم موجود است.

□ پس، «بنفشه

گول» کار اول شما نیست؟

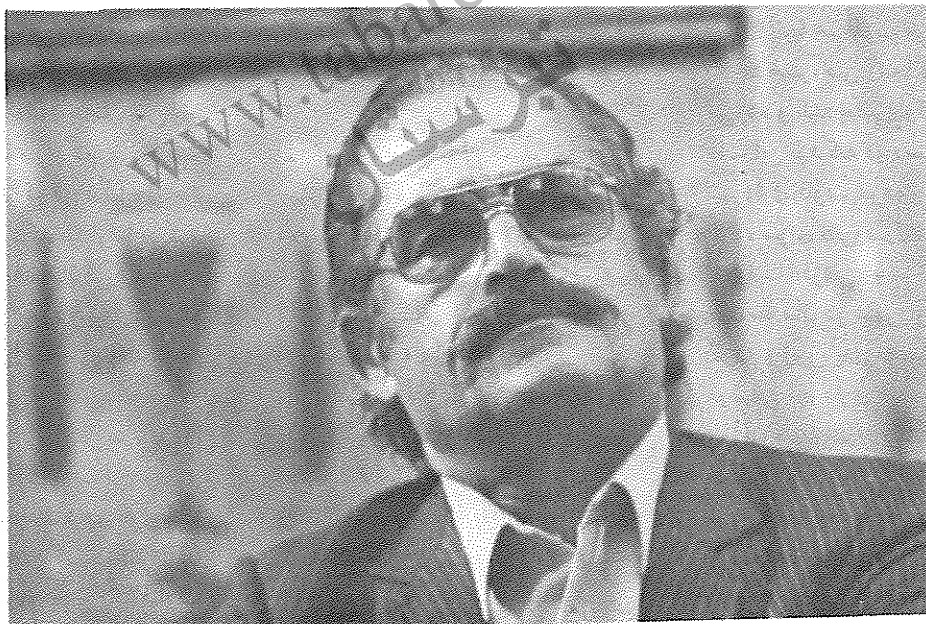
خیر، بنفشه گول را سال ۳۸ ساختم که توسط ناصر مسعودی، سیزده بدر سال ۴۱ خوانده شد و با آهنگ «دل واپسی» من، یکجا ضبط و پخش گردید.

□ آقای امانی این تک خال ورود شما به عالم شهرت است. اما نگفتید به رادیو کی پا گذاشتید؟

■ سال ۳۷ بود که رادیو رشت افتتاح شد اما قبل از آن رادیو بی‌سیم ۱/۵ کیلو واتی ارتش واقع در سربازخانه قدیم «پل عراق» فعالیت داشت و من و چندتایی دیگر می‌رفتیم آنجا برنامه اجرا می‌کردیم که برنامه‌ی زنده بود. در رادیو بی‌سیم با آقای اکبرپور، نادر دلجو، عباسعلی درگاهی، اجاده‌ای و آقای سلطانی که خواننده بود اولین همکاری خود را شروع کردیم. این رادیو بی‌سیم صدایش تودماغی و گنگ به گوش می‌رسید و بُردش در محدوده‌ی آن زمان رشت و خدابنده تا آج بیشه‌ی امروزی بود و مثل تهران، برنامه‌هایش زنده اجرا می‌شد. سال ۳۷ که رادیو رشت افتتاح شد، اولین رئیس آن مرحوم کشفی بود که ۵ کارمند اداری و فنی داشت. رادیو عبارت بود از یک سالن بزرگ در طبقه‌ی بالای پُست تلگراف میدان شهرداری با یک میکروفون و ضبط و پخش آن دوره. آن‌ها فرستادند دنبال ما چند نفر که انگشت نما بودیم.

□ اولین هنرمندان رادیو رشت چه کسانی بودند؟

■ اولین گروه هنرمندان رادیو رشت عبارتند



بودند از آقای رکن‌الدین نژند که ایشان به عنوان سرپرست گروه موسیقی انتخاب شدند. استاد نژند دو گروه موسیقی تشکیل دادند، یکی به رهبری استاد جنتی و به خوانندگی نادر گلچین و یکی هم به رهبری من و خوانندگی ناصر مسعودی که به ارکستر شماره‌ی ۱ و ۲ معروف گردید. این ۲ ارکستر، اولین ثبت تاریخی در حوزه‌ی موسیقی گیلان است. آقای گلچین بعد از سه چهار ماه و

اجرای یکی دو ترانه‌ای که مرحوم جنتی برایش ساخت، به تهران منتقل شد و به استخدام اداره‌ی فرهنگ و هنر تهران که تازه پا گرفته بود در آمد و در قسمت حسابداری آن مشغول گردید و هنر را هم ادامه داد و می‌دانیم که بعدها با عماد رام و پاپور، جذب موسیقی ملی و فارسی‌خوان شد. من از سال ۳۷ رسماً وارد رادیو گیلان شدم ولی اولین ابلاغ را سال ۳۹ گرفتم. در واقع من سال ۳۵ پشت میکروفن رادیو ارتش رفتم و آنجا سکوی پر تات من به رادیو گیلان شد. بعد از رفتن گلچین گروه از کسیر جنتی از هم پاشیده شد و فقط یک گروه به رهبری من با خوانندگی مسعودی به کار ادامه داد. من حدود ۳ سال با مسعودی کار کردم و سال ۴۱ که ایشان به سربازی رفت من به دنبال خواننده‌ی محلی دیگر رفتم ولی باز هم با مسعودی از راه دور در ارتباط هنری بودم.

□ این ارتباط هنری چگونه بود؟

■ دو آهنگ «بنفشه گول» و «دل واپسی» مسعودی و موسیقی گیلک را به ایران شناساند و باعث شهرت او شد و در ادامه‌ی آن، ترانه‌ی زیبای گیلان بهشته را من برایش فرستادم که به اصرار خانم شمس، دو صدایی اجرا شد. ترانه‌ی این آهنگ نیز کار زنده‌یاد بهمن فرخی بود که راستی راستی، حق بزرگی به گردن ترانه‌سرای گیلکی دارند.

□ از بهمن فرخی کمی بیشتر بگویید.

■ مرحوم بهمن فرخی در کوجصفهان رئیس دبیرستانی بود که من هم آنجا درس می‌دادم و جذب همدیگر شدیم و چون

ترانه‌سرای خوبی بود، همکاری تنگاتنگی با هم پیدا کردیم. یادم می‌آید وقتی کار آهنگ و ترانه چفت هم می‌شد دو نفری می‌رفتیم تهران و با مسعودی کار می‌کردیم تا روان شود. او تحولی در ترانه‌سرای گیلک به وجود آورد. یادش بخیر.

□ از اوضاع آن دوره بویژه بعد از رفتن مرحوم جنتی از رادیو بگویید.

■ بعد از رفتن جنتی، به من ابلاغ سرپرستی

دادند و یک تنه کار را ادامه دادیم. آن زمان از جهت جا و مکان و اجرائی و ضبط، محرومیت‌های فراوان داشتیم و امکانات به وسعت فعلی نبود. یک ضبط صوت بود که باید تمام مشکلات ما را برطرف می‌کرد، آن دستگاه در واقع دو آمپکس ضبط و پخش بود که یکی پخش و دیگری ضبط می‌کرد و همه‌ی این مجموعه کارمندان و ارکستر و ضبط، در همان سالی بود که عرض کردم. چندی بعد از سالن پُست تلگراف آمدیم به بالای گاراژ رودباررو که زیرش یک نانوائی بربری بود، اطلاعی بنام استودیو اجاره شد و برای ضبط به آنجا می‌رفتیم. آن نانوائی گرمایش ما را خیلی ناراحت می‌کرد و چندی نگذشت که رادیو منتقل شد به اول سرخنبده (تختی فعلی) در محل مسافرخانه‌ی ونک. آنجا هم ضبط صوت را می‌گذاشتیم وسط اتاق و دورش جمع می‌شدیم، به محض اجرا و حین ضبط، صدای گنجشک‌های پشت پنجره، کار ضبط را خراب می‌کرد و یادم هست که رئیس وقت رادیو، مرتباً با «کرده خاله» چاه آب ساختمان، زیر آن دو سه درخت بود و گنجشک‌ها را کیش می‌داد که مزاحم ضبط ما نشوند. ما با آن سختی و حقوق کم کار می‌کردیم ولی ذوق و عشق داشتیم، با هم صمیمی و عاشق هم بودیم و به هم احترام می‌گذاشتیم و مثل الان نبود. اگر یکی از ما چیزی بلد نبود و یا کمتر می‌دانست، سعی می‌کردیم خودش نفهمیده به او کمک کنیم تا مبادا به شخصیت هنری‌اش بر بخورد. الان صمیمیت کم شده و سرزنش‌ها زیاد. بله در آن دوران با همه‌ی سختی‌ها به علت همدلی و عدم پُخل به یکدیگر، بهترین آثار موسیقی را ارایه دادیم.

□ از آن دوران شکوفایی و تولد آثار جاودانه‌تان بگوئید.

■ تحول دوران خیلی شرط است. نگاه کنید، دوره‌ی رُسناس اروپا، دوران تحول فرهنگ و هنر و صنعت بود و در موسیقی مردان بزرگی خود را نشان دادند که دنیای موسیقی را متحول کردند مثل بتهوون، باخ، شوپن و غیره... رُسناس، دوران فوران استعدادها و آزادی در فوران بود. دوران، دوران رقابت بود نه حسادت، حسادان دست‌شان جایی بند نبود و در مقابل رقابت باید رقابت می‌کردند و گرنه سرکوب می‌شدند. آن رقابت‌ها باعث گردید سطح موسیقی بالا برود و یک‌باره موسیقی ملل اروپا و حتی کشورهای که در آن رُسناس صورت نگرفته بود مثل روسیه، به

■ امروزه در واقع نه موسیقی دیروز را داریم و نه طرح موسیقی پس از انقلاب را، موسیقی در ایران شده تقلب و کپی‌برداری از آثار گذشته. همه مثل هم است، تکرار در تکرار است. همین گیلان خودمان و مراکز نشر موسیقی را نگاه کنید، هر چه آوای محلی و غیر محلی که می‌شنویم یا مثل هم است یا تکراری است... تقلید و تقلب از حد گذشته و یک امر عادی و معمولی شده است... و اگر به «سی - سی - یو» نروید، از دست رفتنی است.

سرعت همه‌گیر و جهانی شود و چند قرن بعد هر چند با تأخیر، حداقل خط نوشتاری آن به ایران آمد و موسیقی ما را علمی کرد که امروزه به نامُت از آن استفاده می‌کنیم. جالب است بدانیم که همین نت‌نویسی قبل از ظهور نوا، بر روی بیش از ۲۰۰ خط حامل نوشته می‌شد که از تصدق نبوغ آنان به ۵ خط حامل و یک کلید شُل و چند علامت خاتمه یافته است. من روراست می‌گویم که ما هم در ایران، خصوصاً زمانی که من موسیقی را شروع کرده بودم همان حالت رُسناس اروپا را در موسیقی خود داشتیم.

اگر رُسناس موسیقی ما بعد از مشروطیت، به دست شیداه‌ها، عارف‌ها، درویش‌خان‌ها، وزیری‌ها، خالقی‌ها و صباها پا گرفته و تا زمان ادامه داشته، زمان من در اوج شکوفایی بوده است. شما همان سال‌ها، نگاهی به خیل عظیم نوا، موسیقی ایران در مرکز تهران ببیند از یزد تا بهار رُسناس هنر موسیقی ایران زمین را تماشاگر باشید. خوب، استان فولکلورخیزی مثل گیلان از آن تراوش بی‌نصیب نبوده و من و امثال من، محصول آن تراوش‌ها هستیم. درخشان‌ترین آهنگ‌ها و مطرح‌ترین آهنگسازان در آن دوران انجام و پایان گرفتند. از سال ۳۷ تا ۴۳ زمان اوج و شکوفایی کار هنری و فکری و از ۴۷ تا ۵۷ نیز دوران تجربه و پختگی کار من بود. ماندگارترین آثار من در آن زمان به وجود آمد مثل بنفشه‌گول، دل واپسی، گل‌گوله پیرهن، مهتاب شبان، انتظاری، طاووس و... خیلی آثار دیگر.

□ دوران شکوفایی کار شما اجرای چند آهنگ در برنامه گل‌های پیرنیا بود که ضبط و پخش گردید این طور نیست؟

■ چرا، ۱۹ تا آهنگ‌هایم فقط در برنامه‌ی گل‌های صحرایی مرحوم پیرنیا ضبط و پخش گردید. روائشاد پیرنیا خیلی به من علاقه داشت و گویا اصل و نسب وی از گیلان بود که هر وقت گاهی به من می‌گفت: ای رشتی، آبروی ما را حفظ کردی، واقعاً بارک اله که چه چیزهایی قشنگی می‌سازی. البته ناصر مسعودی هم سنگ تمام می‌گذاشت و اقرار دارم که هیچ کس نمی‌توانست این مجموعه را با آن همه زیبایی و لطافت مثل مسعودی بخواند. در برنامه‌ی گل‌های رادیو ایران، سوای پیرنیا، مرحوم دکتر نیرسینا هم که استاد دانشگاه، شاعر، ترانه‌سرا و صاحب نظر موسیقی گل‌ها و مشاور پیرنیا بود مرا خیلی تشویق می‌کرد که ادامه بدهم.

□ پس اوج شکوفایی شما بین ۲۰ تا ۳۰ سالگی بوده؟

■ من متولد ۱۳۱۴ هستم و اکنون ۶۶ ساله‌ام، حالا خودتان حساب کنید که در روزهای اوج خلق آثارم چند ساله بودم.

□ بی‌پرده بگویم در ازای این همه خدمت و شهرت در حیطه‌ی موسیقی، شما کمترین بهره‌ی اجتماعی و رفاهی را از این متاع گران بردید. وقتی ساخته‌ای از امانی تا خلیج فارس می‌رفت باید اسم امانی هم تا آنجا می‌رفت ولی متاسفم شما در اینجا بودید و اثرتان در تهران گم و گور می‌شد. برخی در آن دوره نگذاشتند اسم شما در جای خود قرار گیرد. حتی آقای مسعودی هم در زمان اوج خودش از شما کمتر یاد کرده است. یادم هست وقتی ترانه‌ی معروف «الله تی‌تی» شما با هارمونی مرحوم حنا، توسط مسعودی خوانده شد، اصل ترانه به خود حنا، نسبت داده شد. شما مدت‌هاست که از جواب به این مهم طفره می‌روید.

■ طفره نمی‌روم، مرا آنهایی که باید بشناسند، می‌شناسند. در مورد منافع مالی هم بگویم که دلدی این کار نیستم و سرفرازم که سوای تکثیر آثارم که پولش بسیار کم بود، زندگی‌ام از شغل معلمی با افتخار گذاشته و اکنون که باز نشسته هستم، با حقوق بازنشستگی و حق‌التدریس موسیقی، به لقمه‌ی کم قانع هستم. در مورد سرقت از آثارم بگویم که اگر هم «الله تی‌تی» را عوام به نام حنا می‌شناسند، مهم نیست، مسعودی که

می‌داند کار من است و اگر او هم خدای نکرده به این حقیقت اشاره نکند، باز هم مهم نیست، شما و دیگران که می‌دانید و سواى این‌ها خود آهنگ می‌گویید که مال حنانه نیست، الله تى تى اسم گیلکی ماه است که مادر گیلک، برای فرزندش در گهواره می‌خواند و حنانه گیلک نیست و آن ملودی‌ها هم ملودی گیلک است نه جای دیگری. این خدایا مرز حنانه سه چهار آهنگ مرا که برایش خیلی زیبا بوده «هارمونی» و «آرائزمان» کرد و مسعودی هم خواند که یکی هم «الله تى تى» بود و یکی هم مثلاً «گل آفتاب گردان» بود که با ارکستر بزرگ رادیو اجرا و ضبط شد. ولی متاسفم که از ۱۹ برنامه گل‌های صحرائی که مال من است، خانم مجری در اکثر برنامه‌ها آخرش گفته است: «آهنگ، محلی گیلک». آقای مسعودی حق رابطه‌ی آهنگساز و خواننده را ممکن است که به دلخواه ادا نکرده باشد ولی چند بار شنیده‌ام که در برخوردها گفته که من مدیون فلانی هستم و یا در گفتگو با رادیو «بی بی سی» به خبرنگار گفته: امانی برای من آهنگ ساخته و... از همین یادآوری هم ممنونم.

□ باز هم طفره می‌روید یا فروتنی می‌کنید؟ ■ گفتم که طفره نمی‌روم و فروتنی شأن هنرمند است، شاید آهنگ‌های من زیاد تأثیر نداشته و صدای خواننده در پرداخت آهنگ

سبب شهرت آهنگ‌ها شده... آقای مسعودی استعداد داشتند، ذوق داشتند، شور و حال داشتند و آهنگ‌ها را خیلی قشنگ خواندند. هر خواننده‌ای که خوش صدا باشد، آهنگ خوب را زیبا می‌خواند و حق سازنده را ادا می‌کند.

□ آهنگ زیبا خواننده را به ذوق می‌آورد و خواننده مدیون آهنگساز است نه که آهنگساز مدیون خواننده باشد.

■ شما خودتان آهنگ ساخته‌اید و موسیقی را می‌شناسید و البته حق با شماست ولی در این مورد بخصوص بگذارید بگویم هر دو مدیون هم هستیم، خوب اینجوری نمی‌گویند فلانی از خودراضی است و خودخواهی کرده و یا خدای نکرده از کسی گله‌ای شده و یا پشت سر کسی حرفی در آمده، خوب... می‌دانید که توی این

دیار چشم هم چشمی، پدر هنر و هنرمند را در آورده و باید دست به عصا راه رفت.

□ راستی جناب امانی، شما از آهنگ «گول آفتاب گردان» تان که حنانه آن را برای ارکستر بزرگ هارمونی کرد، حرف زدید. این اثر بزرگ



از سمت راست: غلامرضا امانی - اسدالله مؤمن‌پور (شاعر، رئیس وقت رادیو) - زنده‌یاد حسین آمنتین نوازنده سنتور و آهنگساز

موسیقی گیلک را در چه حال و هوایی ساختید؟ ■ من آهنگ‌های خیلی زیادی ساختم، آن زمان روحیه‌ی آهنگساز مساعد بود و عوامل مفید هم دوروبرش بودند و هیچ منعی در استفاده از ابزار و عوامل نبود ولی حرکت هنرمند نیز شرط اول خلق اثر است که نمونه‌ی «گول آفتاب گردان»، بهترین راهنمایی برای آهنگسازان امروزی است. یادم هست رفته بودم بیرون شهر برای درس خواندن تا امتحان داوطلبانه برای دیپلم بدم و این سال ۳۸ بود و تازه رهبر ارکستر رادیو هم شده بودم. آن روز فراموش نشدنی رفته بودم باغ گنجه‌ای که امروزه دکل فرستنده‌ی رادیو در آن کاشته شده، رفته روی یک یخچال (انبار طبیعی) برف که آن زمان مرسوم بود، تا درس بخوانم، یک مرتبه زیر پایم متوجه گل‌های فراوانی شدم،

این گل‌های زیبا، گل آفتاب گردان بودند که بعضی‌ها به اندازه‌ی یک طبق، همه به طرف خورشید صورت کشیده بودند... باور کنید این گل‌های زیبا در کمال زیبایی و طراوت خود را در طبیعت نشان می‌دادند و مرا چنان محسوس خود کردند که محو اجتماع طبیعی گل‌ها شدم و ذوق موسیقی بر من مستولی شد و یک مرتبه درس و مشق را کنار گذاشتم و در لحظاتی روحانی و رویایی هم شعر ترانه را ساختم و هم آهنگ آن را. خودتان آهنگسازی کرده‌اید و می‌دانید که آن لحظه‌ی موعود، موسیقی به زلالی و پاکی تراوش می‌کند و اگر طبع شاعری هم باشد، معلوم است که دیگر معرکه است و من آن روز زیبا و آفتابی آخر بهار، شعر ترانه را هم خودم ساختم و تمام لحظات طبیعی و عشق روحانی این گل به نور و آفتاب را از زبان خود گل ساختم و نوشتم که با این مطلع شروع می‌شد. «من گولم، گوله آفتاب گردان - آفتابه ره یوبوم سرگردان - شب کی به، مستنظر، نشینم، تسابایه می‌جان - جانان...». این آهنگ با اجرای ارکستر بزرگ رادیو تلویزیون به رهبری حنانه توسط مسعودی ضبط و پخش شد که از افتخارات من است.

□ این ترانه را قبل از مسعودی

یک خانم خوش صدایی هم خوانده بود.

■ بله، آفرین بر شما، دختر خانم خوش صدایی که نامشان را نمی‌برم، با نام مستعار «نیلوفر» قبل از مسعودی آن را خوانده بود، خانم نیلوفر صدای وحشی و رسایی داشت و آن صدا بوی کوهستان و جنگل و دریا را می‌داد که برای موسیقی گیلک بی‌نظیر بود و یادم هست هنگام ضبط این آهنگ و آهنگ دیگری به نام بادبهارى توسط ایشان در استودیوی رادیو تهران، استاد پرویز یاحقی هم حضور داشت و اصرار می‌کرد اجازه بگیرد تا از صدای این خانم در تهران استفاده کند که گفتم پدرش اجازه نمی‌دهد و عین واقع هم همین طور بود و آن زمان بچه‌ها اختیارشان دست خودشان نبود و شرط فعالیت هنری، اجازه‌ی پدر و مادر بود.

□ چرا این خانم را برای ضبط این دو آهنگ به تهران بردید. مگر در رشت استودیوی



ضبط نبود؟

■ چون ضبط اولش بود و کار باید با دقت انجام می‌گرفت و با آن دو آهنگ شهرت‌اش تضمین می‌شد و چون استودیوی رادیو گیلان چندان علمی و فنی نبود و از طرفی، نوازندگان حرفه‌ای و نت‌خوان در ارکستر رادیو کم بود، من عادت داشتم که مثل این مورد، کار ضبط را در تهران و با ارکستر رادیو تهران انجام دهم.

□ از گذشته دور بشویم و به زمان بعد از انقلاب برسیم. امروز شما رییس شورای موسیقی اداره‌ی کل ارشاد هستید، اما شما را در شورای موسیقی صدا و سیما نمی‌بینیم، چرا؟

■ قبلاً در شورای موسیقی صدا و سیما بودم و آهنگ‌هایی هم برای آنجا ساختم ولی خوب، [مکث طولانی]... به خودم گفتم فعلاً یک کمی استراحت کنم بهتر است، البته بعد از رفع موانع خواهم رفت تا وظیفه‌ای را که نسبت به مردم دارم، انجام بدهم.

□ پارسال که در آنجا بودم همین سؤال را از اعضای آن شورا کردم و یکی گفت که آقای امانی این جا بودند اما به عللی صلاح دیدند که نباشند. اکنون که جناب امانی در حوزه‌ی موسیقی ارشاد هستید، بانی چه ثمراتی گشته‌اید؟

■ ارشاد که متولی اصلی نشر فرهنگ و موسیقی است طی این سال‌ها، بی‌تعارف هیچ کاری برای موسیقی انجام نداده، حتی یک کارشناس که سواد این کار را داشته باشد در ارشاد نبوده. اگر کارشناسان دلسوز بودند، تا حالا تحولی ایجاد شده بود. اواسط سال ۷۹ شورا تصمیم گرفت برای هر شهرستان یک انجمن موسیقی بر پا شود. در مرکز ارشاد یعنی اینجا، طبق یک تکلیف یا بخشنامه، انتخاباتی انجام گرفت و عده‌ای هم دعوت شدند و بنده به خاطر کسالتی که داشتم، از حضور خود غایب خواستم اما دوستان هنرمندم نپذیرفتند و به اصرار مرا به عنوان رئیس انجمن موسیقی انتخاب کردند و بنده هم به حرمت انتخاب آقایان، این پست را قبول کردم و از ۱۷ مهر ۷۹ خدمت‌گذاری می‌کنم.

□ چه تصمیماتی برای ترمیم موسیقی گیلک در شورا گرفته‌اید.

■ کلاس‌هایی برای آموزش صحیح هنرجویان گذاشته‌ایم که کلاس‌های تار، سه تار، ویلن برقرار شده و کلاس‌های دیگر هم با گزینش درست

معلمین مربوطه برقرار می‌گردد. ضمناً گروهی از اساتید را جمع کرده‌ایم و در پی اجرای مرتب کنسرت هستیم تا آبروداری کنیم.

□ بی‌تعارف آقای امانی بیرون از این جا زمزمه‌هایی می‌شنوم که طول این ۶، ۷ ماه که شما آمدید، در کارتان موفق نبوده‌اید، لطفاً قدری از عملکردتان را تشریح کنید.

■ ببینید، اگر مقصودتان کنسرت و نمایش موسیقی آن اساتید است باید بگویم موسیقی کار گروهی است، یک نفر، ۳ نفر، ۵ نفر نمی‌توانند یک کار موسیقی بزرگ را انجام بدهند. موسیقی تشکیل شده از مجموعه‌ی سازهای مختلف که دور هم بنشینند و تمرین کنند. یکی آهنگساز است، یکی تنظیم‌کننده است، یکی ترانه سرا و یکی هم تک نواز، یکی تار، یکی سنتور، عود، ضرب، سه تار، پیانو و .... این مجموعه‌ی اجرایی یعنی موسیقی که خواننده آن را تکمیل می‌کند. من با این هدف در ارشاد سعی کردم این‌ها دور هم جمع شوند، سعی کردم این‌ها را منسجم کنم و باید زحمت بکشیم تا خواسته‌ها و منویات مردم را برآورده کنیم، ما هنرمند جماعت در مقابل مردم وظیفه داریم، موزیک و نوازندگی کار ماست که باید به نفع مردم انجام گیرد. اساتید دیگر بر من منت گذاشتند و دور من جمع شده‌اند و مذتهاست داریم تمرین می‌کنیم. بزرگان دیگر که دور از این جمع هستند بیایند و دور از چشم و هم‌چشمی، دست مرا بگیرند و کمک کنند. اینجا شورایی کار می‌کنیم و فکری را که من پیشنهاد می‌کنم، دیگران باید تصویب کنند و دیده شده حین تشکیل جلسه، عده‌ای حاضر نمی‌شوند و شورا از رای‌گیری می‌افتد، گویا یادمان رفته که افتخاری داریم کار می‌کنیم و حقوقی نمی‌گیریم.

□ یعنی ارشاد حتی حق‌القدم هم نمی‌دهد؟  
■ بنده که این مدت دیناری از ارشاد نگرفته‌ام و نمی‌دانم در بخشنامه چه موادی آمده که آیا به این اعضا چیزی بدهند یا خیر، اما تا کنون افتخاری بوده. بنده پیشنهاد کردم که برای ساعات تمرین، چیزی به نام مستمری به گروه پرداخت شود و مرتباً بیایند و کار کنند تا خودشان درآمدزا شویم.

□ یعنی درآمد از راه تعلیم جوانان و اجرای کنسرت به شرط تعهد؟

■ بله، با اجرای کنسرت‌های با آبرو در گیلان و تهران و جاهای دیگر و بلیط فروشی برای ماندن اعضای گروه و تشکیل کلاس‌های موسیقی با کمترین حق‌التدریس توسط همین اساتید که هزینه

امسروزه ششاعرو  
ترانه‌سرای خیلی حرفه‌ای  
می‌خواهد که با شرایط  
موجود، روی فولکلور ما  
مانور کند و ترانه‌ای بسازد که  
آهنگ و آهنگساز را ارضا  
کند تا مردم هم راضی شوند.

آن صرف شورا بشود. مورد دوم فعلاً اجرا شده و پول شهریه‌ها خرج شورا می‌شود. انجمن احتیاج به سازهای مختلف دارد که در تدریس از آن استفاده شود، برای تهیه‌ی آن با تهران مکاتبه شده و جواب آمده که بودجه نداریم. یعنی وزارت خانه برای موسیقی ما خرج نمی‌کند و ما خودمان باید هزینه کنیم، این مکاتبات غم‌انگیز ۲، ۳ ماه است که ادامه دارد و هر بار جواب منفی است. اخیراً جناب آقای کرمی، معاونت محترم فرهنگی ارشاد که الحق دلسوز و مشوق هنرمندان و انصافاً هنرپرور هستند، موافقت کردند که از بودجه اندک انجمن، چندتایی ساز تمرین خریداری و احتیاجات اولیه برآورده شود و تا کنون سه چهارتایش هم خریداری گردیده. باز هم می‌گویم، متأسفم که به جای همکاری و رقابت، حسادت‌ها موج می‌زند و همداش سنگ‌اندازی است.

□ ارشاد چه بودجه‌ای برای موسیقی اختصاص داده؟

■ ارشاد هر سه - چهار ماه، یک بودجه‌ای به حساب انجمن می‌ریزد ولی خوب آن پول ناقابل بوده و در خور اساتیدی که با ما کار می‌کنند نیست و همین امر باعث شده برای حفظ موقعیت خود به فکر کسب درآمد باشیم، کسب درآمد دیگر فعالیت ما را گسترده‌تر می‌کند. قبل از آن که ارشاد بیایم یک گروه موسیقی با زحمت و مزارت جمع و جور کرده بودم. یک ارکستر واقعاً علمی و فرهنگی از اساتید موجود بود که همه به ارشاد منتقل شده‌اند، اعضای آن ۱۴ نفرند و بسیار منسجم هستند و در هر جا و مکانی می‌توانند کنسرت‌های مطلوبی بدهند و آبروی گیلان باشند و این گروه همانی است که هر سه شنبه با هم تمرین می‌کنیم.

□ اما اگر کنسرتی اجرا نشود فعالیت آقایان

به چه درد می خورد؟

■ درست است، برای این که بگوییم هستیم، باید کنسرت اجرا شود چون هم اعلام موجودیت می شود و هم درآمدزاست و کمک به انسجام این گروه می کند. هم زمان لازم است هم این که کارشکنی نشود.

□ ممکن است اعضای گروه را نام ببرید؟

■ آقایان ویسانلو و خلیق «ویلن»، رنجبر و توماج «تار»، سیگارچی و عشقی «سنتور»، فکوری «کمانچه»، جوادزاده «عود»، قربانی «تنبک» و چند تایی دیگر از عزیزان، عضو ارکستر ۱۴ نفره‌ی فعلی هستند که بنده هم با ساز ویلن سرپرست گروه هستم و انجام وظیفه می کنم.

□ جایگاه آقای پوررضا که در ارشاد یک اطاق سوی تشکیلات شما دارند کجاست؟ آیا ایشان هم در جمع شما تشریف دارند؟

■ آقای پوررضا قبل از آنکه من بیایم و انجمن شورا تشکیل بدهم، در خدمت ارشاد بودند و حال هم عضو شورای انجمن موسیقی هستند. اعضای شورا عبارتند از مدیر کل و معاونت محترم فرهنگی ارشاد، آقای ویسانلو، آقای رنجبر، آقای پوررضا و خود بنده. این اعضا می توانند درباره‌ی موسیقی با اکثریت آرا تصمیم بگیرند، از خرید ساز و مجوز کنسرت‌ها و مجوز سالن و غیره گرفته تا مجوز تأسیس اماکن موسیقی و کلاس‌ها و آموزشگاه‌ها.

□ حالا، یک سؤال کلیدی از شما دارم و آن این که فرق موسیقی گیلان قبل و بعد از انقلاب چگونه است و از تفاوت زمان شکوفایی

کار هنری خود با امروز بگویید.

■ بعد از انقلاب آمدند و گفتند به موسیقی اصیل و سنتی بها می دهند، گفتند موسیقی باید سنتی باشد، بومی باشد، موسیقی فولک باشد، گفتند موسیقی غرب را مردود می دانیم. خوب، بسزرگوارانی همت کردند و طرح اجرای موسیقی سنتی را ریختند که اگر به

دست کارداشت سپرده می شد، امروزه پایگاه خود را به دست می آورد. اما دیدیم که در همه جا کار به دست کاردان سپرده نشد و امروزه در واقع نه موسیقی دیروز را داریم و نه طرح موسیقی پس از انقلاب را، موسیقی در ایران شده تقلب و کپی برداری از آثار گذشته. همه مثل هم است، تکرار در تکرار است. همین گیلان خودمان و مراکز نشر موسیقی را نگاه کنید، هر چه آوای محلی و غیر محلی که می شنویم یا مثل هم است یا تکراری است. آقایانی آمده مثلاً آهنگ ساخته که اولش را در آخر و آخرش را در اول آورده و تازه مجوز پخش هم می گیرد. تقلید و تقلب از حد گذشته و یک امر عادی و معمولی شده است. در کل، این سرنوشت موسیقی پس از انقلاب است و تهران و شیراز و اصفهان و رشت ندارد. همه جا صدمه خورده ولی گیلان خیلی بیشتر و بیشتر زخم خورده و اگر به «سی - سی - یو» نروود، از دست رفتی است.

□ به نظر شما ترانه سرایی هم باید به «سی - س - یو» برود؟

■ معلوم است، آن هم احتیاج فوری به «سی - س - یو» دارد. رفیق آهنگساز مریض، ترانه سرای مریض است و اگر یکی از آن دو هم مریض نباشد، پس از مدتی در همنشینی مریض می شود. روراست بگویم که اینجا ترانه بیشتر آهنگ را خراب و بی مصرف می کند تا آهنگ ترانه را. بعد از انقلاب روی موسیقی و آهنگ به جز ریتم و ضرب، مرزبندی دیگری نکردند اما تک تک حروف و کلمات و جملات در

ترانه سرایی مرزبندی مشخص شد که بعدها افراطیون آن را به مرزبندی غیر مشخص رساندند و پدر ترانه سرایی را خصوصاً در فولکلور گیلان درآوردند. امروزه شاعر و ترانه سرای خیلی حرفه ای می خواهد که با شرایط موجود، روی فولکلور ما مانور کند و ترانه ای بسازد که آهنگ و آهنگساز را ارضا کند تا مردم هم راضی شوند.

□ پس ترانه سرا هم باید مثل آهنگساز مسلط به محیط زیست خود و فولکلور گیلک باشد تا از آن ضوابط دست و پاگیر پس از انقلاب به سلامت عبور کند؟

■ این همه الهام در طبیعت گیلان زمین است که آهنگساز و ترانه سرا باید هر دو از آن استفاده کنند، آهنگساز با «نُت» و ترانه سرا با واژه‌ی مناسب. با این خط و خطوطی که برای ترانه سرایی تعیین کرده اند کار مشکل است اما می شود ترانه‌ی مناسب ساخت به شرطی که ترانه سرا متعهد و با احساس و حرفه ای باشد و کانال‌هایی را کشف کند و آهنگ را نجات دهد وگرنه هر دو سقوط می کنند.

□ شما هم مثل من عقیده دارید که روی آهنگ باید شعر ترانه گفته شود؟

■ صد در صد، در طبیعت گیلان زمین، غیر از این، اثری خلاق به وجود نمی آید، من بعد از انقلاب ۱۷ آهنگ مجموعاً ساختم که بیشترین آن‌ها را روی شعر ساختم ولی خوب آن شعرها هم انصافاً خوب بودند و دیدم که شعرش فشنگ است. مثلاً همین آهنگ لاکومه‌ی من از آن جمله است. جناب تیمور گورگین قبلاً شعرش را گفته بود و من آهنگ

رویش گذاشتم و دیدم که با همدیگر سینک سینک (جفت) هستند، بعدها دادم آقای مظفری تمرین کرد و به بهترین وجه هم ضبط شد که شاید جزو معدود آثار با ارزش من باشد که بعد از انقلاب ساختم.

□ مشکل آهنگ و ترانه را بی پرده به صدا و سیما ببریم. من از صدا و سیمای مرکز گیلان و شورای

نشر گیلکان در آستانه سال نو منتشر می کند  
مجموعه ای باز یافته از نخستین داستان های کوتاه ایرانی  
**علی عمو چنین گفت**  
نوشته علی عمو

از پیشتازان هنر داستان نویسی در ایران (دوره مشروطیت)

به کوشش رحیم چراغی

۱۹۲ صفحه، قطع رقعی، ۱۲۵۰ تومان

قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله و از هر نقطه کشور  
در ازای ارسال ۱۴۵۰ تومان تمبر با پست سفارشی

آن، کار موسیقی با ارزشی نمی‌بینم. با این نظرات شما، فکر می‌کنید آنجا هم همین مشکلاتی که گفتید باعث رکود موسیقی است؟

■ من برای همه‌ی اعضای شورای صدا و سیما، ضمن آنکه احترام قابل هستم عقیده دارم که آنجا هم هر چه زودتر باید تحول ایجاد شود. جوان‌ها هیچ عیبی ندارند که آنجا فعالیت کنند ولی بهتر است از با تجربه‌ها بیشتر و بهتر استفاده شود. با این که من آنجا را ول کردم و آمدم بیرون، اما اگر لازم باشد وظیفه دارم دوباره بروم. آنجا به کسانی احتیاج دارد که علم موسیقی و موسیقی فولک گیلان را بدانند و راجع به آثاری که مخصوصاً توسط جوان‌ترها ارایه می‌شود، کارشناسی و قضاوت بکنند. ثن‌ها را سلفز کنند و اگر مجریان کم و کسر دارند توسط کارشناسان واقعی راهنمایی شوند. بنده متأسفانه این چیزها را از آن شورا ندیدم، آهنگ‌هایی از آن شورا خارج می‌شود که واقعاً هیچ صنعتی ندارد و ابتداءً علم موسیقی در آن حضور ندارد.

□ در گفتگویی که با یکی از اعضای قدیمی آن شورا داشتم وی گفته بود زمان حضور شما در آنجا، همین مشکلات را با بقیه داشتید و همین باعث استعفای شما گردید، درست است؟

■ بله، دقیقاً درست است. بی‌برده بگویم، آن چند تا جوان مستعد در شورای آنجا، حالا حالا فقط می‌توانند نوازندگی کنند و بس، هنوز حق آن را ندارند که به این زودی در آهنگ‌های گیلک اظهارنظر بکنند، از قدیمی‌ترها فعلاً چیزی نمی‌گویم تا سوءتفاهم هم نشود اما آن پیش‌کسوتان هم در آنجا تذکری نمی‌دهند. چون با همین اظهارنظرهای غیر کارشناسانه بیجا، موسیقی گیلک سقوط کرده. آنان آهنگساز نیستند، فقط آهنگساز می‌تواند در ساخت آهنگ اظهار نظر کند.

□ یعنی این آقایان آنجا گزینشی هستند و انتخاب علمی نیست؟

■ من فکر می‌کنم که بله. آنجا به جای ینش، گزینش است. البته تهران هم همین طور است. مثلاً، استاد تجویدی خانه نشسته، استاد پورتراب خانه نشسته، استاد دکتر حسن ریاحی منزل نشسته، فرهنگ شریف، یاحقی، خرم و... همه و همه‌ی اساتید نخیه در تهران، خانه نشینند و پایگاه موسیقی از وجود آنان محروم است، خوب، در نبود اساتید، کسانی می‌آیند که سطح معلوماشان

از حوزه‌ی شهرستان هم کمتر است و راجع به آهنگ و آهنگسازی اظهارنظر می‌کنند. آنجا که آن طور باشد، وضع اینجا دیگر معلوم است. شورای موسیقی کارش خیلی مهم است و شورای شعر ترانه از آن مهم‌تر...

□ این مشکلات در شورای ارشاد وجود ندارد؟

■ از گذشته چیزی نمی‌گویم چون فوراً حرف در می‌آید ولی از وقتی که من آمدم، سعی می‌کنم وضعی برای موسیقی در ارشاد به وجود بیاورم که افق موسیقی گیلان روشن باشد. وضعی داریم ایجاد می‌کنیم که از نظر صلاحیت علمی و اخلاق، موسیقی پاک باک باشد. اگر این چند ماه آثارش معلوم نشده، به علت ترمیم صدمات قبلی بوده و اثرات خود را بزودی نشان خواهد داد. ما نماینده‌ی مردم و امانت‌دار آنان در حوزه‌ی موسیقی ارشاد هستیم و صد البته بنا به شرافت نمایندگی، از منافع و منابع فرهنگی آنان دفاع می‌کنیم. به همه مژده می‌دهم که بزودی آثار واقعی موسیقی گیلک و نمایش احترام‌برانگیز اساتید این دیار از طریق کنسرت‌های مرتب در سطح رشت و سایر شهرستان‌ها اجرا خواهد گردید.

□ خوب، استاد امانی، خط آخر گفتگو هستیم. خواهش می‌کنم یک خاطره از دوران آهنگسازی خود بگویید.

■ زندگی هنری من پر از خاطره است اما، از آن روزها خاطره‌ای می‌گویم تا درسی برای آهنگسازان جوان امروز باشد. یادم هست در ابتدای کار موسیقی در کوچه‌صفهان معلم بودم. یک روز به زنده‌یاد بهمن فرخی گفتم: خلاف روزهای گذشته امروز که هوا آفتابی و بهاری است، امروز را پیاده به مدرسه برویم و از راه لاله دشت زدیم به جاده‌ی خشکبیجار که پیاده‌روی کنیم و طبیعت و کار مردم را در مزرعه نظاره‌گر باشیم. حسین راه‌پیمایی، از بجا‌مرزی عبور می‌کردیم که جلوی ما عده‌ای از خواهران روستایی داشتند مزرعه را وچین می‌کردند. من لحظه‌ای ایستادم و نگاه کردم، حرکات ریتمیک آنان با آن لباس‌های زیبا، دامن‌های پُر چین رنگارنگ، «جرقه‌های مشک‌ی و چادورکمرهای تنگ و خوش‌نما در میان انبوه سبزینه‌های بهاری دوربرشان، چنان من و فرخی را به وجد آورد که مدرسه را فراموش کردیم و زیر درختی نشستیم و من شروع به نت‌نویسی کردم. هر جمله از نت را که

زمزمه می‌کردم در جا فرخی تکه شعری برایش می‌ساخت و خلاصه در عرض شاید یک ساعت، آهنگی ساخته شد و ترانه‌ای گفته شد که بعدها اسمش را گذاشتیم گول بیجارسر. عجیب‌که وقتی من و فرخی در منزل آن را تنظیم می‌کردیم، دیدیم آهنگ و ترانه با همدیگر جفت هستند و احتیاج به روتوش ندارند. فردایش دو نفری رفتیم تهران پیش مسعودی و آن ترانه را به اضافه یک آهنگ دیگر، با او تمرین کردیم و چندی بعد در برنامه گل‌های صحرایی ضبط و پخش شد.

□ ساخت هر آهنگ در آن روزهای اوج شما، لابد مثل همین خاطره که گفتید همراه با یک رویداد و خاطره بوده، خیلی دلم می‌خواهد خاطره‌ای هم از بعد انقلاب برای ما نقل کنید.

■ خاطره‌ی مهمی در زمینه موسیقی بعد از انقلاب فعلاً در ذهنم نیست اما شاید موضوع تعویض ساز برایم یک خاطره مهم دیگری باشد. سال ۴۶ به علی که عرض کردم تصمیم گرفتم ویلن را در مقابل فلوت جایگزین کنم و با پشتکار طی ۱۰ سال سازم را از فلوت به ویلن تبدیل کردم. باور کنید روزی تا ۱۰ ساعت تمرین ویلن می‌کردم. سال ۵۰ رفتم تهران پیش رحمت‌الله بدیعی شاگردی کردم بدون آن که به غروم بربخورد و دو سال آخر خلیفه‌ی کلاش بودم و آنقدر فعالیت و تمرین کردم که الان ضمن آنکه فلوت هم می‌زنم اما ساز اختصاصی من ویلن است.

□ استاد امانی، از گفتگو با شما سیر نمی‌شوم. آن چه بود گفتید اگر قرار باشد حرف آخر را بزنید چه چیزی برای گفتن دارید؟

■ موسیقی حرف آخر ندارد اما خود من برای این مصاحبه از شما که زحمت برای موسیقی گیلک می‌کشید، متشکرم و از ماهنامه گیله‌وا برای درج عقاید و آرای هنر و هنرمند ممنونم و اگر حین گفتگو به کسی یا به سروری ناخواسته حرف تندى گفته شد، پوزش می‌خواهم و از خداوند بزرگ برای جامعه‌ی هنرمندان آرزوی موفقیت دارم.

### پيله جنگ

معاونت پرورشی آموزش پرورش استان با همکاری معاونت فرهنگی هنری سپاه (بیج جوانان) نمایش «پيله جنگ» را به زبان گیلکی به روی صحنه برد. «پيله جنگ» (جنگ بزرگ) که نمایشی از جدال آدمی با نفس خویش است با بازیگری محمدرضا محمدی و حامد رحیمی مقدم به کارگردانی حسین خلخال دی ماه ۸۰ در سالن بهداشت شهرستان رشت به روی صحنه رفت.



# جنبش‌ها و درک‌های ضد فئودالی در منطقه تالش آستارا

همزمان با آغاز نهضت مشروطیت

اشرف آقا حریری آستارایی

خود برگزیدند و در آن محال املاک زیادی را از خاندان قدیمی و بزرگ مالکان منطقه آستارا - ویکلیج، موسوم به خاندان مهرانیان، خریداری کرده و با دریافت حکم حکومتی از دولت، بعنوان خان در این منطقه صاحب قدرت و ثروت شدند. در اواخر حکومت قاجاریه، همزمان با اوج نهضت مشروطیت، نسل‌های سوم و چهارم این خوانین در آستارا و ویکلیج و خمسۀ تالش<sup>۲</sup>، همچنان صاحب املاک و ثروت و قدرت حاکمیت بودند.

در تالش، فتح‌الله خان ارفع‌السلطنه فرزند امیر تومان سردار امجد حاکم بود که با خشونت و استبداد حکمرانی می‌کرد و بر علیه آزادیخواهان و طرفداران مشروطه، بشدت می‌جنگید. در منطقه اردبیل و نمین هم رحیم‌خان شاهسون با پشتیبانی خوانین نمین به طرفداری از استبداد محمد علیشاهی و با بکار گرفتن عشایر جنگجوی شاهسون، با نهضت مشروطه و هرگونه تجددخواهی مخالفت کرده و با تمام قوا و مسلحانه مبارزه می‌کردند.

گرفتار ظلم وجود خوانین بودند، آنها را به این مبارزه عدالت خواهانه بر می‌انگیخت.

بعد از انعقاد عهد نامه ترکمان چای در زمان فتح‌الیشاه قاجار و واگذاری اجباری بخش اعظم تالش شمالی (تالش گشتاسبی) به روس‌های تزاری، عده‌ای از خوانین ساکن لنکران (مرکز تالش)، مانند بسیاری از بزرگان قفقازیه، ننگ تسلط بیگانگان را تحمل نکرده و با رها کردن سرزمین آباء و اجدادی خود، به داخل مرزهای جدید ایران مهاجرت کردند. بعضی از این خوانین مهاجر، در مناطق مرزی ایران، در محال آستارا - ویکلیج و تالش جنوبی (لیسار - کرگری<sup>۱</sup> - اسالم) مستقر شدند. این خوانین که از اعیان و اشراف ایالت قفقاز به شمار می‌رفتند، در آن زمان پس از ورود به ایران، تحت حمایت حکومت وقت قاجاریه قرار گرفتند و صاحب املاک و فرمان حکومتی شدند.

تعدادی از این خوانین تالش، روستای خوش آب و هوای نمین را در محال ویکلیج، برای اقامت

اواخر قرن نوزدهم میلادی، کشور ایران یکی از کانون‌های تحول و انقلاب اجتماعی بود. ملت ایران، نخستین مشعل‌دار بیداری در قاره آسیا، نهضت اجتماعی مشروطیت را به راه انداخته و برای گسستن زنجیر استبداد و برقراری حکومتی بر مبنای قانون و مشارکت مردم، در حال مبارزه بود. در این میان اهالی شهرهای تبریز و تهران و رشت و محال تالش و آستارا، پرچمدار و طلایه‌دار این انقلاب بزرگ بودند. در شهرستان مرزی آستارا، منطقه رابط بین گیلان و آذربایجان هم در آن موقع، اکثریت قریب به اتفاق مردم، طرفدار انقلاب مشروطه و برجسیده شدن نظام ملوک‌الطوایفی و خان‌خانی بودند. آستارایی‌های مرزنشین با تأسیس نهادها و انجمن‌های مدنی، در کنار آزادیخواهان تالش و گیلان بر علیه مستبدین به مبارزه برخاسته بودند. آنها می‌خواستند با واژگون کردن نظام استبدادی حاکم، نظامی مطلوب مبتنی بر آزادی و عدالت را پیاده کنند. مشاهده سیدروزی افرادی که تحت نام رعیت،

این طبقه از زمین‌داران بزرگ که تحقق مشروطیت را موجب تضعیف قدرت و علیه منافع خود می‌دیدند، برای حفظ ثروت و قدرتشان، در نبرد علیه آزادیخواهان و مردم منطقه، حتی تنگ همکاری با قوای اشغالگر روسیه تزاری را هم پذیرفته و با دریافت کمک مالی و سلاح از کنسولگری‌های روسیه در اردبیل و رشت، همچنان در تدارک جنگ و ستیز با مردم بودند. در واقع در این موقع، بین جبهه عدالت‌خواهان ستمدیده و جبهه خوانین ستمگر و مستبد، نبردی بزرگ و سرنوشت ساز جریان داشت.

دکتر آدمیت درباره نصرت‌الله خان پدر فتح‌الله خان، با استفاده از اسناد و مدارک متعلق به اواخر دوره ناصری، می‌نویسد: «حاکم تالش نصرت‌الله آ، خانی بود ناکس و بد نهاد، تالشان از تعدی او شکایت نوشتند که جمعی از اشرار به حکم او به میان رعیت ریخته و چند نفر مسلمان را مثل مقصرین حبشه و زنگبار به قید زنجیر کشیده‌اند و چند تن را در زیر ضربات چوب هلاک نموده‌اند.»<sup>۱</sup> همچنین اورسل در سفرنامه خود می‌نویسد: «چهار صد خانوار رعیت کرگانرودی از تعدیات خان تالش به روسیه مهاجرت کرده‌اند.»<sup>۲</sup> این دو مورد نمونه‌هایی از نحوه رفتار خشونت‌آمیز خوانین با مردم بود.

در سال ۱۲۸۶ ه. ش مجاهدان مبارز منطقه تالش، در راه استقرار آرمان عدالت‌خواهی و ضد فئودالی، طی چند درگیری، ارفع‌السلطنه خان تالش را شکست دادند ولی این خان به منطقه اردبیل گریخته و با حمایت خوانین آنجا، با جمع آوری عده‌ای تفنگدار، از راه ماسوله به رشت رفته و به نیروهای سردار افخم و پدر خود سردار امجد پیوست. مستبدین این بار با تجهیز نیروهای خود با حدود یک هزار سواره و پیاده و دو عراده توپ، از راه انزلی به کرگانرود حمله ور می‌شوند. اما این دفعه هم مجاهدان تالش که در جنگل‌های اطراف جاده کمین کرده و با حالت استتار مستقر شده بودند، غافلگیرانه قوای استبداد را مورد تهاجم قرار داده و تلفات زیادی بر آنها وارد می‌کنند به طوری که سربازان تحت فرماندهی سرداران استبداد به سرعت مجبور به عقب‌نشینی به انزلی می‌شوند. این پیروزی مجاهدان تالش بر قوای استبداد از وقایع مهم و تکان دهنده، در آن زمان بود که آوازه‌اش به سرعت در همه جا پیچیده و مایه دلگرمی و امید آتھایی گردید که آرزوی استقرار حکومت قانون را داشتند.

رایینو که در زمان وقوع این اتفاقات در رشت بود، در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «اهالی کرگانرود خانه‌های ارفع‌السلطنه (خان

تالش) را غارت کرده، آتش زدند. این خان که شدیداً در معرض خشم رعایای انقلابی بود، به اردبیل گریخته و در آنجا تحت حمایت یکی از اقوام خود (اقبال‌المالک) دست به تحرکاتی می‌زند و دسته‌هایی از ایل شاهسون را که همیشه آماده جنگ و غارت بودند و با عشایر تالش دشمنی و اختلاف دیرینه داشتند با خود همراه نموده در نواحی ییلاقی به اردوگاه‌های عشایر کرگانرود هجوم می‌آورد و دست به غارت و کشتار می‌زند. در این موقع حساس، رعایا و مجاهدان تالش در ناحیه کوهستانی با دسته‌های مهاجم شاهسون به رهبری ارفع‌السلطنه و در نواحی جلگه‌ای با نیروهای دولتی و روسی و مستبدین محلی درگیر جنگ بودند و هر روز عده‌ای از طرفین کشته می‌شدند.»<sup>۳</sup>

در آستارا هم مردم و هم روحانیون متفقاً طرفدار مجاهدین و مبارزین مشروطه خواه و مخالف شدید خوانین و بزرگ مالکان بودند و برچیده شدن نظام فئودالیه و تأسیس نهادهای قانونی را می‌خواستند. اما در اینجا هم دو نفر از خوانین محلی یکی بنام رشیدخان و دیگری حسینعلی بیگ با افراد مسلح خود، با رحیم‌خان شاهسون و سایر مستبدین همکاری و همراهی کرده بر علیه مردم و مجاهدان اقدام می‌کردند. در حقیقت نظام فئودالیه در حال زوال، آخرین تلاش مذیوحانه خود را برای بقا و حفظ قدرت در این منطقه بکار گرفته بود.

خوانین، آشکارا تحت حمایت عوامل بیگانه و طرفداران استبداد محمد علیشاهی، بر علیه آزادیخواهان و مشروطه طلبان می‌جنگیدند. لذا اوضاع این منطقه هر روز بحرانی‌تر می‌شد. در چنین وضعی، چون انقلابیون خود را از ناحیه خوانین نمین و اردبیل و آستارا و تالش در معرض تهدیدی جدی دیدند، تصمیم گرفتند با تمام قوا با آنها به مقابله برخیزند.

در این هنگام اکبر میرزا صارم‌الدوله پسر سلطان مسعود میرزای ظل‌السلطان نایب‌الحکومه آستارا بود. او با کسب اطلاع از اینکه مجاهدین گیلان قصد حمله به منطقه نمین و اردبیل را دارند پست خود را ترک کرده به نمین نزد برادرش می‌رود. سرانجام نیروی مجاهدان گیلان به فرماندهی سردار محی و مجاهدان تالش و آستارا، جهت دفع غائله رحیم‌خان شاهسون و ارفع‌السلطنه خسان تالش و ایجاد مرزی امن بین گیلان و آذربایجان، بسوی اردبیل به حرکت درمی‌آیند. نیروی مجاهدین پس از تصرف گردنه حیران به پیشروی خود ادامه می‌دهند و در چند فرسختی اردبیل در محل ده آرپاتپه، جنگ سختی بین آنها و

قوای رحیم‌خان در می‌گیرد.

قوای ملیون، نیروهای رحیم‌خان را وادار به عقب‌نشینی می‌کنند و نمین را به تصرف در می‌آورند و از آنجا که بین نمین و اردبیل فاصله زیادی نیست، پیشروی خود را ادامه می‌دهند، رحیم‌خان ناچار اردبیل را هم تخلیه کرده به قریه کلخوران می‌رود. با تخلیه اردبیل، مجاهدان وارد این شهر می‌شوند. با آنکه روس‌ها متجاوز از پانصد نفر مسلح را ظاهراً به عنوان حفظ کنسولگری ولی در واقع به منظور حمایت از رحیم‌خان آورده بودند مهذا مجاهدین به آنها اهمیتی نداده، بیابانه به همه محلات شهر نفوذ می‌کنند و حسینعلی بیگ و رشیدخان را هم دستگیر می‌نمایند. ظاهراً پس از این وقایع صارم‌السلطنه تالشی که نزد انقلابیون دارای احترامی بود و زمانی به نمایندگی از طرف عین‌الدوله جهت میانجیگری نزد ستارخان رفته بود، به حکومت آستارا - تالش و نوارمرزی تا ییله‌سوار، منصوب می‌گردد.<sup>۴</sup>

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود، در حالی که اهالی آستارا، تالش و رشت با تمام وجودشان مانند مردم تبریز و تهران، بر علیه استبداد مبارزه می‌کردند، تعدادی از بزرگ مالکان و خوانین این منطقه، با حمایت نیروهای خارجی، به خاطر حفظ منافع و قدرتشان بر علیه اکثریت مردم و طرفداران استقرار قانون و عدالت می‌جنگیدند.

خوشبختانه، با وجود برخورداری خوانین از ثروت و قدرت و پشتیبانی نیروهای روسیه تزاری، سرانجام در نتیجه ابراز شجاعت و دلاوری و از خودگذشتگی مردم، رژیم فئودالیه در این منطقه شکست خورد و به زوال و نابودی گرائید.

آستارا - مهرماه ۱۳۸۰



پانویس

۱ - کرگری - کرگانرود

۲ - خسته تالش - ۱ - یسار - ۲ - کرگری - ۳ - اسالم - ۴ - طالش‌دولاب (رضوانشهر فعلی) - ۵ - ماسال و شاندرمن

۳ - منظور نصرت‌الله خان عمیدالسلطنه سردار امجد پدر فتح‌الله خان ارفع‌السلطنه خان تالش می‌باشد.

۴ - ناسخ‌التواریخ، لسان‌الملک سپهر، ص ۱۶۴

۵ - سفرنامه اورسل، ترجمه علی اصغر سعیدی، ص ۴ و ص ۳۳

۶ - مشروطه گیلان، آشوب آخر زمان، رابینو، به

کوشش محمد روشن صص ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۹

۷ - کتاب نارنجی ص ۱۵۳



ضرورت پرداختن به موضوع زن - به شکل اختصاصی آن - مدت هاست که در گیشه‌ها احساس می‌شود. از این رو سعی شده است که از این پس صفحاتی از مجله به این موضوع خاص، اختصاص داده شود تا با طرح نظرات و مسائل مختلف در حیطه فعالیت‌های زنان گیلانی، موجبات انعکاس آن‌ها فراهم آید. امیدواریم تا بدین وسیله بتوانیم گامی در جهت پویایی و ایجاد انگیزه در میان زنان فرهیخته و توانای سرزمینمان برداریم. این بخش از مجله از این پس می‌تواند جایگاه ارائه مقالات و نظرات همه عزیزان در این زمینه باشد. ما را در معرفی و بازشناساندن جایگاه زنان در فرهنگ گیلان زمین یاری کنید.

## زنان تابع، زنان متحول

گفتگو با "مه‌کامه رحیم‌زاده"، داستان‌نویس

مه‌کامه رحیم‌زاده از معدود زنان داستان‌نویس گیلانی است که از سال ۱۳۶۹ با چاپ مستمر آثارش در نشریات پایتخت خود را به زنان داستان‌نویس ایرانی معرفی نمود. اولین رمان او با عنوان «یلدا و رهایی» که در سال ۱۳۷۹ منتشر گردید، آنقدر اقبال داشت که در ردیف ۱۰ نامزد برتر دریافت جایزه «مهرگان ادب» قرار گیرد.

در گپی کوتاه او را زنی با پشتکار زیاد در زمینه کارش دیدیم که هر چند در میاهوی پایتخت گم شده است، اما همچنان به آیین و رسوم سرزمین مادری‌اش گیلان وفادار است و تصویرهای این سرزمین در جای‌جای آثارش به روشنی پیداست. در زمان انتشار این گفتگو دریافتیم که دومین مجموعه داستان او با نام «اتاق صورتی» منتشر شده است. موفقیت این بانوی فرهیخته‌ی گیلانی را به او و همه‌ی بانوان گیلان تبریک می‌گوییم.

### شادی پیروزی

داستان‌هایتان پایبندید؟ و برخورد شما با شخصیت‌های زن در داستان‌هایتان چگونه است؟  
● تاکنون ۲۵ داستان کوتاه و یک رمان نوشته‌ام. بدون استثناء و عامداً؛ شخصیت‌های محوری همه‌ی این داستان‌ها زنان بوده‌اند. زنانی در سنین مختلف با جایگاه‌های متفاوت اجتماعی، اما همگی به نوعی درد آشنا.

به نظر من، برخورد نویسنده با شخصیت‌های داستان‌اش برمی‌گردد به ذهنیت غالب در خود او. زنان محوری داستان‌هایی که طی سال‌های ۶۸-۷۸ نوشته‌ام و در مجموعه‌ی «اتاق صورتی» گرد آمده است، اکثراً زنانی تابع و تسلیم بوده‌اند.

به علت قصه‌هایی که در دوران کودکی برایم تعریف می‌کرد، در پرورش قدرت تخیل من نقش بسزایی داشت. در ضمن مادرم معلم و زنی فرهنگی بود و بیشترین مشغولیات پدرم، مطالعه کتاب بود و خواندن کتاب و مجله در خانه‌ی ما امری متداول به حساب می‌آمد.

از سال ۱۳۶۹، به صورت جدی و رسمی کار نوشتن را در گالری کسری و زیر نظر استادام آقای هوشنگ گلشیری شروع کردم و می‌توانم بگویم که آشنایی من با ایشان، نقطه‌ی عطفی در زندگی ادبی من به شمار می‌آید.

○ چقدر در نوشته‌هایتان به زن بودن قهرمانان

○ خانم رحیم‌زاده، لطفاً از خودتان برای ما بگویید؟ از دوران کودکی و تحصیلات‌تان؟

● من در آبان سال ۱۳۳۱ در رشت متولد شدم. تحصیلات ابتدایی را در دبستان حافظ، متوسطه را در دبیرستان فروغ و دانشگاهی را در مدرسه عالی بازرگانی رشت گذراندم. در سال ۱۳۵۳ به تهران رفتم و از سال ۱۳۵۴ تاکنون به عنوان دبیر در خدهات آموزش و پرورش هستم.  
○ از چه زمانی به کار نوشتن روی آوردید؟ از انگیزه‌های این کار و مشوقان‌تان در این راه بگویید؟

● از دوازده سالگی می‌نوشتم. مادر بزرگام





## در گذشت یک بانوی خیر و پرتلاش

صبح روز جمعه ۲۳ آذرماه بانو سیده منیرگراکونی از بانوان خیر و سرشناس شهر رشت بر اثر ایست قلبی در سن ۷۶ سالگی درگذشت و در گورستان سلیمان داراب شهر رشت به خاک سپرده شد.

بانو منیرگراکونی هفتم خرداد ماه ۱۳۰۴ شمسی در محله آغخرای رشت به دنیا آمد. دوران ابتدایی را در دبستان بهار و دوره متوسطه را در دبیرستان‌های تربیت نسوان و فروغ رشت به پایان رساند. در سال ۱۳۳۱ از دانشگاه تهران در رشته مامائی فارغ التحصیل شد و بلافاصله به استخدام وزارت بهداشت درآمد و سال‌های مدید در ادارات بهداشتی، سازمان حمایت مادران و تنظیم خانواده، شیر و خورشید سرخ و زایشگاههای شهرهای اصفهان، چالوس، رشت، تهران، لنگرود، رودبار و... به خدمت پرداخت و در بیشتر موارد به مادران حامله بی‌بضاعت به طور رایگان خدمت می‌کرد. زنان حامله بویژه بخاطر این که وی از سادات بوده و دوستی سبک داشته است اعتقادی عجیب به او داشتند. بانو منیرگراکونی در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ بهنگام جوانی و دوره دانشجویی از فعالین سیاسی و از اعضای سازمان زنان حزبی بوده است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد و تیرباران شوهرش سرگرد رحیم بهزاد از افسران حزب توده وی بیشتر جذب خدمات اجتماعی و عمومی شد. سال‌ها بعد شوهر دیگری از هم‌اندیشان خود اختیار کرد که از پیشکسوتان باغداری و مبتکران پرورش گل در استان است.

شادروان بانو منیرگراکونی در اوایل انقلاب کاندیدای نمایندگی دوره اول مجلس شورای اسلامی از صومعه‌سرا شد ولی بخاطر فعالیت‌های سیاسی که از سرگرفته بود، دستگیر و به چهار سال حبس تعلیقی محکوم گردید. دوران زندانی وی ۸ ماه به طول انجامید که در زندان نیز در مواقع لزوم به عنوان ماما به زنان باردار زندانی خدمت می‌کرد.

بعد از رهایی از زندان تنها به فعالیت‌های اجتماعی و خیرخواهانه روی آورد. چند سال پیش از مرگش به پاس تقدیر از یک عمر تلاش وی از سوی وزارت بهداشتی بعنوان مامای نمونه سال انتخاب گردید و لوح سپاس گرفت.

چون به هنر فرش بافی آشنا بود اوقات فراغت سال‌های پایانی عمر خود را به بافتن فرش مشغول می‌شد و به تدریس تقنی آن به دختران و زنان فامیل و آشنا می‌پرداخت. روانش شاد که از نسل زنان ممتاز گیلانی و نمونه‌ای از یک همسر فداکار و مادری مهربان و خانواده دوست بود.

رجوع نکردم ولی برای «اتاق صورتی» به معروف‌ترین ناشر زن ایرانی مراجعه کردم که متأسفانه جواب منفی بود.

○ خانم رحیم زاده شما به عنوان یکی از معدود زنان داستان‌نویس گیلانی بفرمایید سرزمین گیلان و زنان و مردان سرزمین‌تان تا چه اندازه در ذهنیت داستانی شما حضور دارند؟  
● این حضور در رمان «یلدا و رهایی» کاملاً آشکار است. در رمان بعدی‌ام «تاراز» نیز مکان و شخصیت‌ها را از این سرزمین گرفته‌ام.

○ زنان گیلان از دیرباز همواره به عنوان عناصری فعال در اجتماع خود حضور داشته‌اند اما اکنون بیش از سه دهه است که حضور زنان در عرصه‌ی اجتماع کمرنگ شده است؟ شما علل ظهور این پدیده‌ی مذموم را در چه می‌دانید؟

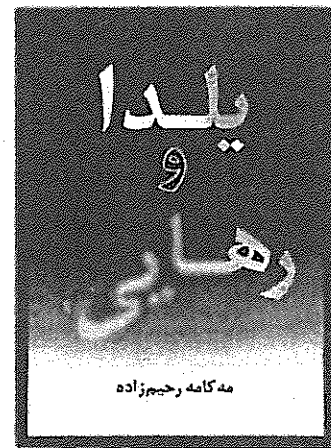
● وقتی به گیلان به خصوص شهر رشت در حدود نیم قرن قبل، نگاه می‌کنیم می‌بینیم این مکان به علت ارتباط نزدیک جغرافیایی که با کشور روسیه و اروپا داشت، تبدیل به منطقه‌ای پیشرفته از لحاظ فرهنگی شد. و طبیعتاً در چنین فضای باز و روشنفکرانه‌ای، تعداد افراد تحصیل‌کرده، روشنفکر و هنرمند نیز به مراتب بیش از سایر نقاط کشور بوده است. اما متأسفانه طی سالیان اخیر به علت بی‌توجهی و کم‌توجهی عمدی نظام سیاسی حاکم نه تنها امکانات فرهنگی - اجتماعی در این منطقه رشد نکرد، بلکه از آن نیز گرفته شد. به تدریج فضایی بسته و راکد به جای آن به وجود آمد. مهاجرت روشنفکران به اجتماعانی با امکانات گسترده‌تر، نتیجه غیر قابل انکار فضاهای بسته می‌باشد.

فرضیه‌ی شما در مورد کم رنگ شدن حضور زنان گیلانی در اجتماع گیلان زمین، بر می‌گردد به نتیجه‌ای که در بالا گرفتیم. در حال حاضر، می‌توان در تهران زنان روشنفکری را پیدا کرد که اصالتاً گیلانی هستند ولی در جامعه‌ای باز و بزرگی مثل تهران حل شده‌اند. در حالی که اگر این‌ها در سرزمین مادری می‌ماندند طبیعتاً حضورشان در اجتماع گیلان بسیار چشم‌گیر می‌شد.

○ دوست داریم نظراتان را در مطبوعات گیلان و خصوصاً گیله‌وا بدانیم؟

● از بین مطبوعات گیلان «گیله‌وا» آشناترین نام برای من است و متأسفانه با سایر مطبوعات گیلانی آشنایی چندانی ندارم.

در پایان از شما تشکر می‌کنم و آرزو می‌کنم که ضریب نفوذ این نشریه و هم چنین سایر نشریات، نه تنها در گیلان بلکه در سراسر ایران روز به روز بیشتر شود.



تابع شرایط و موقعیت‌هایی که از فرهنگ مرد سالارانه‌ی جامعه ناشی می‌شده است. اما در داستان‌هایی که بعد از آن سال‌ها نوشته‌ام و در مجموعه‌ی دیگری منتشر خواهد شد، زنان متحول، محکم و به نوعی موقعیت ستیز، ترسیم شده‌اند.

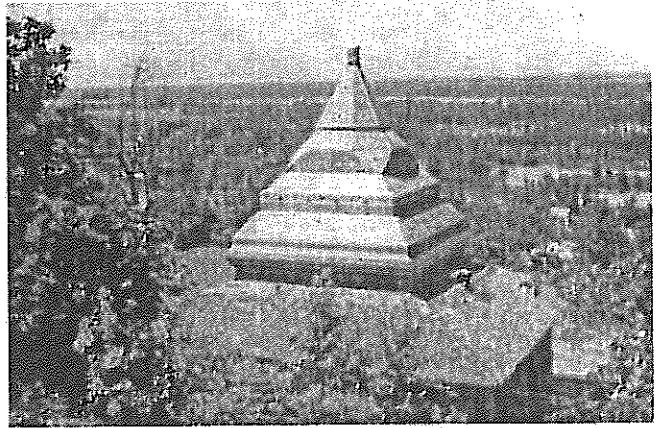
● یلدا و رهایی که عمده مکان آن در گیلان سپری می‌شود به عنوان اولین کتاب شما از یک سو دارای فضایی مادر سالارانه است و از سوی دیگر زن تهرمان داستان در فضایی بسته و محدود گام بر می‌دارد. آیا این دوگانگی را در تفاوت نسل‌های گیلان زمین می‌دانید یا در تغییر بافت فرهنگی جامعه؟

● هیچ کدام، در واقع زمانی که این رمان را می‌نوشتم، به هیچ مسئله‌ای خارج از خود قصه فکر نمی‌کردم. طرح قصه را سال‌ها در ذهن داشتم و بعد شروع کردم به نوشتن آن که چهار سال طول کشید. این که چرا مادر یلدا، زن سالار بود و در عوض یلدا شخصیتی تابع داشت، فکر از قبل تنظیم شده‌ای نبود. من نستم و قصه‌ای را با تعدادی شخصیت که با هر کدام به نوعی آشنایی داشتم، نوشتم. بدون آن که فکر کنم می‌خواهم با این قصه تفاوت دو نسل را نشان بدهم یا چیز دیگری را. اما می‌دانم از نظر روان شناختی، زنانی که دارای شخصیت قوی هستند و رفتاری مستبدانه دارند، معمولاً فرزندان‌شان از شخصیت‌هایی ضعیف و تابع برخوردار می‌شوند و این مسئله ربطی به نسل قدیم و جدید ندارد.

○ برای چاپ کتابتان با چه مشکلاتی روبرو بودید و آیا به ناشران زن هم برای نشر آثارتان رجوع کرده‌اید؟

● من برای چاپ کتابم با مشکلات متعددی روبرو بودم که پرداختن به جزئیات آن از حوصله‌ی خواننده خارج خواهد بود. ناشران محترم برای چاپ یک اثر، بیشتر دنبال شهرت نویسنده هستند تا محتوای کتاب.

برای رمان «یلدا و رهایی» به هیچ ناشر زن



## نظری دیگر و تازه بر مدفن

# شیخ زاهد گیلانی

دکتر عنایت الله رحیمیان

اولاً در کتاب از شیخ صفی تا شاه صفی در صفحه ۱۸ نوشته شده: شیخ زاهد در گشتاسفی در شروان بیمار گردید و مرگ را نزدیک دید که با شیخ صفی مشورت نمود. او که می دانست شیخ زاهد به گیلان علاقمند است، گفت محل سکونت شیخ در گیلان بوده و مزار وی نیز باید در همان محل باشد، پس او را با کشتی به گیلان آوردند و به روستای سیاورد که نزدیک دریاست رساندند و پس از ۱۴ روز فوت نمودند و در همان روستا مدفون شدند در سال ۷۰۰ ه. ق.

و در کتاب عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیگ ترکمان تصحیح شاهرودی سال مرگ او سبع مه (۷۰۰ ه. ق) و محل دفن او ساورد ذکر شده است و آقای دکتر منوچهر پارسادوست در کتاب شاه اسمعیل اول به نقل از کتاب پطروشفسکی نوشته است که شیخ زاهد در سال ۷۰۰ ه. ق در سن ۸۵ سالگی در گیلان و در کنار دریای خزر فوت و دفن شده است. و آقای محمد علی گیلک به نقل از ابن بزار می نویسد: شیخ زاهد در روستای سیاورد گیلان بدینا آمد و مزار او نیز در همان سیاورد است و حال آنکه روستای شیخان و ریست کیلومتر از ساحل دریا فاصله دارد، لذا نمی تواند روستای شیخان و ریست همان سیاورد باشد.

آقای جهانگیر سرتیپ پور محقق گیلانی در کتاب ارزشمند نامها و نامدارهای گیلان در ص ۲۳۸ توضیح می دهد که مقبره واقع در خانقاه شیخان و ری با توجه به لوحه ای که بر مزار مزبور نوشته شده که عبارتست «هذا المرقد... العارف شیخ زاهد و تاریخ وفات را آخر روز سه شنبه ۲۲ ربیع الاول ۷۱۱ ه. ق» و این تاریخ ۱۱ سال با وفات شیخ زاهد معروف فرق دارد و هم چنین او در رجب سال ۷۰۰ ه. ق فوت کرده است و علاوه بر آن لاهیجان جایی بنام سیاورد ندارد و اضافه می نماید... برخی دیگر مرقد شیخ را در سیاورد آلیان فومن می دانند که البته درست نیست، زیرا این سیاورد اساساً در لب دریا قرار ندارد و آقای سرتیپ پور با شواهدی مانند پسوند کران که در برخی کتابها نوشته اند سیاورد هلیه کران، احتمال می دهند که باید سیاورد محل دفن شیخ زاهد در حوالی تالش و آستارا باشد زیرا نامهایی مانند هلیه کران، ننه کران و مشابه آنها در این مناطق معمول و موجود است.

با توجه به نکات مذکور در بالا که از منابع مختلف برداشته شده است به نتایج زیر می توان رسید:

اولاً: می توان یقین کرد که مرقد شیخ زاهد گیلانی مراد و پدرزن شیخ صفی الدین در شیخان و ری لاهیجان نیست. زیرا الف: مرقومه لوحه خانقاه مزبور و سال ذکر شده در آن با سال وفات شیخ زاهد متفاوت است. ب: روستای شیخان و ری

شیخ اردبیلی نسل به نسل منتقل و تشدید می شده است. این اعتقاد با توجه به مراد و مریدی طایفه عرفا و جاذبه شیخ زاهد برای شیخ صفی پس از جست و جو از اهمیت خاص برخوردار است. بخصوص مجاهدت شیخ صفی برای یافتن چنین مرشدی صاحب حال و کمال رشد و آداب سلوک و مسافرت به شهرهای مختلف کشور از جمله به شیراز حاصل آمد که به خدمت مشایخ آن دیار از جمله شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی و شیخ بزرگ فارس امیر عبدالله رسید و واقعات حال خود را به او عرض کرد، که شیخ فرموده بصیرت ما بر خواسته های تو برنرفته و این معامله بزرگ که ترا در پیش است به جز عارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی دیگری رهنمون نیست که در گیلان قریب ولایت شما در لب دریا خلوتی دارد و حتی حلیه جمالش را وصف کرده که مردی است کوتاه قد، سرخ و سفید، سیاه چشم، گشاده پیشانی و غیره. با توجه به نشانی های موجود در کتاب ها به احتمال قریب به یقین مدفن شیخ زاهد در خانقاه واقع در محله شیخان در لاهیجان نیست، زیرا که

مسئله محل دفن عارف بزرگ و انسان ساز گیلان در قرن هفتم هجری به نام تاج الدین ابراهیم فرزند شیخ روشن امیر معروف به شیخ زاهد گیلانی همیشه یکی از مشغولیات ذهنی من بوده است. او که استاد و مراد شیخ صفی الدین اردبیلی است دختر خود فاطمه را به عقد ازدواج شیخ صفی الدین درآورد و از این زوج فرزندی به نام شیخ صدرالدین موسی به دنیا آمد که جد پنجم شاه اسماعیل صفوی از دودمان پادشاهی سلسله صفوی و بنیان گذار یکپارچگی کشور ایران پس از هجوم ویرانگر مغول و تیمور و سپس ایجاد حکومت های محلی کوچک مانند آق قریونلو، قره قریونلو، چوپانیان، جلایریان و آل مظفر... بود که در تاریخ ثبت است.

با توجه به انتخاب شیخ صفی الدین از سوی شیخ زاهد به جانشینی خود، آن هم با داشتن فرزند عالم و پُرطرفداری چون جمال الدین علی، بدون شک پرورش شیخ صفی الدین برای انجام کارهای بسیار عظیم از سوی شیخ زاهد گیلانی بوده است که سودای آن در مغز افراد برجسته خانواده

خط مستقیم بیست کیلومتر تالب دریا فاصله دارد. نبودن رود و یا روستای سیاورود در شیخانور و کلاً در لاهیجان.

ثانیاً: مقبره شیخ زاهد گیلانی حتماً باید در روستای سیاورود باشد که در برخی کتاب ها به اشتباه و یا هنگام نسخه برداری با توجه به عدم آشنایی به نام های محلی آن را سیاورد یا ساورد نوشته اند.

ثالثاً: روستای سیاورود باید در حاشیه رود باشد که پسوند رود با واژه سیاوشانه آن است. برای توضیح بیشتر در مورد این نام باز به کتاب های سرتیپ پور مراجعه می کنیم که در ص ۲۶۷ می نویسد، سیاورود از دو بخش سیاو + رود تشکیل شده است و بخش سیاو نیز خود از ترکیب دو جزء سی (si) و یا سو یا ساو (saw) + رود به دست می آید و می نویسد سی یا سو که پیشوند یا پسوند نام های رودهایی در شمال ایران است به معنی کوه می باشد و سیاورود یعنی رودی که آب آن از کوهستان سرچشمه می گیرد و این برداشت ایشان بسیار درست است. برای توضیح بیشتر به معنی سی یا سو بجای کوه به چند نام زیر توجه کنید

۱- بادکن سو: کوهی است در سر راه رامسر به جوردیه که در تمام شبانه روز در بالای کوه و وزش باد محسوس است. (مانند منجیل)

۲- وزگ چال سو: کوهی است در جوردیه که اکثر اوقات در شب ها زوزه گرگ ها از آن کوه شنیده می شود. بخصوص در بهار و پائیز و می دانیم که وزگ در گویش محلی به گرگ گفته می شود و چال گودی دره مانندی است در پشت آن کوه که روزها جنگل پرپرشت آن مأمن گرگ هاست.

۳- پشت آسو: کوهی است در عقب رودی در دیه سئل از توابع جوردیه.

و هم چنین نام های دیگر مانند روستای لیاسی در اشکور و بامسی در رامسر و... که واژه سی در آخر نام ها قرار گرفته و سیاورس تنکابن که مرکبات مرغوب آن مشهور است.

در همین جا بد نیست به این مشکل اساسی بپردازیم که برخی افراد کم اطلاع و گاهی خودخواه نام های بومی بسیار قدیم جاها و مکان ها را با کلمات فارسی جدید یا عربی و یا حتی ترکی معنی و تغییر می دهند که بتدریج در نام های رسمی و اداری هم متابعت می شود. مثلاً جوردیه (بیلاق سخت سر) که از دو جزء جور به معنای بالا و دیه به معنای روستا درست شده است. چون در نام های محلی برای متفاوت کردن جور به معنای بالا از جور به معنای ستم، اولی را جوار می نوشتند که البته تلفظ آن هم بین آ و ا بوده است و دیه هم که بتدریج ده شده است لذا

جوردیه را جوار ده می نوشتند. در چند ده سال اخیر همان افراد با توجه به کشف آثار عتیقه از گورهای دوره های ساسانی و اشکانی این گونه تعبیر نموده اند که جوار در ابتداء جواهر بوده است لذا نام این روستا شد جواهرده و می دانیم که جواهر خود معرب کلمه گوهر فارسی است و با دیه تناسب ندارد و به همین ترتیب نیز جوردشت هم شده است جواهردشت و یا کلمه خوانی که در فارسی قدیم به معنی چشمه است به کلمه خان به معنی زمیندار بزرگ که واژه های است مغولی تبدیل شده است و چاه خوانسی سر را نوشته اند جای خان سر (جانخانسر) و عجیب این که برای بدست آوردن معنی مورد نظر خود چاه را هم جا کرده اند.

یا کلمه ی سوورود (suvoru) رودی که از وسط شهر رامسر به دریا می ریزد و درست همان معنی سرچشمه گرفته از کوه را می دهد شده است صفارود. و با تعجب باید گفت این ترکیب عربی - فارسی علاوه بر تابلوی سر در مغازه ها در نامه های اداری هم نوشته می شود. نهایتاً با ذکر این مثال ها به این نکته می رسمیم که همین کار را با کلمه سیاولات در چاپکسر هم کرده اند. می دانیم لات سرزمین سنگلاخی است که معمولاً در کناره رودهای بزرگ پس از تغییر مسیر اولیه ایجاد می شود و فقط در فصول بارانی سرسبز بوده و مشابه این نام بسیار است، مانند ورزالات (محلی که چراگاه ورزا در فصل برنجکاری است) یا شوخوس لات که همان شب خُسب لات است که شب خُسب همان درخت گل ابریشم است که شب ها برگ هایش جمع می شود گویی به خواب می رود و یا لات محله در رامسر و میان لات و غیره...

به این ترتیب سیاولات که حاصله از سیاورود می باشد به سرولات تغییر نام یافت. حال آنکه می دانیم سرو، گیاه کنار دریای خزر نیست و فقط در کوهستان ها نوعی کاج که روی زمین پخش می شود وجود دارد و اساساً در لات، سرو نمی تواند رشد کند. (بد نیست بدانیم که درخت شاخص کناره دریای خزر اریه ولی لی کی می باشد که برای گیاه شناسان روشنگر Caspian Sea می باشد).

در هر حال رودی که اکنون به نام رود چاپکسر نام برده می شود در گذشته نه چندان دور سیاورود بوده و لات کناره آن سیاولات نامیده می شده و توضیح زیاد این مطلب بدین خاطر است که در همین سیاولات روستای آبادی از زمان های بسیار قدیم بنام شیخ زاهد محله وجود دارد که گورستان و مقبره موجود در آن مورد احترام بسیار زیاد اهالی و محل راز و نیاز آنان می باشد، لذا روشن می گردد که مزار شیخ زاهد گیلانی در

روستای شیخ زاهد محله واقع در سیاولات در کنار سیاورود می باشد که نامگذاری شیخ زاهد محله حتماً پس از دفن این شیخ بزرگ و به احترام وی بر این مکان نهاده شده است و این محل از هر نظر با مختصات سیاورود مذکور در کتاب ها همخوانی دارد زیرا علاوه بر نام های گفته شده، در کنار دریا هم واقع شده است و رود مزبور با توجه به عمق زیاد دریای ساحل چاپکسر به ویژه در مصب رود نامبرده، در زمان های گذشته محل پهلو گرفتن کشتی های بادبانی بوده است.

اما مسئله غرب گیلان که در بعضی کتاب ها نوشته شده و روستای سیاورود در غرب گیلان که خود این معنا سبب شده تا مسئله آلیان و یا تالش و آستارا برای مدفن شیخ زاهد گیلانی حدس زده شود باید بررسی و تشریح گردد. اولاً وسعت استان گیلان همیشه به اندازه ی وسعت فعلی این استان نبوده تا مرکز، غرب یا شرق آن ثابت باشد.

ثانیاً واژه گیلان که اکنون به استان گیلان اطلاق می شود در گذشته های دور نام تمامی جلگه بخش جنوبی دریای خزر و کوهپایه های شمالی سلسله جبال البرز بوده است و به یک معنی واژه گیلان به قشلاق گفته می شد که در مقابل آن کوهستان (کوهستان) به جای واژه بیلاق به کار می رفت و دو واژه قشلاق و بیلاق از زبان ترکی گرفته شده است و هم اکنون اگر در یکی از روستاهای تالش، اشکور و بیلاق های سرتاسر تنکابن و حتی بعضی جاهای مازندران از مردم بپرسید در زمستان کجا زندگی می کنند، در جواب می گویند ما گیلان می رویم و اساساً اگر در سرتاسر مازندران پرسیده شود که گویش شما چیست می گویند گیلکی و نمی گویند تنکابنی یا مازندرانی و هم چنین کلاً گیل به کسی می گویند که در جلگه جنوبی دریای خزر برنجکاری می کند و در مقابل گیل، گالش به کسی می گویند که در کوهستان ها به شبانی اشتغال دارد، یعنی مردم این نواحی گیل و گالش را پیشه می دانند نه محل.

در تالش هم همینطور است، از جمله همان روستای تول که شاه اسمعیل در مسیر خود از اردبیل به رشت چند روزی در آنجا استراحت کرده دارای دو قسمت است، یکی تول گیلان که در حوالی لیسار تالش واقع است و دیگری تول کوهستان که در نزدیکی خلخال واقع شده است. و یا روستای ریگ مجاور هشتر نیز دو قسمت است، ریگ گیلان و ریگ کوهستان. تمام روستاهای اسالم و پره سر تالش نیز مانند آرده یا وسکه و غیره به همین نحو دو بخش گیلانی و کوهستانی دارد. از این روست که بنده معتقدم مدفن شیخ زاهد عارف و فیلسوف معروف در روستای شیخ زاهد محله ی سیاولات در شرق در محدوده میان کلاچای و چاپکسر گیلان واقع است.



# صَب بارانی ده

ابر  
شستان دره  
کوه و جنگلا  
باگدم داران باغ  
کرا شورن خوشان  
جان پرا

اردیکان  
آب چاله جا  
کتن جان شورا

کویی لیوان مره، نم نم باران  
زنه ساز

تازه گیشه  
گاوا دوشه یوشه

ایوانا بجور  
خیلی خیلی داره ناز

اون پچه  
دوتا

زنجیر دراز  
اون دیم مثل گوله

خایه کی خیسانه  
تبعه واگردانه

بنه خوشتران

گوکوله گاجه میان  
تند و تند خومار پستانا خوره

سوکوله فاکون جا  
کرکان میان که ایسه

ایدفا  
خوطلایی گردنا راستا کونه

وتا آخر فاکشه  
خوپا توک سراسه

سراده خوکوکور کورا  
بازون چترمانستن

خوپرا بازاکونه

هتونیم دایره وار  
قشنگ ویره جلویا دورزنه  
اون سرا توک زنه  
مرد مار

پا برانه بکوده  
گرد تنبان دکوده

کمر دبد د بسته  
خیس باران بیاسته

ایتا خلیک که بدست داره  
بره

فاکون جا دوزاره  
و آیه

هره چر  
سنگان سر

چول خوپایا شوره  
بوی چایی دیچسه خانه یا

ایوان گوشه، کله کش  
ایتالی سفره پانه

شوراشیل باقلا  
آغوز مغزو پیاز و سرد پلا...

صَب بارانی ده

چه قدر قشنگی - زیبایی داره!

چه قدر حالت رویایی داره!

تهران - آریا نیک بخش «نیک»

باگدم - بلان گیشه - عروس پچه - گیس بافته شده،  
دیم - صورت تبعه - طبق چوبی گوکوله - گوساله  
سوکوله - خروس کرک - مرغ وره - سرخ جوان که  
هتوز نهم نکرده مردمار - مادر شوهر خلیک - پیل  
هره - لبه ایوان دیچسه - پیچید  
لی سفره - سفره بافته شده، از دل،

ایتا شعر جه: هانری دورنیه

Henri de Regnier

واگردان: جه دلفک

## فورشان سر

دریالب، فورشان سر  
بینیش و تی دوتا دست مره  
بیافته قشنگ فورشانا  
کی خورشید طلایی بوکوده  
دانه دانه زمین سر فوکون.  
بازون حله چوم فونچه بوا یوارده  
فاندر خوش صدا دریایو صاف آسمانا،  
وختی بیده یی آرام آرامه  
ده تی سوبوک دستان میان  
هیچی سنگینی نوکونه  
حله ایوارده چوم پیله نا باز نوکوده  
فکربوکون کی امی زندگی نی  
خو بوگورخته فورشانا  
«دیمیشکی» ساحل جا  
قرضا گیره، اون مره سرکونه

پیران بکنده دأر  
فکاشته کوه آتک  
خو سرنوشت سآتره  
خه سر به جور  
- ایسن

درخت عریان / بر ستیخ کوه بر افراشته / سرنوشتش را  
رقم می زند / باید سرفراز / - ماند.

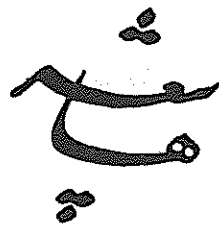
روخونه

- کندکش

جلیم، جلیم کونه  
زمین گجگالی دزه  
بهاره جاواکن

رودخانه در آغوش ساحل / ترنم می کند / زمین  
قفلکش می آید / در تدارک بهار باش

علی صبوری  
تهران - پاییز ۸۰



(تالشی)

گیره گیره، خلا  
چم اسرک و،  
پت تشتی را  
تنه سیاه گیسو، ایسی آتو!  
گیره به گیره، رخت است / چشم اشک و / کف در  
تشت / گیسوان سیاه مادر، سفید می شود.  
قزوین - جمشید شمسی پور (خشتاونی)

صُب جی راه امون دوبو  
بیدمه درجک پوشت  
شب جوخوس بازی دره  
صبح در حال آمدن بود / از پشت دریچه دیدم / شب  
در حال قایم باشک بازی بود  
سراوان - منوچهر بخشی

# ده تا تراشه خواره

رحيم چراغی

۱

جنگلا تمجم،  
دريایا  
نا.  
هنده و اتمجم  
آدمایا جم  
خوایا،  
نا.

۲

دريا  
را دره،  
جنگل پا ایسا؛  
آدم شون دره  
انجيل ولگ لنا؛  
خو! خو!  
توقا توقا...  
خو! اما...

V

مرا به گور بېردم  
ترا بنام  
خجالتی،  
بېردم.

گرگر دمه، گرگر دمه  
نا، تسک تنها گر دمه  
نی ناهه بیثلات دورون،  
ایجانایی  
دمر دمه.  
چندر هتو بمر دمه.

۳

زارن بو خوا (موما نوبوهله خوا)  
چی زوری زه یی خوا  
چندر هر چه یی خوا  
ونگا دو بوم (اونگایی)  
خو! خو!  
جنگا دو بوم (تنهایی)  
خو! خو!

کفتن

ویریشن

دو کو خوردن

بکفتم

تا ویریشتم...

□

مرا

چی دور

باوردی

ترا

بیدم

خجالتی

بېردم

۱

سرما جا بېرکستم  
توقا جا فگر دستم  
هنده  
جانا گفتم  
دقاتن رادکفتم  
ها تو پیا دکفتم  
ترا بیدم  
خجالتی  
بېردم.

۲

جنگل بیده په  
دريا  
نا.  
«آدم» بیده په  
«خو»،  
نا.  
روسقا بیده په  
توقا،  
نا.

۳

گرگر دمه، گرگر دمه  
چندر چی دور تر گر دمه  
نی ورا،  
چی پا،  
دکفتمه!

والش تی چرچره، می سأم توموشه  
تی پاکفش و می پا کونه چوموشه  
همش قایم ننه ابرون جور ماه  
می سوفره هم دینه رنگ خوروشه  
\* \*

تلار خونه کرا دای تی آوازه  
کوکا گودی بهار کور سازه  
بوبری بولبول خونی تو وخت و یوخت  
زوموستون هم دینی کی شو درازه  
غلامرضا توچانی

انارا چشن نوا رنگین ترا به  
بمانه دار سر شیرین ترا به  
اگی کی بشکنی دیلا به تیشه  
رسیده تربیه خونین ترا به

رشت - کبرا پاریاب

هوا و نگه گولی انگار مهینه  
زمین سر دره پاماله کینه؟  
اگه وارش بواره قذخوبی  
گمونم شورشی گل کارسینه!

لنگرود - فرامرز محمدی پور

چقد باد مونسثون وا بگردم  
آخه جانی بوشورا به وگردم  
بیله ته سبز دریا زندگی مثن  
چره غوطی نو خورده مو دمردم!

لشت نشاء - آذر دعایی

ویشتا

تشتا...

انجیل ولگ به دس

شکار به

بگردستم

انجیل ولگ به دس

جه ترس

سرما

ویشتا

بیرکستم

توقا جا

بگردستم

هنده نی جانا گیتیم

حوا سورخ یشب امره

ه

زمین چوم امره حوا نامشانی به

حوا!

نی چوم امره زندگی دین داره!

جنگل بیده به

دریا ویشتر

آدم بیده به

حوا ویشتر

تنها بیده به

توقا ویشتر!

رشت - بهمن ۸۰

دور شر: دور دست زازن: زانر چه بی: می زاید  
ونگادوبوم: مگره می کردم مقجم: می جویم، می کردم  
انجیل ولگ: برگ انجیر ویشتا: گرسنه تشتا: نشاء  
تامشانی: نامشانی دین: دیدن

۸

می «آدم» ی

روسفایه

می روسفایی

تنهایه

می تنهای

حوا به

□

روسفایو تنها

جنگل جا،

گردمه

بمردمه!

آدم - حوا به

واورسمه!

۹

روسفایو تنها

منمه

«آدم» مه

گر گردمه، گر گردمه

چندر چی دور شر گردمه

تی ور،

چی پا،

دکفته!

هزار تا ساله

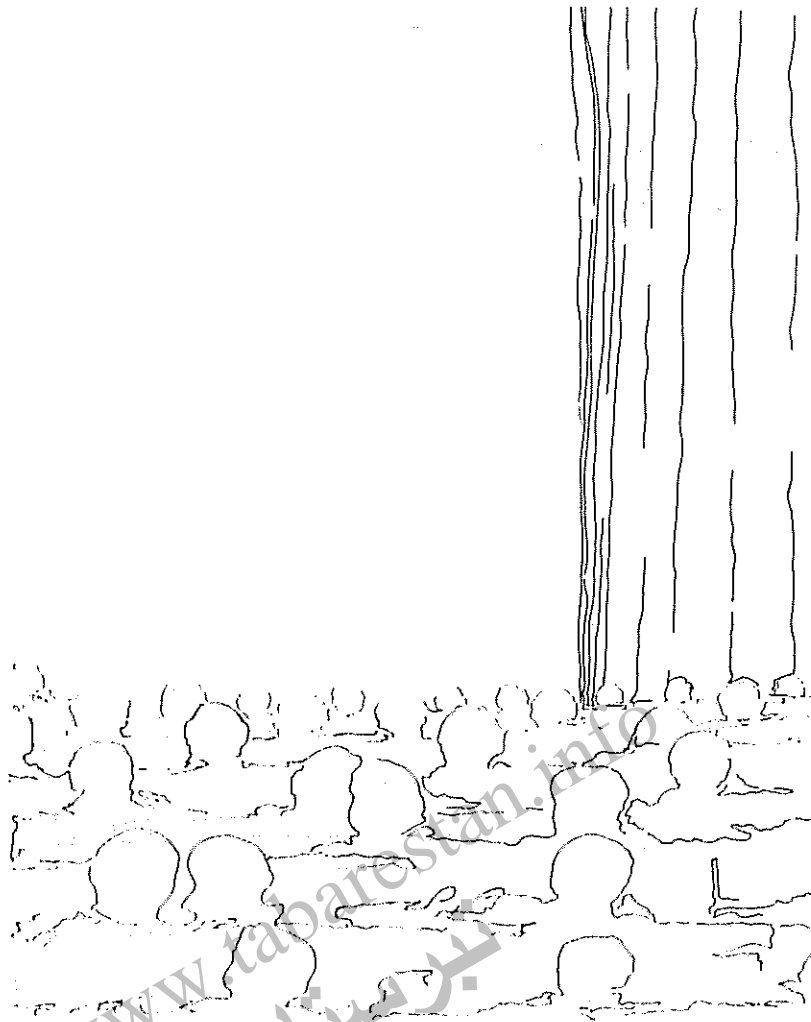
روسفا

هزار تا ساله

تنها

هزار تا ساله،





## تی دستا مرا فادن

محمود طیاری

ناهارا زه ئیم، زواله خابا کودیم، گردگیج و سینما!  
ایتا روز رخسار خانم - آمه مستاجر - آب از چاه  
واغوشتان دویو (ا وختانا اما آب لوله کشی و نوار بهداشتی  
ناشتیم!) آن بدره دکفه به چاه، منم می ره بی خیال، سیاه  
کوتران شعرا پرا داندوبوم و کتاب خاندن دوبوم! بیده م  
مرا دوخانه:

- مامود آقا، مامود آقا...!

بوگفتم - ها

خنده کونان بوگفت - مامود آقا، می بدره دکفته به

چاه، چنگک ناریدی؟

بوگفتم - نا!

- آنقسناگی!

- بوخودا!

- پس چی بوکونم؟

- کردخاله امره باور بیرون

اووختانا، ایتا پيله خانه فاگيفته بيم، به شرط. پوست  
حياط، آمه بالا خانه مانستن، اجاره بداییم! ایتا بور آدم،  
فووسته بید دو تا چشمه اتاق میان، شولوغ خانه، پوررفت  
و آمد.

زنای چن تا خاخور داشتی، آلامد، دم بخت و توییکی.  
تابستان کی هر کی زنه بهای طرف، اوشانم زئیدی به  
شمال، فووستیدی زای دار خاخور خانه:

ایتا بالش اوسادی، شویی سایه دیمه، اویتا نیشتی راه  
سر. جه همه بلاتر، او اذایل گر، پرپسا، حصیر واشادی  
خوج دار جیر، کفتی ایور، بوردا ورق زهیی!  
خودا آدما بپایه، آدم خودشا بپایه! آمه نیگا کی کال  
انجیرا خوج دار سر پزانه یی، جه آمه دوماغ لچه اوشنتر  
نیده یی!

صَب به کار و سمپاشی در و دیوار، دهات گردی و  
آمپول و آ حرفان. بعد واگردستیم شهر، آموئیم بخانه،

بوگفت - مگه به ؟

و مرا هاتو فاندروست .

بوگفتم - شوما مثل آن کی چنگک داشتیدی .

خو خنده بشکنه بوگفت - وای مرا هیچ یاد نوبو، بی

زحمت پریسایا دوخان باوره .

بعد خودش داد بزه - پریسا، پریسا .

ایتا صدا بامو - ها؟

- او چنگکا می ره باور .

- گویا ناها؟

- هو دور بر. بیدین به خوچ دار آویزان نی یه؟ تکان

بوخور، می دس بشکست .

- گردستان درم .

چشم نخوره، چی آمون دوبوا پریسا، سلانه سلانه:

بگیر سفید پیچا، سفال سرا می مار بیده بی رضایت دایی

خو دیلا بزنه به اون چنگک، می آمره فاده به ته چاه ا

تا چنگک بشه چاه میان، می دیل هزار بار جه می

سینه درباموا

رخسار خانم واپرسه:

مامود آقا، فیلم پیلم چی داندردیدی ؟

بوگفتم - ۸/۵ فیلینی

واپرسه - خُبه ؟

بوگفتم - ایپچه سنگینه.

پریسا بوگوفت - از شما سنگین تر کی نی یه ا

بوگفتم - اختیار داریدی .

- گو سینما ؟

- ایران

- حتماً خایی بیشی .

بوگفتم - بیدینم چی به .

بوگفت - تنهایی چسبه ؟

ا وخت هنوز چسب دوقلو در ناموبوا بوگفتم :

- چی فراوانه چسب ا

می دهن کاشکی بوسوخته بی ا حرفا نزه بیم! پریسا

بودووست گریه کونان خوشان طرف .

رخسار خانم هم، اون دونبال. فقط بیشناوستم کی

بوگفت :

- ایشه، مامود آقا ا

هیچی، گریه صدا، قیامت. می مار، چادر خاله بنا

خوسر، بوشو او طرف. چی بوبو، چی نوبو: مامود آقا خاهه

بشه سینما، پریسایا تعارف نوکوده هیچی، آنا زخم زبانم

بزه آهن، آهن ا

می مار بامو، مثل برج زهرمار :

- ری، مامودا تو چی بوگفتی پریسایا ؟

- مامان، هیچی، بوخودا .

- پس اون کلم داره گریه کودان دره ؟ یا تو کلم داری

کی تی پتر تلخ زبان آمره حرف زنی ؟

- مامان بوخودا...

- ماذون نیه ایمره بیرون بیشی! ایتا تعارف تی دهن

دینه، مردوم دختر خاخور دیلا ایشکنی ؟

- خاب مار، بوشو بوگو ساعت ۸ بایه سینما ایران

جلوبشسه من ایم آنا برم فیلم. بلیط هم فاگیرم .

آقا، می مار بوشو، هارهار خنده جا واگردست :

- تو آنا بوگفتی فیلم سنگینه ؟

- خب ایسه ده مار، فیلینی شینه .

- هشت و نیم شروع به ؟

- نه مار، فیلم نام هشت و نیمه ا

- تی نام چی یه ؟ کولکاپیس ؟

تی سرا به درد ناورم، ایپچه زودتر بوشوم، یه خورده

گردگیج بزه م، بلیط فاگیرم بشام پریسا رافا. هوا گرم بو،

رطوبت ۹۶، «آرتاباس» در باز، شصتی بوجورا زنای کتله

دوکوده، پیشبند دوسته، مو دسته جارو، کل پیچایا، حیاط

گوشه، حوض کنار، ناز دائن دوبوا

آیه چشم از سو بوشو تا بیده بیم، رشت سال ۴۶،

گرمابه گلستان جا، پریسا چاکون واکون بوکوده، گول گول

پیرهن دوکوده، به سبکی کی صادق چوبک بینویشته،

آمون دره ا رشت پیاده رو هم نوگو، بوگو آیه کوچ زبان

مانستن، کوتاه! مردوم سراجور، سراجیر. هیچی، گازخاله

باز، نان بامو مثلاً آیه در سر ا

دوتایی بوشوئیم به درون. نرم دیلا چاکودم سنگ،

بینیشتم می جاسر، خوشکا زه، به تماشای فیلم. نانم گو

وخت بو، بیشناوستم ای نفر مرا زیر زبانی دوخانه:

مامود آقا جن، مامود آقا جن .

پریسا یا نگاه بوکودم، بیده م خب خبه ره نیسته، خو

فیلم نگاه کودن دره! خیال بوکودم اشتباهی بیشناوستم.

سینما هچین تاریک خوله! اما گوش به زنگ صدا بوم. تا

بامو بگه: مامود آقا جن، مامود آقا جن بفهمستم خودشه.

می شاخا نارنج بزه م و بوگفتم - چیه ؟

پریسا خنده آمره بوگفت - تی دستا مرا فادن ا

آن بو کی در او سالان بهاری، صیقه ی عقد بین من و

پریسا بوبو جاری ا

رشت ۱۸ تیر ۷۲



هادی غلام دوست

## عزاسره

پراگیری. اما مئیس. پاپوکا نیا گوده، نالش جی خوندن همره،  
خودش دلاگینه دلاگینه دلاگینه:  
آخ هوا را می بگیت وارستن ره  
می دیلا غم بگیت ترکستن ره

روضه ده فیچینا بو دبو. مردوم جیربوشوئون. رقیه پش، معلما  
که بده، اون گردنا کیشا گیت، بنا گوده عجز و ناله گوذن: می لا کوی  
آقای مدیر، می لا کوی بدی چی ببو؟! اگه می خئونه میئن بمورده  
بی، مو اونا بقایده بده بی، ده آلون شاید ایتو تسوته بی آقای  
مدیر. ببو بو هاچی خاش، می لا کوی آقای مدیر!...

معلم اون زرد ریشا خوشا دا بئوته: قربون! چیه ته؟! ته  
نکوش آلون! ده چی تینسی بکونی تو، هر چی داشتی نداشتی تی  
زاک به خرج بئودی، چیه ته؟! تان ببوی تی زناک موسون  
مارگول؟! نیاء کن قبر سر نیشته چوره خئونده دره:

گیل بونا، گیل بونا، گیل بون

نازین بالش چا گو دم تی سربون

گیلا قسم بدام ترا خب بداری

جوانی بموردای تنجه داری

مارگول چیشم یکده فاری پاپوکا فکته که خو نازنین بالا هی  
زی مسجذ میئن شیشه تنه، هوتو که مارگول دیل هی خورد این  
سینه خاشا تا بلکه از او قفس در بای بشی او آفتو میئن که یکته  
عالم نورا فودبو همه چی سر.

پاپوکا واس او غم و ماتم میناجی در بای. او عزاء، او غصه، هما  
اوره بنای پربکشی باغ میئن. تا ده مردوم چیشم آرسو نینی، تا  
اوشون دیل غصه که لون ایشون اخما چه آبروسر، دشکنه چین  
چین پیشونی میئن، دسمال اشک جی، هر جا یه جور خوشه  
نوشئون بدابو، نینی.

مارگول پاپوک حال و روزا که بده، روضه خون گب، ده اینا  
حالی نبو؛ فقط خو بمورده زاک گبا یاد بارده: «مماز: (مادر)  
پاپوی بیرین تما، بین چی قشنگه! بدارین پاپوی پربکشی آسمون  
میئن. بال بزنی، بال بزنی نا خودیل تنجه ویگیری، بعدن بای خلی  
دار تی تی کشه میئن بنیشی. آفتوان این تنه بخوری، زندگی این  
خوش بنیشی. آها مار، آها مار پاپوکا کار ندارین».

مارگول دیل خاس ویرسی مسجذ تلار سراجی جیربای،  
مردوم میناجی پیش بشی، درجیکا واکونی تا پاپوی بیرین بیه

مارگول خوندگی همه جا فیټه بو. او صدا مسجد حیاط  
شلوغی میئن شو؛ گنس زنا کون گوش که قبرا دورا گوده بئون.  
دکت پیرمرکا ک ونگ میئن که قورون خونده دبو، بعضین هوښ  
همره شوکهنه کیش داروئون و لگا میئن تابشی آسمون جئور.  
یک نفر غش بارده بو. اونا او بزئن تا هوش بای.  
یک نفر بئوته:

«چیشم راهی خیلی بده، پش میرزه گول چوتوکونه!»  
همه دئوتسن خیلی ساله اون زاک سربازی بوشو الونان نما!  
پیرمرکای ونگاجی هوتو قورون خونده دبو. اونا ده اصلن داشته  
نشاس. از روزی این یک ته پسر داز سراجی بکته بمورده بو، او  
هیتوبی پابوبو که هر ته عزاسره، اینا بده بی تی دیل کواب بو.  
اوشتران مشّت نوروز دارا تکیه بدابو. خو جووښ لا کو مرگا  
یاد بارده بو که چوتو یک شو تا صوبا بن دردی جئون بدابو.  
صبح سر آخرش بمورده بو. دئوج کمار فقط اون موردّه شهر  
بمورده بو.

ای طرف تر مشّت گلدسته، خو جووښ پسر مرگا گاجه میئن یاد  
بارده بو که چوتو اوره آوزینا گوده، چیشم بیرین بزه، برزخابو اونا  
گوته دبو: «بدی آخرش صنوبرکا مردا بدان، منان ویتن بی پولی  
جی مرگا بدان؟! این خونی، خو سرا توکون ده، خودسا که عین  
سیه ماشه موتس، هی زی خوشینه خاشا، نالش جی گوت: «-ووی  
چی جووښی! چی جووښی! بسوتمه بسوتمه!»  
گویا کون عزاسره اوشون به بهونه بو تا خوشون آرسو هر چی  
ویشتر فوکوتن بلکه دیل غصه آئی یتن سو بوکا کونن.

وصیت وداع که تمنا بو، زنا کون رقیه مار دیما خوشا دان. اونا  
کیشا گیتن، اون دیم اشکا موچی بزئن بئوتن: مارگول، مارگول

خدا ته صبر بدای.

مارگول خو زاک قبر خاکا موشتا گیته بئوته: رقیه! رقیه! رقیه! ای!  
همه چی تمنا بو، همه شو دزن، تو بو مونس و مو. بدری چی خاک  
بسر بوم؟! ده نخانی تی پوشتا تی به خارش بزمن؟! ده نخانی تی  
موگیس بکونم؟! ده نخانی تی خاش جئونا بمالم؟! تومی چراغ  
سوبی لا کو، تو می عزیز دیل بی لا کو لا کو. روخونه او  
شو دزه. چشپکون خونده دزن. دارون و لگ زیدزن. پاپوی پر  
بکشه گولون سر. پاپوی رقیه! پاپوی!

یکده فا گویا کون مارگولا یک چی یاد بما! ویرسا بئوته:  
«پاپوی! پاپوی!»

بدو سه بوشو مسجد میئن. دونفر مسجد میئن «چکه چه»  
سفره سراجی جیما گود بئون. خرما، نئون (نان)، چن دنه سب و  
پرتقال، خوشئون دسمال میئن دبسته بئون، ویتبون شو د بئون.  
پاپوی هوتو خوشه زی شیشه تنه. ده لستابو، ده حال ندار، هوتو  
حق و سعی گودا!

مارگول بوشو در جیگا وا گوده، یکده فاری پوپوک جئون  
زورا گپته، نهیب بزه، پرا گپته باغ من.  
باغ میئن روشنایی وئش زی! پاپوک گول گولی بال آفتو جی،  
مارگول چیشم موسون برق زی!

عزاسره = ماتم سرا

خرداد ماه ۱۳۷۵ - لاهیجان

## کهنه بی سرو سامان

محمد فارسی (شواله)

تی ورجه مردن پرپر زنم من	تو با فرمان بدی گردن بنم من
ته ره می اعتبارا إشکنم من	پیشایش می سرو سامان تی پیشکش
ایتا خالم تی مویا فاندنم من	تمام دار دنیا داشتن ره
چوتو بیگانه دامن سربنم من	اگر داشتن مرا سخته، بفرما
وهل آ پرده بندا برسمن من	ترا بی پرده دئن می آرزویه
ته ره می زندگی آتش زنم من	چی خلوت خلوتی چی آشکارا

(شواله) هر چی گیه راس گیه واپرسید

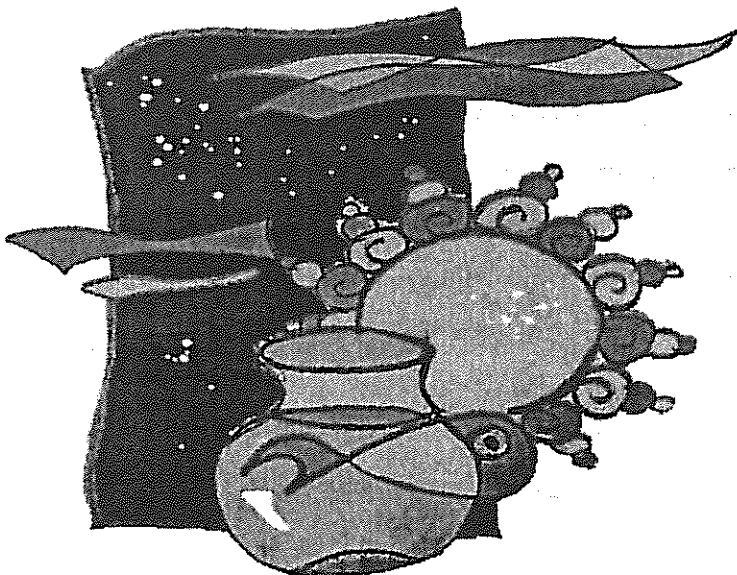
او کهنه بی سرو سامان منم من

رشت ۱۳۸۰/۳/۱۸



## پرا گیتن شا

کولی تونگ میانی حسرت دریا یا داره  
گندم سبزا بسه ناجی صحرا یا داره  
گولدان مئن نثانه سبزا به او لاله ی سرخ  
غم خوفانرسن و تنگی خوجایا داره  
سرو آزادا و اون جنگلابی پشکودنه  
چی ره واستی و اوینیم اون کی خوجایا داره  
کرا ترکه کوجه دیل هیچ دانی آمرغ سبد  
عین زندان او مرغ کی خوکشکایا داره  
کوپور چل خوسا اون کی خوره سالی ای دفعه  
مزه مایی سیفید و قزل آلا یا داره  
پرا گیتن شا اگه واشک بی خیر و هله  
پرژن شون تا اوپا کی پیله تا مایا داره  
سل گول خیلی قشنگه نایه گولدان مره  
خوشکی جا تار هوا یا سل دیل خایا داره  
غروبان وختی کی خورشید به ایتا طشت طلا  
اون دیمافیه خون آئینه فردا یا داره  
«خواجه» یوسف نوا بوستن کی درآ دوره زمان  
هر کی از صُب ویریزه کندن تی چایا داره  
۷۳/۱۲/۲۳



## زمزمه

سیا قشنگ سنگا تاشتاندریم  
به قامت قبر واکاشتاندریم  
فندری کی را دواران دوش  
کس کس دوش تابوتا داشتاندریم  
تا زنده ایم حسودیم از حسودی  
کس کس شکلا فاکلا تاشتاندریم  
زندگی شیر نی یا نجیشتم چی ره؟  
زرخی به زندگی یا چشتاندریم  
چراغ نوبوستیم امی تاریکی ره  
به تاریکی بینیش ویرشتاندریم  
امی اوستخان کی بجرجر بامو  
باد مانستان کی جیوشتاندریم  
گیرم قارون ببوستیم عاقبت چی؟  
هن همه زندگی کی داشتاندریم  
کاروان نی یم سفید بختی ره  
امید فردا ره چی کاشتاندریم؟  
زندگی یا، چنگر باد بیگفته  
اوجاق داغه کی وویشتاندریم  
عاقبت هه سه زرع کفن، هه قبره  
سنگ مزار نقش نیوشتاندریم  
ورق ورق زندگی پس مزاره  
بمدار دیوار دیفراندریم  
نازک لافند بارور انزلی  
از سر تی قبر گذشتاندریم  
چره بامو یم ده چره شوندریم؟  
با زمزمه تی ورجا نیشتاندریم  
محمد تقی بارور  
بندرانزلی - ۳ بهمن ماه ۱۳۸۰

ایشاره:

او وختی کی شیونّ خودا بیمارز، خو بیماری واسی تهرانّ چا زندگی کودی، هفته‌ای سه، چهار بار تلفنی با هم گب زئیم. جه مریضی همدیگه گفتیم، جه شعر، جه دوستان و هزاران گبانّ دیگه. خودا بیمارز دیل پوربو، می دیلم هوتو.

انقدر گب داشتیم کی امه را دیل نامویی تلفونا ولا کنیم. سه، شاید چهار ساعت تا نیصفه شب گاهی اوقات امه حرفان طول کشه‌ئی. قسمت آن بو، کی امه خورم شاعر و نازنین آدم، امه را تنها بنه آگیل رو، خوره پر بکشه بشه به آسمان.

شیونّ یاد و خاطره هیچ وخت مرا فراموش نبه، شومارم هتو. چون مهربان بو، پیله مردای بو. قد ایتا پیله دریا صفا و محبت داشتی. ردّا بیم. هو موقع هر وخت شیونّ خودا بیمارز مره صحبت کودیم جه اون حرفان میان، ناسته بومه ره دو بیتی گیلکی گفتیم. شاید هفتاد، هشتاد تا بوستی کی الان مرا جه خاطرا شو. اما بعضی موقع مهره دفتر گوشه آدویتی یانا نیویشتم.

ان چن ساله کی شیونّ دوری امه را گورشا کوده. چن تا گیلکی دو بیتی جه او روزان کی آرا، اورا یادداشت بوکودمه، با آ ایشاره، مجله گیله‌واره اوسه کونم تا اگر صلاح بدانه خو مجله تان چاپ بوکونه. خودا هنرمندان و ادیبان امه گیلانّ عزیزا هر جا کی ایسادی سلامت و پایدار بداره.

کرج - سیدعلی میربازل

## شیونّ خودا

چوتو واسی جه آغورصه جیویزم  
خایه می دیل، جه خاک جیرویریزم  
بگم: می پاچه گیتی، زنده تا بوم  
آلان وختی بمردم، تی عزیزم؟! \*

مه ره می کارا می یارا دانم من  
پیله درسا، شتوبازی تنانم من  
هچین بیخود نشم قوریان صدقه  
آدوینا تان چاچول بازی تنانم من \*

او موقع کی سوار کار و باریم  
همه گیدی برار، تی دس براریم  
ولی ایپچه امه دونه گرو شه  
جه بیرجی، جه شمرم هم دواریم! \*

ایسایی دار جوری گی بلندم!  
گولاز دی کی اوکویا من بکندم!  
آخه تی جیرو جورا من دانم ری  
هزار بار تی دسا خالی بکندم!

روزنامه مجله‌ن چقدر درآمد بداره کی راحت زندگی بوکونه؟ راحت کی نه، کترائی و هوائی زندگی بوکونه!  
عکساکي 'خب فاندريد، دینید سیل وارش همه جا یا بیگفته. پورنمانسته آب آبی اون و اون بوتکایانی خوامره بیره. ساعت ۱۱ شبه کی آعکس بیگفته بوبو. ان روزنامه فروش، اون روزنامه نگار! کو تأمین اقتصادی و اجتماعی؟



حاجی سید عباس حدائقی، چهل سال به کی رشت میان روزنامه یو مجله فروشه. ان همه زمات تابع صنف و اتحادیه‌ای نویسته. پاری وختان تاله ۱۱ شب نی خو کیوسک میان (بانک ملی، مرکزی شعبه جولو) نشینه و جماعت روزنامه خانا کی روزبه روز کمتر بوئن دره خدمت کونه.

آماه تا او ماه، سه تا پنج تا گیله‌وانی فروشه. خیال کی جه آمی مجله یا همه

# دست نگذارید! اول شناخت



به بهانه‌ی نمایش مجموعه‌ی "پس از باران"

محمد سعید محصی

ندارد و نمی‌توان آنها را جزء لهجه‌های رسمی زبان فارسی به شمار آورد. پس، آنچه که به عنوان گیلکی در این مجموعه به خورد خلق الله داده‌اند، حاصل یک تجاهل است، نه بیشتر!

یکی از دلایل این تجاهل آن است که نویسنده و کارگردان و اغلب دست اندرکاران این مجموعه درکی عامیانه از فرهنگ و جغرافیای گیلان دارند، یعنی شمال را مترادف با رشت می‌دانند و گیلان یعنی کسی که از رشت آمده و فارسی را به لهجه‌ی گیلکی تکلم می‌کند! با این شناخت عامیانه ساده است که رعیت مقیم لونک اگر واقعاً به گویش خود تکلم کند، باید به لهجه‌ی رشتی سخن بگوید نه گالشی! اما در میانه‌ی این فاجعه، گاه کار به مضحکه بدل می‌شود، یعنی بازیگر نقش ارباب سالاری فردی است که ته لهجه‌ی شیرازی در کلامش همواره معلوم است!

اما با این همه تجاهل آشکار، ادعاها و مصاحبه‌ها افراد دخیل در این مجموعه کار را از مضحکه ارتقاء می‌دهد و به مرحله‌ی جنون می‌رساند! مثلاً بازیگر نقش شهربانو (خانم مرجان محبتش) در روزنامه‌ی ملت (شنبه ۲۲ تیر ۸۰

سرافراز گیلان ندارد. هر چند که این فاجعه در پس ظاهر چشم‌نواز مناظر طبیعی و انسانی شمال و آوازهای زیبای فریدون پوررضا و چیزهایی از این دست پنهان شده باشد. این مجموعه را از چند منظر بررسی می‌کنیم.

## زبان و گویش:

گفتن ندارد که گیلکی سه لهجه‌ی اصلی: رشتی، لاهیجی و گالشی دارد که هر کدام زیر لهجه‌هایی از قبیل انزلی چی، رودسری، دیلمی و... دارند. اما در این طیف متنوع لهجه‌ها، لهجه‌ای شناخته شده که افراد فارسی تکلم کنند، اما به لهجه‌ی گیلکی، نداریم. نه تنها در گیلکی، که در فارسی! آنچه که سازندگان مجموعه‌ی پس از باران به ما عرضه کرده‌اند فارسی به لهجه‌ی گیلکی است. این چنین فارسی گفتن، جزء لهجه‌های رسمی و شناخته شده‌ی فارسی مثل تهرانی، اصفهانی، خراسانی، خوزستانی و... دسته‌بندی نمی‌شود. چنین نحوه‌ی تکلم فارسی هیچ تفاوتی با زبان فارسی افراد انگلیسی زبان، فرانسوی زبان، ایتالیایی زبان و... که زبان فارسی آموخته‌اند،

خیلی چیزها بتوان گفت، و از جهتی شاید بهتر باشد چیزی نگفت! این مجموعه از بسیاری نظرها واجد آن ارزش هنری و محتوایی نیست که بخواهیم آن را نقد کنیم، چه در این صورت برای آن ارزشی قائل شده‌ایم که به واقع دارا نیست! با این همه به خاطر اقبالی که در نزد بسیاری از بینندگان پیدا کرد، ناگزیریم درباره‌ی آن، دست کم تا آن جا که به فرهنگ گیلکی - فرهنگ به عنوان مجموعه‌ای از گویش یا زبان، لباس، آداب و رسوم و غیره - مربوط می‌شود، سخن بگوییم. از این رو، در این نوشته نه به دنبال تحلیل ساختار اثر هستیم و نه به تحلیل شخصیت پردازی، فیلمنامه‌نویسی، کارگردانی و... خواهیم پرداخت. اگر ضمن بحث پیرامون موضوع اصلی مقاله به این جوانب بپردازم، به حسب ضرورت خواهد بود. باید گفت که سازندگان این مجموعه در پرداخت به ویژگی‌های فرهنگی بخشی از ملت بزرگ ایران، فاجعه پردازی کرده‌اند؛ یعنی به جای به دست دادن تصویری حتی متوسط از این ویژگی‌ها، فاجعه‌ای در تصویرپردازی به بار آورده‌اند که ثمری جز تحقیر و تمسخر مردم

شماره ۵۸) در پاسخ به سؤال پرسشگر که گفته به نظر شما در این لهجه غلو نشده! می‌گوید: بر اثر نوع خاص لهجه‌ی گیلکی "فک پایینی افراد شمالی جلوتر از حالت معمول است؟! واقعاً چه زبان عجیبی است که باعث می‌شود فک پایینی افراد شمالی (نه گیلکی) از حد معمول جلوتر بیاید. به این ترتیب باید بپرسیم که چانه‌ی کیومرث ملک مطیعی و پسرش کامران که هیچ کدام جلوتر از معمول نیست، چگونه به آن زیبایی به لهجه‌ی خود تکلم می‌کنند؟! وقتی ذهنیت یک بازیگر (که نخستین کارش باید مطالعه‌ی دقیق فیزیک و میمیک شخصیت‌ها باشد) چنین درک سطحی از فرهنگ و زبان مردم یک منطقه داشته باشد، تکلیف بقیه روشن است.

### آداب و رسوم

مرجان محتشم که از سر اتفاق سیر بالای سازندگان مجموعه شده‌اند (لااقل در حد اطلاعات محدود من) در جایی دیگر از همان مصاحبه گفته است: نویسنده و کارگردان هیچ تأکیدی روی لهجه نداشتند و بیشتر قصد داشتند که آداب و رسوم در دستر بیان شود. باید پرسید کدام آداب و رسوم: آداب خرید و فروش در بازارها؟ آداب زیارت؟ مراسم عروسی و زایمان و ختنه سوران؟ مراسم تدفین و عزاداری برای میت؟ و دهها و صدها جنبه‌ای که از دل آنها مجموعه‌ای به نام آداب و رسوم به دست می‌آید، کدامیک در "پس از باران" به دیده آمد؟ در فیلم "باشو غریبه‌ی کوچک" ما یک منظره‌ی خیلی کامل از یک بازار روز در گیلان می‌بینیم، در "درخت جان" هم آداب خواستگاری، بازی‌های دوران نامزدی، مراسم عروسی، ورزا جنگ و... را می‌بینیم. در فیلم "چریکه‌ی هورام" (ساخته‌ی فرهاد مهرانفر) باز هم مناظر بسیاری از آداب و رسوم و مشخصه‌های قومی خاص فرهنگی مردمان کرد را می‌بینیم. در حالی که نه بیضایی اهل گیلان است و نه مهرانفر اهل کردستان. ولی این دو منظره‌های کاملی از فرهنگ و لباس و آداب و رسوم و زبان مردم مناطقی که به آن تعلق نداشته‌اند، عرضه کرده‌اند. اینها نمونه‌های کاملی در باب نمایش آداب و رسوم در فیلم است، اما آیا سازندگان "پس از باران" حتی گوشه‌ی چشمی به این نمونه‌های موفق داشته‌اند؟

اما گفتنی‌ها در باب آداب و رسوم به این‌ها محدود نمی‌شود: آداب و رسوم در طی زمان متحول می‌شود، و پا به پای تکنولوژی، نوآوری‌ها در باب اخلاق، تغییرات در عرف و غیره آداب جدیدی جایگزین می‌گردد. اگر نزد

خانواده‌های بالای شهری امروز در شهرهای بزرگ، حرمت زیر ابرو برداشتن معنایی نداشته باشد، دلیلی ندارد این عرف و هنجار جدید را به مردمان روستایی در ۵۰ سال پیش تسری دهیم. در حالی که شهریان در این مجموعه چه پیش و چه پس از عروسی، با ابروهای تمیز کرده دیده می‌شود و حتی سایه چشمی که به کار برده، مشخص است. همین باریک بینی هاست که به فیلم و اثر هنری بعد و غنا می‌بخشد.

### اسم‌گذاری

اسم‌گذاری، جنبه‌ای است که هویت‌های خاص فرهنگی و آداب و رسوم یک ملت را در آن می‌توان متجلی دید. به دو اسم از شخصیت‌های این مجموعه بنگرید: خانم کوچک و خانم بس. خانم کوچک ترجمه‌ی فارسی کوچ خانم است در مقابل پیل خانم. اسم افراد چیزی نیست که ترجمه شود. آیا اگر کیومرث صابری فومنی کلمه‌ی "گل آقا" را ترجمه می‌کرد و می‌شد "آقا گل"، این اسم تا این حد که امروز هویت خاص دارد، از این درجه ارزش برخوردار می‌شد؟ اما از آن بدتر نام "خانم بس" برای همسر اول ارباب سالاری است. کلمه‌ی خانم بس را تا آنجا که دانش من اجازه می‌دهد در میان گیلانی‌ها نشنیده‌ام، اما می‌دانم که لرهای لرستان چنین اسم‌هایی بر دخترانشان می‌گذارند، مثل خدابس و دختر بس. اگر مراد از اسم "خانم بس" همان دختر بس باشد، که ما اهالی گیلان اسم‌هایی مشابه مثل کفایت، خاتمه و وساری داریم، چه نیاز به فرهنگ لرستان؟ از این گذشته چنین اسم‌هایی ویژه‌ی خانواده‌هایی بوده که مکتب اندکی داشته‌اند و فرزند دختر به جای این که نان آور خانواده باشد، نان بر نان بُر بوده، و زحمتشان در زندگی بابت این فرزندهای دختر دوم، سوم و چندم، چند برابر می‌شده. اما گذاشتن اسم‌هایی مثل «وسماری» روی دختر یک خانواده اربابی، نه اینکه کاملاً غیر ممکن بوده، ولی اصولاً بی‌وجه است. از آن گذشته ما هیچ اسم خاص گیلکی در این مجموعه نمی‌شنویم، چه در میان مردها و چه در میان زنها. مرضیه، علی، حسین، عزت و... هر چند بسیار عمومی‌اند اما اسم‌هایی خاص گیلان نیستند. پس سازندگان سریال در کجای این مجموعه می‌خواستند آداب و رسوم گیلان را بیاورند؟

### لباس

باید پرسید در کجای گیلان دیده شده که چوپان یا ایلانی گیلک و یا حتی طالبش چوخی کردی بپوشند، که دو تفنگچی ارباب سالاری، در

سرتاسر مجموعه به تن دارند؟ متأسفانه در باب لباس، خطا در همین یک مثال آنقدر آشکار و فجیع است که می‌توان در همین جا خط بطلان بر بقیه کشید و پرونده را بست؛ اما مهم آموختن است و عبرت گرفتن.

انتخاب لباس مثل دیگر عوامل نمایشی، نمایشگر سطح فرهنگ، وضعیت طبقاتی، میزان وابستگی فرد یا طبقه به فرهنگ بومی، حد نفوذ یا عدم نفوذ سندهای شهرنشینی و فرهنگهای غیر خودی، تحول تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، عواملی از این دست است.

مثال دیگر در این باره این است که لباس خانه یا لباس بیرون معمولاً متفاوت است، اما در این مجموعه چنین تفاوتی را بسیار به ندرت مشاهده می‌کنیم. البته تلاش شده که لباس زنان طبقه‌ی بالا (ارباب) یا خدمتکاران و کلفت‌ها تفاوت‌هایی داشته باشد، اما این تفاوت‌ها بر اثر یک دستکاری حاصل شده، نه بر اثر تحقیق در رفتارهای مردم طبقات مختلف در دوره‌های زمانی گوناگون در گیلان. در یک کلام می‌توان گفت آشکار است که سامان‌بندی مشخص و قانونمندی در مورد به کارگیری لباس در ذهن کارگردان وجود نداشته است.

### به جای نتیجه

یادم می‌آید چندین سال پیش روزی برای گشت و گذار به ماسوله رفته بودم. در عین حال به حسب عادت و گرایش شغلی، عکاسی هم می‌کردم. وقتی در جایی خواستم از زنی که دست بافته‌های خود را بساط کرده بود عکس بگیرم، با مخالفت و تفریر او مواجه شدم. زیرا شروع عکاسی من نه از راه معمول، که آغازی بی‌واسطه بود. آن بانوی ماسوله‌ای با این حرکت پر از عزت نفس خود درسی به من داد که هیچگاه از یادم نمی‌رود. او می‌خواست به من بگوید: "من مدل عکاسی تو نیستم که در اختیار تو باشم تا هر جور که خواستی از من عکس بگیری؟! واقعیت این است که آن بانوی ماسوله‌ای حتی اگر مدل عکاسی بود، پیش از آغاز عکاسی می‌بایست حداقل شناخت لازم را از او می‌داشتم.

اما سازندگان این سریال، به گیلان، به فرهنگ، زبان و آداب و رسوم آن، حتی به عنوان یک مدل عکاسی هم ننگریسته‌اند. متأسفانه در مقام دفاع از هویت گیلان، چنین بانوی سرفرازی نبود که به سازندگان این مجموعه بگوید: دست نگه دارید، اول شناخت!"



# تخصص فراتر

## عنایت سمیعی

را در می آورد؛ ترس، حیرت و شادی نادیدنی بود.

در بازار شیک و دو - سه خیابان اصلی، اشخاصی که چهره به چهره، مو به مو یکدیگر را می شناختند و در عصرهای پایان ناپذیر از برابر هم رژه می رفتند.

یک روز جوانی که تا آن روز همیشه لباس های مستعمل می پوشید و به چشم نمی آمد با کت و شلوار مشکی، پیراهن سفید، پاپیون، کفش ورنی، شاپو و چتر بسته در حکم عصا و همه سیاه در خیابان شیک ظاهر شد. رفت و آمد، آمد و رفت، تمسخر را به تعجب، لبخند را به خشم خند تبدیل کرد. بالاخره اشخاص محترم را از رو برد. فردیت امکان بالقوه ناچیز خود را به فعل در آورده و متولد شده بود.

اشخاص محترم بعد از افطار تا کیسه بافی تا پشت اشکودا تا الای سحر قدم می زدند؛ چهل منبر رفتن های ماه محرم نیز به نیمه شب می کشید. اشخاص محترم می آمدند که ببیند و دیده شوند.

زمین های زراعی و باغ ها به شهرک های اقماری تبدیل شده اند. کمر بندی ها رابطه اشخاص محترم را بریده اند. در بازار شیک دیگر کسی کسی را نمی شناسد. افراد پشت درهای بسته درونی و بیرونی به مرور متن مشغول اند.

پیرزن آخر اسکندر را دق مرگ می کند: اسکندر پشت اتومبیل آخرین مدل در کمر بندی ها و خیابان ها سرگردان است.

خدایان اسطوره ای در قالب دینی.

هیتر، استالین و موسولینی بازمانده های هولناک همان اعصارند. دیدن و دیده شدن چه در عصر حماسه چه کلاسیک شخص محور است. شخصیت قائم به ذات بلکه از طبقه، منزلت و افقی که شخص به ارث برده یانه به زور به دست آورده بهره می برد.

محمد حسن حجتی روضه خوان اتومبیل دکاوه زرد رنگش را کنار میدانک کاروانسراها پارک کرد. پا به سرای محتشم گذاشت. بالای منبر رفت:

افسوس که این مزرعه را آب گرفته  
این مردم ماتم زده را خواب گرفته  
ت. (ی) گرفته را ت تلفظ می کرد. نام بهترین خیاط شهر تقی مدرن بود.

خلیل عقاب در قرق کارگزار سنگ چند منی به سینه می زد، مجمعه و زنجیر پاره می کرد. خلیل عقاب پر کشید و رفت ولی اخلاف او عاقبت به خیر شدند.

نمایش های جمعی فاقد شخصیت اند: عصرهای پنجشنبه دسته موزیک در میدان شهرداری یا سبزه میدان آهنگ های روز می نواختند. شادی نادیدنی بود.

طالش ها چوخای سیاه تن داشتند، چوب های کوتاه گلمیخ کوب به دست، سواره و پیاده رژه می رفتند. شکوه نادیدنی بود.

نه بند باز دیده می شد نه یالانچی. عملیات آکروباتیک بند باز بر بالای طناب نفس را در سینه حبس می کرد. همزمان یالانچی از خنده اشکات

نمی داند بالاخره پیرزنی که اسکندر فاتح آن همه اصرار داشت جلال و جبروتش را برای او به نمایش بگذارد روزن را گشود یا نه ولی راز دیدن و دیده شدن همچنان ناگشوده ماند. عزت الملوک ساسانی سوار بر اسب آمده بود وسط کوچه پر ازدحام سینما سعدی که فیلم چنگیزخان را ببیند. ببیند یا دیده شود؟

دیدن و دیده شدن اموری است که در معرض تطور تاریخی قرار دارد.

نه همه را می توان به یک چشم دید و نه چشم امروز به درد تماشای فردا می خورد. در اعصار اسطوره ای و حماسی دیدن و دیده شدن مبتنی بر غیبت گرایی بود. خدایان به هیات بُت در می آمدند. جسد فراعنه مومیایی و حفظ می شد تا روح یا کا در کالبد فرعون به حیات خود ادامه دهد. مرگ اتفاقی عینی بود: اشیاء و لوازم و حتی در دوره های اولیه خدمه فرعون را با او دفن می کردند تا در حیات زیرزمینی روز مبادا را نیز به شب بادابادا تبدیل کند.

اهرام ثلاثه نماد برافراشته مرگ را سر به آسمان سائیدند.

در اعصار کلاسیک دیدن و دیده شدن ذهنی تر شد. نقاشی ها، تندیس ها، معابد، تئاتر و آلفی تئاتر در یونان و روم به امور ذهنی: زیبایی، اندوه، شادی و... عنایت بخشیدند.

تطور تاریخی بر خط مستقیم پیش نمی رود. پس روی هم دارد. مگر نمی بینید؟ قرون وسطی تجدید حیات عهد اسطوره و حماسه در اروپاست. جنگ های صلیبی نیز تجدید حیات حماسه های

# خودمانی

گزارشی از یک مراسم فرهنگی هنری در لاهیجان

گزارش از: دکتر بهمن مشفق

مراسمی که برای برپایی آن کمترین تبلیغ و اطلاع رسانی صورت گرفته بود، در ساعت ۱۷/۵ بعد از ظهر روز شنبه ۲۹ دی ماه سال جاری در سالن اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی لاهیجان با این سخنان پرمعنی و امیدبخش شروع شد: «... در اینجا گرد آمدیم... تا جمعی گردیم و بیندیشیم، پیرامون هنر و فرهنگ و ادب. بیرسیم و پاسخ گیریم... هر چند این نخستین نشست است، باشد که آخرینش نباشد!»

طولی نکشید که تمام صندلی‌های سالن بسیار کوچک نمایش و برپایی جلسات مختلف اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی لاهیجان از افراد علاقمند و بخصوص جوانانی که به دانستن و بیشتر دانستن شوق داشتند و نیز جمعی از اهالی شعر و ادب و هنرهای گوناگون و عاشقان هنر و فرهنگ بومی پرشد.

انتخاب برپاکندگانی این مراسم هم انتخابی شایسته و پرمعنی بود و فرد دعوت شده کسی بود که سالیان دراز قلم و قلمش در شکوفایی و شناساندن فرهنگ و هنر و آداب و رسوم بومی سرزمین‌اش نقشی سازنده و آشکار داشته و دارد و بسیاری مشخصه اصلی‌اش را سخت‌کوشی او در زمینه عشق به فرهنگ و هنر بومی دانسته و می‌دانند و خودش در این مراسم گرم و صمیمانه به نوعی می‌خواست بگوید و شاید گفت: ما را به سخت جانی خود این گمان نبود!

به همین جهت در آغاز مراسم خطاب به حاضرین گفت: «... امیدوارم یک ساعتی که در خدمت شما هستم احساس دلنگی نکنید!» گفت: علت تشویق شدنم به شرکت در این جلسه مشاهده حرکت تشکیل این جلسه از سوی جوانان است که اندیشه گیلان و گیلان شناسی و گیلکان را در برداشت.

مجری ارجمند برنامه، میهمان جلسه را با اصطلاح «خوب مان» پوراحمد جکتاجی معرفی نمود و لقب پیشکسوت فرهنگ بومی گیلان تاراش کرد که میهمان ارجمند در اولین جملات خود اظهار داشت: «من پیشکسوت نیستم!»

پوراحمد جکتاجی در آغاز سخنان خود گفت: با هفته نامه معین که جدیدترین نشریه‌ای است که در گیلان انتشار می‌یابد قریب به دوپست نشریه تا حال وارد فضای مطبوعاتی و فرهنگی و اجتماعی گیلان شدند البته کارنامه خوبی است ولی اینکه این تعداد از نشریات در طول انتشارشان چه تاجی بر سر خود و فرهنگ گیلان و گیلانیان زدند قضاوت با عزیزان است.

پوراحمد جکتاجی سپس عقیده‌اش را درباره تأثیرگذاری یک نشریه و بخصوص یک نشریه محلی بیان کرد و افزود عوامل متعددی در این امر دخیل می‌باشند و دوتا از این عوامل را با اهمیت و اساسی دانست یکی: کار تداوم داشته باشد. دیگری صدق در کار وجود داشته باشد. او سپس از موفقیت و موفقیت گیلخوا در بین مطبوعات کشور نام برد و بخصوص از اثرگذاری یادداشت‌هایی که در گیلخوا به عنوان سرمقاله نوشته می‌شود مثال زد.

پوراحمد جکتاجی در این جلسه خیلی صمیمانه و خودمانی و به قول معروف بی‌شیله پيله صحبت کرد. و در خصوص نقد به طور عموم و بطور خاص در مورد گیلخوا گفت: «نقد همیشه برای من سازنده بود و پذیرا بودم و جداً از نقد خیر و برکات دیدم».

جکتاجی سپس از حاضرین و بخصوص جوانان می‌خواهد قضاوت‌شان را در خصوص گیلخوا پس از مطالعه دوره‌های گیلخوا اظهار نمایند نه فقط با مطالعه یکی دو شماره آن به قضاوت بنشینند.

پوراحمد جکتاجی تأکید کرد: در دایره فرهنگی، هنری، پژوهشی آنچه که مربوط به استان‌های گیلان و مازندران می‌شود مشتاق پرداختن به آن می‌باشد و افزود هر مسئله‌ای که در گیلان و مازندران اتفاق بیفتد گیلخوا به آن حساس است.

پوراحمد جکتاجی گفت: از آنجا که گیلخوا نشریه‌ای است تحقیقی لذا خود بخود جاییش را فراتر از استان‌های گیلان و مازندران باز کرد و نه تنها در سطح کشور بلکه در خارج از کشور هم جاییش را به عنوان یک نشریه فرهنگی، پژوهشی، هنری باز کرده است.

پوراحمد جکتاجی افزود: گیلخوا در دومین سال انتشارش موفق شد از مرکز جهانی مطبوعات واقع در پاریس کد استاندارد بین‌المللی بگیرد.

در مورد اثرگذاری سر مقالات گیلخوا جکتاجی موارد مختلف و جالبی را نام برد از جمله گفت در شماره دوم سال اول گیلخوا چاپ عکس شادروان دکتر محمدرضا حکیم زاده لاهیجانی و شرح خدمات او که به دایر کردن آسایشگاه‌های مختلف در کشور از جمله آسایشگاه معلولین گیلان و آسایشگاه کهریزک انجامید سیل کمک‌های مردمی به آنجا سرازیر شد. مورد دیگر پیدا شدن مدفن شهدای عصر مشروطیت شهرستان رشت در محل بیمارستان پورسینای رشت بود که گیلخوا با انعکاس آن موفق شد یاد و نام‌شان دوباره

بر زبانها بیفتد و فداکاری‌های‌شان ارج گذاشته شود و فراموش نگردد.

سپس مدیر مسئول گیلخوا به حاضرین و سوال‌کنندگان این قول را دادند که گیلخوا در خصوص موسیقی، زبان‌شناسی، ورزش‌های بومی و اقتصاد در تحقیق بخشیدن به خواست‌شان ویژه نامه‌های مختلف انتشار دهد و از عموم علاقمندان خواستند که در این زمینه‌ها و هر زمینه‌ای که به شکوفایی فرهنگ و هنر و ادب بومی کمک نماید با او همکاری کنند.

سوالی که پوراحمد جکتاجی توجه خاصی به آن نشان دادند در خصوص سرنوشت تابلوهای نفیس نقاشی‌های استاد شادروان حبیب محمدی نقاش نام‌آور دهه های ۲۰ و ۳۰ گیلان بود که گفته شد چند سال پیش از سوی بهمن محمصص به سازمان میراث فرهنگی گیلان اهدا شد تا در معرض تماشای عموم گذاشته شود که متأسفانه اکنون در انبار موزه رشت خاک می‌خورد و در خطر نابودی است! در این مورد هم پوراحمد جکتاجی ضمن اظهار تأسف از سرنوشت تابلوهای نفیس این هنرمند پرآوازه گیلانی قول دادند از هیچ کوششی در انعکاس این مسأله در گیلخوا خودداری نکنند و در ضمن از علاقمندان به این مسأله درخواست نمودند هر کدام به سهم خود در این مورد مسأله را تا حصول نتیجه مفید و ثمربخش پیگیری جدی و مداوم بعمل آورند.

در این مراسم گرم و صمیمانه از حاضرین با شیرینی پذیرایی شد و در پایان چند قطعه موسیقی با صدای هنرمند ارجمند آقای حقیقت‌طلب و سه تار هنرمند گرامی آقای علی‌زاده اجرا شد که مورد توجه و تشویق فراوان حاضرین قرار گرفت.

## گیلخوا پیگیری کرده‌است

خبری به مضمون کلی زیر مبنی بر این که «۵۷ تابلو از آثار نقاشی استاد حبیب محمدی توسط نقاش نام‌آور معاصر بهمن محمصص با مثلاً همکاری عنایت نجد سمعی (نویسنده و منتقد)، فرامرز طالبی (داستان‌نویس و پژوهشگر) و ماخانامه گیلخوا به موزه رشت انتقال یافت» در ذیل صفحه ۲۷ شماره ۴۴ مجله گیلخوا (مورخ شهریور ۱۳۷۶) چاپ شد که از تاریخ درج آن تاکنون چهار سال و اندی ماه می‌گذرد.

سوالی اینکه در مجامع و محافل هنری مبنی بر سرنوشت نامعلوم تابلوهای استاد حبیب محمدی مطرح است که به استاد گزارش بالا، آخرین بار در لاهیجان در دیدار جمعی از هنرمندان با مدیر مسئول گیلخوا مطرح شد و گیلخوا قول پیگیری آن را داده است. بنا به اطلاع هم‌اکنون آثار استاد محمدی در گوشه‌ای از موزه رشت حفظ و نگهداری می‌شود و مدیریت سازمان میراث فرهنگی استان همچنان آماده است با همکاری هنرمندان نقاش شهر آن‌ها را در یکی از نمایشگاههای شهر رشت در معرض دید عموم قرار دهد. ظاهراً خانه فرهنگ گیلان با همکاری سیاوش یحیی‌زاده نقاش نام‌آشنای گیلانی که گویا گالری خود را برای افتتاح آماده می‌کند ترتیبی داده‌اند تا مجموعه این آثار را بعنوان اولین آثار نمایشگاهی گالری مزبور به نمایش بگذارند. جا دارد همه هنرمندان انتظارات بجای خود را از مسئولان بطور مستمر پیگیری نمایند.

# نمایندگان گیلان در مجلس قانونگذاری

- ۴ -

## باهمکاری هومن یوسفدهی

■ دوره سوم مجلس شورای ملی  
■ مدت: یک سال و هفت روز  
■ افتتاح: ۱۷ محرم ۱۳۳۳ ه. ق / ۱۴ آذر ۱۲۹۳ ه. ش  
■ انحلال: ۶ محرم ۱۳۳۴ ه. ق / ۲۱ آبان ۱۲۹۴ ه. ش

### قسمت اول

پس از ایام سه ساله فترت که در پی تجاوزات دولت تزاری روسیه پیش آمده بود، احمد شاه قاجار به جهت رسیدن به سن قانونی شخصاً زمام سلطنت را در دست گرفت و در نیمه دوم سال ۱۳۳۲ ه. ق (۳۰ تیر ۱۲۹۳ ه. ش) رسماً تاجگذاری کرد. ولی متأسفانه شش روز پس از تاجگذاری، جنگ جهانی اول آغاز شد و علی رغم اعلام بی طرفی دولت، دست اندازی نیروهای متحارب به خاک ایران نیز شروع شد و نواحی جنوب، غرب و شمال کشور مورد تاخت و تاز قوای انگلستان، عثمانی، آلمان و روسیه قرار گرفت. سومین دوره مجلس شورای ملی در چنین شرایطی به تاریخ ۱۷ محرم ۱۳۳۳ ه. ق توسط سلطان احمد شاه و با حضور ۶۸ نماینده افتتاح شد و کار خود را آغاز کرد.

نمایندگان گیلان در این دوره عبارت بودند از:

- ۱ - میرزا احسین خان ادیب السلطنه سمیعی (از رشت)
- ۲ - میرزا صادق خان اکبر سردار معتمد (از رشت)
- ۳ - شیخ اسماعیل آیت الله زاده رشتی (از لاهیجان و لنگرود)
- ۴ - فتح الله خان اکبر سپهدار اعظم (از طوالش و کرگانرود)

- ۵ - سید یحیی ناصرالاسلام ندامانی (از فومن)
  - ۶ - دکتر اسماعیل خان مرزبان امین الملک (از انزلی)
- از این تعداد، فتح الله خان اکبر در مجلس حضور نیافت و صادق خان اکبر در هیأت رئیسه موقتی و دکتر مرزبان در هیأت رئیسه دوم به عنوان نایب رئیس برگزیده شدند.

دوره سوم مجلس شورای ملی یک سال بیشتر دوام نیافت؛ زیرا در پی نزدیک شدن قوای روس به پایتخت، جمع کثیری از نمایندگان به قم و

کرمانشاه مهاجرت کردند که در نتیجه مجلس از اکثریت افتاد و در تاریخ ۶ محرم ۱۳۳۴ ه. ق (۲۱ آبان ۱۲۹۴ ه. ش) به تعطیلی گرایید و نمایندگان بازمانده هم به خواست متجاوزین به نواحی مختلف تبعید شدند. بدین ترتیب سومین دوره فترت نیز آغاز شد و این بار کشور پنج سال و نیم فاقد مجلس شد.

اهم مصوبات مجلس در این دوره عبارت بود از: نسخ قانون اختیارات تامه خزانه داری کل - قانون تشکیلات وزارت مالیه - قانون پست - لایحه اسکناس های بانک شاهی - قانون منع اخراج طلا و نقره - قانون مالیات مستغلات - قانون دخانیات - قانون سربازگیری - قانون محاکم تجارت و...

### شرح حال نمایندگان دوره سوم

#### مجلس شورای ملی

- دکتر اسماعیل خان مرزبان (مرتبه دوم): رجوع کنید به شرح حال نمایندگان دوره دوم.
- سیدیحیی ناصرالاسلام ندامانی (مرتبه دوم): رجوع کنید به شرح حال نمایندگان دوره دوم.
- فتح الله خان اکبر سپهدار اعظم: به جهت تصدی پست وزارت در مجلس حضور نیافت.
- شیخ اسماعیل رشتی: شیخ اسماعیل آیت الله زاده رشتی فرزند میرزا حبیب الله از مالکان و روحانیون گیلان بود. وی در جوانی پس از تحصیل مقدمات برای ادامه تحصیل علوم دینی به تهران رفت.

در رجب ۱۳۲۱ ه. ق (۱۲۸۲ ه. ش) بسین طلاب مدرسه صدر و مدرسه محمدیه تهران اختلافات مالی پیش آمد و کار به درگیری و زدو خورد کشید. عین الدوله، صدراعظم وقت، چهارده تن از طلاب را به عنوان بانیان و سردهنگان دستگیر کرد که از جمله آنها یکی همین شیخ اسماعیل رشتی بود. این چهارده تن پس از دستگیری برگاری نشاندند و در معیت پانصد سوار در شهر گردانده شدند. سپس همگی را به محلی در حومه شهر به نام لشکرگاه برده و چوب

مفصلی زدند و از آنجا تحت الحفظ و در زنجیر به اردبیل منتقل نمودند و مدت دو ماه نیز در حبس بسر بردند، تا اینکه عین الدوله تحت فشار مردم آنها را آزاد کرد.

شیخ اسماعیل همچنان در دوران مشروطه فعال بود و در سال ۱۳۲۴ ه. ق که بحث اعتبارنامه های نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی داغ بود، در مجلس حضور یافت و به هنگام بحث راجع به اعتبارنامه آقا محمد وکیل التجار یزدی نماینده رشت، از جایگاه تماشاچیان برخاست و به ایراد سخن در مخالفت با نامبرده پرداخت؛ ولی نمایندگان بنا به دلایلی به سخنان وی ترتیب اثر ندادند و اعتبارنامه وکیل التجار تصویب شد.

شیخ اسماعیل رشتی ۹ سال پس از آن تاریخ به سال ۱۳۳۳ ه. ق به نمایندگی از طرف اهالی لاهیجان و لنگرود در دوره سوم مجلس شورای ملی حضور یافت و یک سال در این سمت باقی بود که مجلس به تعطیلی گرایید.

نامبرده ۱۰ سال بعد به نمایندگی از مردم رشت در مجلس مؤسسان اول که در سال ۱۳۰۴ ه. ش (۱۳۴۴ ه. ق) تشکیل یافت، شرکت جست و رأی به انقراض قاجاریه و تأسیس سلطنت پهلوی داد. (کتاب گیلان، ج ۱ ص ۶۷۰ / تاریخ انقلاب مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۳۴ و ۳۵ / گیلان در انقلاب مشروطیت، ابراهیم فخرایی، ص ۶۱)

- میرزا صادق خان اکبر (سردار معتمد): میرزا صادق خان یا محمد صادق خان فرزند حاجی میرزا مهدی خان پسر حاجی آقاچانی و از طایفه امشهای در سال ۱۲۹۰ ه. ق چشم به جهان گشود و پس از اتمام تحصیلات در حد سطح، همچون پسرعمویش فتح الله خان (سردار منصور و سپهدار اعظم بعدی) به استخدام عمویش اکبر خان بیگلربیگی که از ملاکین درجه اول ایران و اجاره دار گمرکات شمال بود، درآمد. وی پس از مرگ بیگلربیگی در سال ۱۳۰۷ ه. ق، با دختر او یعنی دختر عموی خود ازدواج کرد و به واسطه این وصلت در زمره ملاکین بزرگ و



## یک گزارش، یک پیشنهاد «حمام قدیمی بی بالان»

ظرفیت ۱۵ نفر را داشت دارای طاقنماها و گنجریهایی است که در نوع خود بی نظیر است و نیز گنبدی ساده دارد که با پوششی از گچ تزئین شده‌اند. خوشبختانه این سقف‌های گنبدی شکل با وجود عوامل مختلف تخریب که گفته شد، همچنان استوار مانده‌اند. این بنای قدیمی زیبا با سقف گنبدی شکلی و اتاقکهای زیبایش با طاقنماها و راهروهایی که از نظر معماری حائز اهمیت است نباید به این سادگی به دست فراموشی سپرده شود. راقم این سطور که دانشجوی سال آخر رشته باستان‌شناسی است. در اینجا از مسئولین محترم میراث فرهنگی استان تقاضا دارم که هر چه سریعتر در حفظ مرمت و ثبت این اثر به عنوان یکی از آثار ارزشمند استان گیلان اقدام فرمایند. شاید بدین وسیله ضمن نجات و حفظ یک بنای تاریخی دیگر در گیلان، از طریق آن بتوان جذبه سیاحتی برای محل ایجاد کرد و پای توریست‌های داخلی را به این منطقه کشاند و از این طریق به اقتصاد محل کمک کرد.

کلاچای - رقیه محمدی و اجارگاه

دانشجوی سال آخر باستان‌شناسی

حمام قدیمی بی بالان در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی رودسر و ۵ کیلومتری جنوب کلاچای در روستای بی بالان قرار دارد. این بنا در عصر قاجاریه ساخته شده و هم اکنون غیر قابل استفاده است. بدلیل هوای مرطوب و بارانی گیلان این بنا دستخوش تخریب عوامل طبیعی شده است. اما عامل انسانی در تخریب آن نقش بیشتری دارد. این بنا که زمانی محل استحمام و تظهير مردم محل بود اکنون به زباله‌دانی متعفن تبدیل شده که حتی نزدیک شدن به آن دشوار است. همچنین باورهای نادرست برخی افراد باعث شده که بعضی از فرصت طلبان به منظور پیدا کردن به زعم خود گنج اقدام به حفاری و ویرانی آن کنند تا جایی که آسیبهای جدی بر معماری این بنا وارد آمده است. به گفته آقای موسی زاده یکی از معمرین محل که در نزدیکی این بنا سکونت دارد این بنا دارای بخشهایی چون حوض آب گرم، حوض آب سرد و آتشیخانه بود که به وسیله هیزم گرمای آن تأمین می‌شد. نوعی لوله کشی سنتی و سفالی در آن انجام گرفته بود. فاضلاب به داخل چاهی که به این منظور ساخته شده بود وارد می‌شد. این حمام که

اعیان رشت قرار گرفت. صادق خان در سلطنت مظفرالدین شاه قاجار ابتدا به دریافت لقب «محبیب السفراء» و سپس «محتشم‌الملک» نایل گردید و در پادشاهی محمد علی شاه چندین بار حاکم گیلان شد و در سال ۱۳۲۶ ه. ق به عنوان مهماندار به همراه سفیر کبیر عثمانی راهی تهران گردید و به پاس این خدمت ملقب به «سردار معتمد» شد.

پس از فتح تهران و استقرار مجدد مشروطیت، سردار معتمد با انتخاب وزیر داخله وقت، حاج علیقلی خان سردار اسعد و فرمان نایب السلطنه علیرضا خان عضدالملک به حکومت گیلان منصوب شد (۱۳۲۷ ه. ق)

او در سال ۱۳۳۳ ه. ق (۱۲۹۳ ه. ش) در دوره سوم مجلس شورای ملی از طرف اهالی رشت به نمایندگی انتخاب و در هیأت رئیسه موقت به عنوان نایب رئیس برگزیده شد که دوره نمایندگی‌اش یک سال بیشتر طول نکشید؛ زیرا مجلس به واسطه تجاوز روس‌ها و مهاجرت نمایندگان به تعطیلی گرایید.

سردار معتمد در سال ۱۳۳۹ ه. ق (۱۲۹۹ ه. ش) در کابینه پسر عمیش فتح‌الله خان سپهدار رشتی به وزارت پست و تلگراف منصوب گردید، ولی اندکی بعد در اواخر همین سال با کودتای قزاقان به فرماندهی رضا خان میربج (سردار سپه و رضا شاه بعدی) و زعامت سیدضیاءالدین طباطبایی، کار این کابینه به پایان رسید.

نامبرده پس از کودتا، در سال‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۰۲ ه. ش مجدداً به نمایندگی مردم رشت در دوره‌های چهارم و پنجم تقنینیه برگزیده شد و پس از آن به مدت چهار سال از کار برکنار بود تا این که در سال ۱۳۰۹ ه. ش مجدداً به نمایندگی مردم رشت در دوره هشتم تقنینیه انتخاب گردید که در اواخر همین دوره در سال ۱۳۱۱ ه. ش چشم از جهان فرو بست و کرسی نمایندگی وی معطل ماند. (نامها و نامداران گیلان، جهانگیر سرتیپ پور، ص ۲۹۸ / تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملک زاده، ج ۵ ص ۱۶۳ / ولایات دارالمرز گیلان، رابینو، ص ۹۲ / گیلان در جنبش مشروطیت، ابراهیم فخرایی، ص ۱۳۰ و ۱۳۱ / مشروطه گیلان، رابینو، ص ۵۲-۵۰ و ۱۲۴-۱۲۱، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۲ و ۱۸۳ / کتاب گیلان، ج ۱ ص ۶۷۰ و ۶۷۲ / روزشمار تاریخ ایران، باقرعاقلی، ج ۱ ص ۱۰۰ و ۱۴۲ و ۱۴۳) (ادامه دارد)

### توضیح

در شماره ۶۴، صفحه ۳۵، مقاله «نمایندگان گیلان در مجالس قانم‌نگذاری» تصویر جعفرقلی خان سردار اسعد به جای علی قلی خان سردار اسعد چاپ شده است که بدین وسیله توضیح داده می‌شود.

### یک پیام برای علاقمندان فرهنگ عامه

به همه عزیزانی که برای ما در خصوص فرهنگ عامه شهر و دیارشان نامه و مطالب متنوع می‌فرستند و ممکن است نتوانیم در صفحات محدود گیه‌وا به انعکاس آن‌ها مبادرت ورزیم، بشارت می‌دهیم که مطالب ارسالی آنها - چنانچه قابل چاپ بود - دیر یا زود حتماً در جنگ یا ویژه نامه‌ای که به «فرهنگ عامه» اختصاص خواهد یافت، منعکس خواهد شد

### پیام

■ از نویسندگان مقاله‌ها تقاضا داریم ضمن ارسال آثار خویش، حتما مختصری از تخصص، مدرک تحصیلی، موقعیت شغلی و تالیفات خود ما را با خبر سازند و در صورت تمایل قطعه عکسی هم از خود ارسال دارند. آرشو گیه‌وا بهترین و مطمئن‌ترین منبع برای نگهداری این اطلاعات فرهنگی است.



# ضرورت گردآوری و ثبت شتابان فرهنگ عامه

پیشنهاد به گیله‌وا و خوانندگان علاقه‌مند آن حیدر مهرانی

بیش از چهل سال است که حاضر و ناظر و همراه با تحولات اجتماعی در گیلان زیسته‌ام و جامعه روستایی گیلان را دستخوش تغییراتی دیده‌ام که آن را می‌توان در چند دوره خلاصه کرد:

**دوره اول:** از سال ۱۳۳۷ تا سال ۱۳۴۱ که دوره ادامه شیوه بهره‌برداری ارباب - رعیتی به سیاق پیشین بوده است. ابزار کار تولید کشاورزی، آلات و ابزار کهن و نیروی کار، نیروی دامی و کشت مسلط و غالب در دشت مرکزی گیلان و تالش شالیکاری و در شرق گیلان شالیکاری توأم با چایکاری و باغداری و نحوه بهره‌برداری ارباب - رعیتی با دریافت بهره مالکانه جنسی بوده است.

**دوره دوم:** از سال ۱۳۴۱ تا سال ۱۳۵۳ که با تصویب و اجرای قانون اصلاحات ارضی ابتدا بهره‌ی مالکانه کاهش یافته و هم زمان با این کاهش از جنسی به نقدی تبدیل و در مجموع به ۱۳٪ سابق تقلیل یافته و سپس از سال ۱۳۴۷ با احتساب ۱۲ برابر اجاره نقدی سالانه و با اقساط سالانه‌ی مساوی ۱۲ گانه دهقانان مشمول این قانون به خرده مالکان اراضی زارعانه سابق خود تغییر وضع می‌یابند.

در این مراحل شهرها به تدریج توسعه پیدا می‌کنند و بخشی از دهقانان مرفه علاوه بر حفظ مسکن روستایی خود، در شهرها مسکن جدیدی بنا می‌کنند و فرزندان این قشر ابتدا در دبیرستان‌های شهری به تحصیل مشغول می‌شوند و سپس تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنان در دانشگاه‌های تهران و دیگر مراکز استان‌ها موفق به ادامه تحصیل می‌شوند.

با تغییر ترکیب جمعیت شهری بخشی از

فرهنگ عامه روستایی در شهرها و مراکز دانشجویی استان‌ها مورد اقبال واقع می‌شود و بخشی از فرهنگ شهری نیز بوسیله این قشر روستایی جذب و به روستا برده می‌شود. علیرغم معرفی شدن روستایی که نتیجه‌ی منفی این تغییرات است، ادبیات عامه و شفاهی روستایی در شهرها توسعه می‌یابد و بخش عمده‌ای از ادبیات شفاهی توده به صورت نمایشنامه، شعر، داستان کوتاه در دبیرستان‌های شهری و دانشگاه‌های مراکز دانشگاهی، نشر و توسعه می‌یابد. حتی شاهکار هنر سینما در این دوره که فیلم «گاو» است و بر اساس داستانی از زنده‌یاد دکتر غلامحسین ساعدی و بوسیله داریوش مهرجویی ساخته می‌شود بر محور مسائل روستایی تهیه گردیده و با اقبال عمومی مواجه می‌گردد.

در نشریات هنری مستقل غیر دولتی و همچنین نشریات دانشجویی این دوران، بخش عمده مطالب در زمینه فرهنگ روستا و تکیه و تأکید بر قسمت‌های ماندگار و پویای آن است و حتی سرودهای انقلابی مشهور به زبان‌های مختلف محلی سروده می‌شود که همراه با انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ میدان‌های مبارزه سیاسی را تسخیر می‌کند.

**دوره سوم:** از اواخر سال ۱۳۵۶ با اعتراضات مردمی علیه رژیم شاهنشاهی آغاز و به بهمن ۱۳۵۷ با پیروزی انقلاب اسلامی و تغییر رژیم شاهنشاهی و استقرار جمهوری اسلامی ختم می‌شود.

عنصر عمده و نیروی محرکه انقلاب، نیروی پیشه‌وری شهری و پیشاهنگ انقلاب نیروی دانشجویی است که عمدتاً خاستگاه روستایی

داشته و در این دوران عناصری ماندگار از فرهنگ عامه که توان ترکیب با زبان انقلاب دارد با آن ترکیب می‌شود و به صورت مکتوب در می‌آید و ماندگار می‌شود. این دگرگونی‌ها بازتاب وسیع می‌یابد و دانش‌آموزان شهرک‌ها و روستاهای پیشین با جذب این ادبیات که ریشه در فرهنگ عامه دارد آن را به صورت نمایشنامه، شعر خوانی، نشر در نشریات دیواری مدارس و نشریات هنری و ادبی بومی نگهبانی و نگهداری می‌نمایند.

**دوره چهارم:** از آغاز تهاجم عراق به کشور ما تا خرداد ۱۳۷۶ و دوره پنجم از خرداد ۱۳۷۶ تا کنون است که کماکان ادامه دارد.

در این دوره به علل گوناگون که در این نوشته گنجایش طرح و بحث آن را ندارد از جمله تبلیغات کرکننده جهانی شدن که هم چنان ادامه دارد، نسل نو با ریشه‌های فرهنگی خویش بیگانه می‌شود و نسل حامل ادبیات شفاهی توده مجال تجلی آن را که بیان سینه به سینه است از دست می‌دهد و زمینه تبادل و توسعه آن فراهم نمی‌گردد و با مرگ هر یک از حاملان فرهنگ شفاهی توده، انبوهی از ذخایر فرهنگی در گورستان سکوت مدفون می‌شود و فرصت آنقدر کوتاه است که جز با تشکیل گروه‌های متعدد تخصصی و تأمین اعتبار کافی، گردآوری، حفظ و نگهداری بقایای ناچیز بازمانده از گزند روزگاران ممکن به نظر نمی‌رسد، که در خصوص ارزش این کار می‌توان گفت که از مجموعه دستاوردهای فرهنگی جامعه آنچه را که بیشتر در معرض گزند تاریخی قرار می‌گیرد فرهنگ غیر مکتوب است که فرهنگ عوام نام دارد و سینه به سینه و شفاهی از نسلی به نسلی

دیگر منتقل می‌شود و معلوم نیست پدیدآورنده این آثار کیست و تصور می‌رود که پدید آورنده عامه مردم است ولی چنین نیست.

زنده ییاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب می‌نویسد: «... این پندار که افسانه‌های عامیانه، پدیدآورنده عامه و توده مردم باشد البته خطاست یا لااقل مبهم و نارسا است زیرا آنچه عامه و توده مردم گفته می‌شود وجود انتزاعی دارد و موجود مستقل و ممتاز و مجزایی نیست و ناچار از عهده خلق و ابداع هم بر نمی‌آید. این هنرمندان و شاعران بی‌نام و نشان و خوش قریحه‌اند که در بین عامه و توده مردم زندگی می‌کنند... به زبان آن‌ها سخن می‌گویند و به شیوه‌ای می‌اندیشند و ناچار ترانه‌ها و افسانه‌ها و اندرزا و پندارهای آن‌ها است که بین عامه انتشار و رواج می‌یابد و بر زبان‌ها می‌افتد و همه جا بی‌آنکه نام و نشان گوینده را همراه داشته باشد می‌رود و گرد جهان می‌گردد. این هنرمندان فراموش شده البته حیاتی داشته‌اند، نامی و نشانی و کامی و آرزویی داشته‌اند، در شهری و خانواده‌ای زیسته‌اند و شریک رنج و راحت و غم و شادی مردم دیگر بوده‌اند. از زیبایی‌ها لذت برده‌اند و به نیکی یا بدی علاقه می‌ورزیده‌اند. آنچه را می‌اندیشیده‌اند مثل همه خلق به زبان ساده بیان می‌کرده‌اند و اندیشه و فهم و ادراک و تجربه و دریافت آنها نیز از دیگران چندان فروتر و والاتر نبوده است. ذوق و آفرینش هنری داشته‌اند و مثل نویسندگان و گویندگان مشهور نامدار جهان کام و اندیشه و پندار خود را در ترانه‌ها و افسانه‌های خویش جان می‌بخشیده‌اند اما نه آثار آنها نوشته بوده است و نه نامشان به خاطرها مانده است... مردم آنها را سینه به سینه نقل می‌کنند و دست به دست گرد جهان می‌برند لیکن نام و نشان سازندگان و آفرینندگان آنها را نمی‌دانند و نه می‌پرسند که بدانند. اما نمی‌توان نام و نشان این هنرمندان فراموش شده را که سازنده و آفریننده قصه‌های عامیانه هستند به درستی شناخت، از همین آثار می‌توان طرح بی‌رنگی از سیمای آن هنرمندان ترسیم کرد. می‌توان دانست که سازندگان و آفرینندگان این افسانه‌ها از کدام طبقه بوده‌اند، کام و پویه و آرزو و اندیشه‌ای که در ابداع و ایجاد این قصه‌ها داشته‌اند چه بوده است؟ شیوه زندگی و کیش و آیین آنها یا لامحاله کسانی که این قصه‌ها را دوست می‌داشته‌اند و نقل می‌کرده‌اند چه بوده است.»<sup>(۱)</sup>

در زمینه ارزش هنری این آثار شاعر و محقق نامدار گیلانی کاظم سادات اشکوری زیبا و روشنگرانه می‌نویسد «... هنر عوام در دنیای

خواص قرب و اعتباری ندارد، اما چون نیک بنگریم در می‌یابیم که این هنر از زواید بری و از زرق و برق تهی است: زلالی چشمه ساران و هوای لطیف کوهساران را دارد. همواره گرایش طبقه‌ی باسواد و کتاب‌خوان به ویژه اهل ادب به ادبیات رسمی بیشتر بوده است، جز آن عده که بیشتر در فضای روستا زیسته بودند و یا ادب را به شهر محدود نکرده بودند. اینکه هنر عوام در مواردی بسیار زیر بنا یا موادی بوده است برای هنر خواص بحثی دیگر است اما حتی می‌توان در ترانه‌های عامیانه فی‌المثل به دنبال ویژگی‌ها گشت و این شاخه فرهنگ عامه را از دیدگاه‌های مختلف نگریست.»<sup>(۲)</sup>

برای نمونه از ترانه‌های روستایی که واجد خصایص برشمرده شاعر و محقق فرزانه کاظم سادات اشکوری است یعنی: «زلالی چشمه ساران و هوای لطیف کوهساران را دارد» می‌توان این دو ترانه، اولی فارسی و دومی گیلکی شرق گیلان را نام برد.

\*\*\* درختی سبز بودم گنج بیشه

تراشیدن منو با ضرب تیشه

تراشیدن که تا قلیون بسازن

که آتیش بر سرم باشه، همیشه

\*\*\* چراغ روشنائی کی بنابو

من وتی آشنایی کی بنابو

من وتی آشنایی گوشت و ناخن

گوشت و ناخن سوایی کی بنابو

دکتر علی بلوکباشی محقق نامدار و فرزانه در این زمینه می‌نویسد که: «... در دوره‌ی معاصر، اندیشه‌ی استفاده از میراث فرهنگی و ادبی عامه‌ی مردم و نزدیکتر کردن هر چه بیشتر ادبیات، هم از حیث صورت و هم معنا با روحیه و سلیقه و خواست توده مردم کوچه و بازار در واقع با میرزا حبیب اصفهانی متخلص به داستان، یکی از ادیبان دوره ناصری آغاز شد... میرزا حبیب که در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری قمری می‌زیست به خلاف ادبای همزمان خود که پرداختن به زندگی و افکار و رفتار و آداب مردم عادی کوچه و بازار را حقیر و دون شأن و مقام خود می‌شمردند، به زندگی و فرهنگ عامه‌ی مردم و آداب و رسوم و زبان و افکار آنان سخت علاقه می‌ورزید و پیوسته به کاربرد لغات و اصطلاحات و کنایات و امثال عامه در نوشته‌ها و اشعار خود اهتمام ورزید... از انقلاب مشروطیت به این سو برخی از نویسندگان و شاعران که زبان و بیان ادیبانه و کاربرد صنایع و مضامین ادبی کهن را

مناسب برای ارتباط با توده‌های مردم نمی‌دانستند با بهره‌گیری از فرهنگ و ادب عامه و زبان و تعبیرات و اصطلاحات معمول میان مردم عامه، شیوه‌ی نویی در مقاله‌نویسی و شعرگویی و داستان‌سرایی برگزیرند و مجموعه‌ی آثاری عامه فهم و جذاب برای مردم در زمینه ادبیات پدید آوردند از مجموعه این آثار می‌توان بعضی از سروده‌های ایرج میرزا، مجموعه مقاله‌های طنز و انتقادی چسرنند و پسرند علی اکبر دهخدا، حکایت‌های یکی بود، یکی نبود محمد علی جمالزاده و قصه‌ها و داستان‌های صادق هدایت را برای نمونه نام برد.

در میان گروه پیشتازان مکتب نو ادبی، هدایت بیش از همه به مردم کوچه و بازار توجه داشت... هدایت با درک ارزش و اعتبار غنی توده‌ی مردم، با کوشش و علاقه‌ی بسیار و بصیرت و آگاهی علمی به تحقیق و مطالعه و گردآوری فولکلور یا فرهنگ عامه ایران پرداخت و دو رساله به نام اوسانه (مجموعه‌ای از ترانه‌ها و شعرهای مخصوص کودکان و اشعار و تصنیف‌های دیگر) و نیرنگستان (مجموعه‌ای از آداب و رسوم و عقاید و باورهای مردم) منتشر ساخت و همچنین با ترسیم چهره واقعی مردم عادی و شرح و تحلیل زندگی و آداب و رسوم و نحوه تفکر میان آنان و تجسم مصائب و دردها و لذایذ و شادی‌هایشان در داستان‌های کوتاه و بلند خود از ارزش و اهمیت شناخت واقعی فرهنگ بومی و سنتی را به همگان نشان داد.»<sup>(۳)</sup>

و در همین زمینه محمود کتیرایی معتقد است: «... صادق هدایت [۲۸ بهمن ۱۲۸۱ - ۹ فروردین ۱۳۳۰] بنیان‌گذار جنبش گردآوری فولکلور ایران و تحقیق در آن است، پیش از او کتاب‌هایی که به فارسی در این زمینه چاپ شده بود، بیشتر نتیجه انتقادی داشت و نویسندگان کمتر سر گردآوری فولکلور را داشتند... آن جاوید یاد با بزرگ‌منشی و بزرگواری کم‌مانندی که داشت به راهنمایی و تشویق دیگران در گردآوری فولکلور ایران بسنده نمی‌کرد، هر که از آشنایان و دوستانش در این راه گام برمی‌داشت از یاری‌های پسرارزش او برخوردار می‌شد، از آن میان جاوید یاد دهخدا و استاد جمالزاده و هانری ماسه را باید یاد کرد.»<sup>(۴)</sup>

جاودان‌یاد شاعر ارجمند احمد شاملو در تمام عمر گرانمایه خویش کوششی بی‌همانند در زمینه ادبیات توده داشته است، با آغاز کار کتاب هفته‌ی کیهان بخشی از این کتاب زیر نظر او به نشر فرهنگ توده اختصاص یافت و با نشر و تعلیم شیوه‌ی گردآوری فولکلور و فرهنگ عوام و

آوانویسی و ازگان به خوانندگان علاقمند سراسر کشور از طریق آنان به گردآوری و نشر آن پرداخت و حاصل این کوشش‌های توانفرسا کتاب کوچکی می‌باشد که با درگذشت وی ناتمام مانده است. کسم و بیش در طول تاریخ رادمردان و رادزانای بدینگونه زیستند و می‌زیند که نقش مؤثر و تعیین کننده‌ای در گردآوری، حفظ، نگهداری و نگهداری میراث‌های فرهنگی قومی و ملی خود داشته و دارند.

در سرزمین مهربان گیلان نیز از این گونه عاشقان بسیار بوده و هستند که عمر پربار و گرانمایه خود را در این کار صرف کرده و می‌کنند و هیچ گونه چشمداشتی از هیچ کس و دم و دستگاهی نداشته و ندارند که از نام بردن آنان بدین خاطر که شاید نام عزیزی به یاد نیاید و این فراموشی موجب سرافکندگی شود صرفنظر می‌شود.

ماهانامه گیلوه‌ها از آغاز انتشار آن در این زمینه نقشی چشمگیر داشته و دارد و مدیر ارجمند و پر تلاش آن پیش از انتشار این نشریه در نشریه دامون و به موازات انتشار گیلوه‌ها در گاهنامه گیلان‌نامه که به مدیریت او نشر یافته و می‌یابد از هیچ کوششی فروگذار نکرده است.

در مقطع کنونی که فرهنگ بومی در مصافی ناخوایسته و نابرابر با رقبایی پنهان از نظر رویاروی است و محض نمونه می‌توان موارد زیر را به عنوان شاهد مثال ذکر کرد:

۱- نسل نو زیر تأثیر تبلیغات اینترنت، ماهواره، تلویزیون، مطبوعات، نشریات هنری که زیر سیطره تفکر (جهانی شدن) قرار دارد از فرهنگ بومی و ملی خود فاصله گرفته است و چون تولید و انتشارات هنری غالب و امکانات و تسهیلات لازم در اختیار تسخیرشدگان این تفکر است و نشریاتی که با نظرگاه غالب موافق نیستند

وجود ندارد تا آخرین نظرات مخالفان تفکر مذکور را که در نشریات پیشرو جهان منتشر می‌شود بازتاب دهند، روزبه روز بر وسعت قلمرو حکمرانی هویت‌زدایی فرهنگی افزوده می‌شود.

۲- از دهه ۱۳۴۰ تا پیروزی انقلاب و حتی در بخشی از دهه انقلاب تکیه و تأکید بر فرهنگ بومی و میراث داری و نشر بخش‌های مثبت و کارآمد آن در حیات فرهنگی گیلان چشمگیر بوده و از دهه ۱۳۶۰ به این سو به صورت معکوس جلوه گر شده است، در غالب خانواده‌های گیلک زبان کودک ابتدا با زبان مادری گیلکی تکلم می‌کرد و سپس فارسی می‌آموخت.

در دوره اخیر با جلوه‌گری لهجه تهرانی و تبدیل آن به زبان گفتاری غالب در استان‌های دارای قومیت غیر فارس، از جمله در گیلان، خانواده‌ها نیا موختن گیلکی را به کودکان نوعی تشخیص فرض گرفته و نوجوانان گیلانی ( دانش آموز و دانشجو و غیر دانشجو) سعی بر آن دارند که با تمرین سخت (لهجه‌زدایی) آنچنان سخن بگویند که در نظر شنوندگان تهرانی بنمایند و در نتیجه این نسل با زبان مادری زندگی نکرده و نمی‌کنند و لاجرم از فرهنگ قومی خود دور می‌شوند. این است که در غالب آثار ادبی مکتوب این نسل نشانی از انسانی مشخص با هویتی معین و فرهنگی متمایز دیده نمی‌شود و این را حسن کار می‌دانند و می‌گویند ما از انسان سخن می‌گوییم، انسانی جهانی که نباید نام و نشان مشخص داشته باشد، بنابراین زبان و لهجه‌ای که گویای گیلک بودن باشد نشانه عقب ماندگی است و باید در اینجا تهرانی‌نما جلوه گر شد و جهانی‌نما به خلق هنری بی‌نشان پرداخت!

گردآوری خرده‌ریزهای الماس فرهنگ بازمانده عامه گیلان که هنوز در ذهن و خاطر زبان تعداد انگشت شمار زنان و مردانی شصت، هفتاد

ساله ساکن در روستاهایی که هنوز مغلوب بی‌هویتی فرهنگی نشده‌اند، همتی جمعی می‌طلبید و مجله گیلوه‌ها می‌تواند با اختصاص دادن صفحات بیشتری از نشریه به همان سبک و سیاقی که جاودانه‌یاد احمد شاملو در کتاب هفته‌ی کیهان آغاز کرد و محقق نیک نام علی بلوکباشی آن را پس گرفت بسا یآوری گروهی از شاعران و نویسندگان و محققان گیلانی و با تشکیل چهار گروه از آنان که گروه اول را چند نفر از دست‌اندرکاران و محققان و شاعران گیلان به مرکزیت رشت و گروه دوم به همان ترتیب از شرق گیلان و گروه سوم به ترتیب یاد شده از تالش که شاخص ترینان عبارتند از محمد بشرا از رشت، کاظم سادات اشکوری برای شرق گیلان و علی عبدلی از تالش و دیگری از ناحیه رودبار، تشکیل می‌دهند با تشکیل گروهی بین ۳ الی ۵ نفر مسئولیت تدارک آموزش، تهیه شیوه آوانوشت، درج مقالاتی در این زمینه در مجله، از کلیه خوانندگان گیلوه‌ها با فراخوانی عام خواسته شود که هر چه زودتر گردآوری این ذخایر در حال انهدام را آغاز کنند و با نشر آن در گیلوه‌ها و ویژه‌نامه‌هایی که پی در پی منتشر می‌شود از نابودی آن جلوگیری نمایند.

پانویس‌ها:

- ۱- «یادداشت‌ها و اندیشه‌ها» عبدالحسین زرین کوب، چاپ دوم ۱۳۵۶، صص ۲۴۶-۲۴۵
- ۲- به نقل از مقاله «ترانه‌های اشکور بالا» نوشته کاظم سادات اشکوری برگرفته از (یادگارنامه فخرایی چاپ نشر نو، تهران ۱۳۶۲، صص ۲-۵۶۱)
- ۳- نقل از مقاله دکتر علی بلوکباشی «در فرهنگ خود زیستن و بر فرهنگهای دیگر نگرستن» برگرفته از مجله کلک شماره ۷، مهر ۱۳۷۹ صص ۴۲-۴۳

ششم آذر ۱۳۸۰ - لاهیجان

## گیله‌ها استقبال می‌کند

به گواه همه شماره‌های گذشته منتشر شده نشریه، گیلوه‌ها همیشه در صفحات خود بخش عمده‌ای را به معرفی ادبیات عامه اختصاص داده است. البته در سال‌های نخست انتشار (تا سال چهارم) بیشتر به این مهم می‌پرداخته است. در سال‌های اخیر به اقتضای اهمیتی که مسایل اجتماعی و اقتصادی در سطح استان پیدا کرد و شرایط بحرانی گرفت، ارائه مقالاتی در این خصوص مورد درخواست و تقاضای مستمر خوانندگان واقع شد. لهذا از حجم مطالب مربوط به فولکلور به سود طرح مسائل مربوط به توسعه اقتصادی و اجتماعی کاسته گردید. با این همه گیلوه‌ها مدت‌هاست برای جبران این نقیصه در صدد انتشار ویژه‌نامه‌هایی در زمینه فرهنگ عامه گیلان است که متأسفانه اعتبار مالی آن هنوز برای مجله تأمین نشده است. از این رو طبیعی است پیشنهاد آقای مهرانی که به صورت یک خواست منطقی و مطالبه بجا مطرح شده است از هر حیث مورد نظر گیلوه‌ها است و از همین جا از فرصت استفاده کرده از عموم خوانندگان خود و علاقمندان به مسایل فولکلوریک می‌خواهد که با گیلوه‌ها در این زمینه همکاری مستمر داشته باشند. بدیهی است گیلوه‌ها نیز در این مورد برنامه ریزی‌های لازم را تدارک خواهد دید و مطمئناً به اطلاع عموم خواهد رساند.

**لابراتوار شهر سبز چاپ عکس رنگی در ۳۰ دقیقه - فروش وسایل عکاسی و فیلمبرداری - عکس ۳×۳ و ۶×۴ رنگی در ۱ ساعت**

رشت، خیابان علم الهدی ۲۲۳۰۳۸۸-۲۲۳۳۱۰۳

## معرفی پایان نامه ها



دانشگاه علوم پزشکی گیلان  
دانشکده پزشکی

آنترپومتری سر و صورت دانشجویان پزشکی گیلانی دانشگاه علوم پزشکی گیلان

توسط

رامین پرویززاد، مهدی باباپور زریاب، سولماز علیپور خیارپیشه

پایان نامه برای دوره پزشکی عمومی

به راهنمایی

دکتر محمد حسن هدایتی امامی (استادیار گروه داخلی بیمارستان رازی رشت)

با مشاوره

دکتر احمدعلی قنبری (استادیار گروه آناتومی دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی گیلان)

دکتر Leslie G. Farkas (جراح پلاستیک و دانشیار دانشگاه تورنتو - کانادا)

سال انعام: ۱۳۷۹

شماره ثبت: ۸۱۹

برخی پایان نامه ها در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری در خصوص پاره ای موضوعات مربوط به گیلان، دارای یک سری ویژگی های خاص و تازگی سوز می باشند که چنانچه از نظری به آن ها بعنوان یک تألیف نگاه شود، از طرف دیگر گیلان را از سال های نخست انتشار تاکنون گاهی مورد لطف و محبت اساتید راهنما و دوستان دانشجوی در مقاطع عالی تحصیلی واقع شد. در جریان پایان نامه های تحصیلی آنان قرار گرفته است. چون استقبال دانشجویان و اساتید راهنما در معرفی و ارائه این گونه پایان نامه ها در یکی دو سال اخیر بیشتر شده و گیلان نیز بعنوان یک منبع و مأخذ در زمینه گیلان شناسی ناگزیر به اطلاع رسانی همه جانبه است، از این پس می کوشد به تناسب و توالی در معرفی و طرح برخی از این پایان نامه ها که باریک بینی های خاصی را از منظر گیلان شناسی در رشته های دانشی گوناگون لحاظ کرده اند، پیردازد. این گام جدید گیلان می تواند باب تازه ای در گیلان شناسی بگشاید و پایگاه مطمئنی برای اطلاع رسانی محققان، پژوهشگران و فارغ التحصیلان دانشگاه های سراسر کشور شود. طبیعی است تداوم کار گیلان در این زمینه منوط به دریافت نسخه های متنوع از پایان نامه های دانشجویان گیلانی دانشگاه های سراسر کشور است.

## آنترپومتری سر و صورت دانشجویان پزشکی گیلانی دانشگاه علوم پزشکی گیلان

نفر از بین دانشجویان پزشکی گیلانی دانشگاه علوم پزشکی گیلان به صورت زیر انتخاب شدند. ابتدا دانشجویان واجد شرایط توسط پرسشنامه از بین دانشجویان پزشکی ورودی ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی گیلان تعیین شده سپس از بین این افراد ۶۰ نفر (۳۰ نفر پسر و ۳۰ نفر دختر) بطور اتفاقی انتخاب شدند. داده های آنترپومتری از ۱۳۶ اندازه گیری تحت مشاوره آقای دکتر L.G.Farkas جمع آوری شد و توسط نرم افزار SPSS پردازش شد. معیارهای انتخاب به شرح زیر بوده است:

سن ۱۸ تا ۲۵ سال - دانشجوی پزشکی علوم پزشکی گیلان - آزمایش شونده گیلانی باشد (منظور از گیلانی در این طرح عبارت از فردی است که خود، پدر، مادر، پدر و مادر هر یک از والدین در استان گیلان متولد شده و زبان مادرشان گیلکی بوده باشد) معیارهای حذف نیز به شرح زیر بوده است:

- وجود آثار تصادف یا جراحی در سر و صورت - وجود هر گونه تغییر شکلی عیان در سر و صورت آزمایش شونده

این طرح که در سال ۱۳۷۹ صورت انجام پذیرفت، تحت شماره ۸۱۹ ثبت دفتر دانشگاه علوم پزشکی گیلان شد و در ۹۴ صفحه قطع A۴ تهیه و موجود است و بر روی هم بانک اطلاعاتی مفیدی است که ابزاری عینی را جهت استفاده در زمینه های جراحی، آناتومی، سندرم شناسی، دیسمورفولوژی، ژنتیک و نیز طراحی صنعتی، هنر و سرویس های پزشکی قانونی و نظامی فراهم آورده است.

کار می باشد.  
هدف اصلی طرح تهیه بانک اطلاعاتی از آنترپومتری سر و صورت دانشجویان پزشکی گیلانی دانشگاه علوم پزشکی گیلان بوده است.  
اهداف فرعی طرح عبارتند از:

- ۱ - تعیین آنترپومتری سر و صورت دانشجویان پزشکی گیلانی پسر دانشگاه علوم پزشکی گیلان
- ۲ - تعیین آنترپومتری سر و صورت دانشجویان پزشکی گیلانی دختر دانشگاه علوم پزشکی گیلان
- ۳ - مقایسه آنترپومتری سر و صورت دانشجویان پزشکی گیلانی پسر و دختر دانشگاه علوم پزشکی گیلان با یکدیگر

اهداف کاربردی طرح عبارتست از:

- ۱ - استفاده از اطلاعات در پزشکی قانونی
  - ۲ - زمینه سازی جهت انجام طرح های مشابه محدودیتهایی که خارج از امکانات پژوهشگران طرح بوده است عبارت بودند از: مهاجرت، ازدواج های بین قومی و وجود زیر شاخه های قومی متعدد.
- لازم به ذکر است در کشور ما تنها مطالعه آنترپومتری منتشر شده ای که تاکنون پیدا شده است توسط هنری فیلد در سال ۱۳۴۳ تحت عنوان «مردم شناسی ایران» چاپ شده که بخش سر و صورت آن بسیار مختصر تهیه گردیده است. طرح آنترپومتری سر و صورت دانشجویان پزشکی گیلان یک مطالعه توصیفی است که روش نمونه گیری آن تصادفی و ساده می باشد.

حجم نمونه آن بدین گونه بوده است که تعداد ۶۰

آنترپومتری روشی کارا، غیرتجاری و قابل انجام در سراسر دنیا جهت توصیف مورفولوژی بدن انسان از جمله ناحیه کرانیوفاسیال می باشد. داده های آنترپومتری موجود مربوط به قوما و کشورهای معین می باشد و تاکنون هیچ داده آنترپومتری کرانیوفاسیال مربوط به قوم گیلک منتشر نشده است. «آنترپومتری سر و صورت دانشجویان پزشکی گیلانی دانشگاه علوم پزشکی گیلان» عنوان پایان نامه برای دوره پزشکی عمومی است که توسط سه تن از دانشجویان سال آخر دانشگاه علوم پزشکی گیلان رامین پرویززاد، مهدی باباپور زریاب و سولماز علیپور خیارپیشه به راهنمایی دکتر محمد حسن هدایتی امامی دانشیار گروه داخلی بیمارستان رازی رشت و از پزشکان حاذق و مطرح و مؤلف گیلانی تهیه شده است. کار تحقیق این پایان نامه که از مشاوره علمی دکتر احمد علی قنبری استادیار گروه آناتومی دانشکده پزشکی دانشگاه علوم پزشکی گیلان و دکتر لسل. جی. فارکس جراح پلاستیک و دانشیار دانشگاه تورنتو (کانادا) برخوردار شده است برای اولین بار در ایران صورت گرفت و می تواند الگوی مناسبی برای دیگر استان های مین ما باشد.

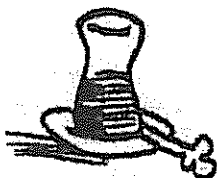
در تعریف واژه آنترپومتری (انسان سنجی) باید گفت بخشی از علوم تجربی است که عمده تحقیقات در آن به منظور طبقه بندی و تعیین اختلافات نژادی و جنسی و اثر تغذیه و شرایط زندگی در چگونگی رشد انسان و نیز فراهم آوردن داده هایی در مورد اندازه ها و ابعاد بدن انسان جهت طراحی لوازم و محیط زندگی و

# چهارشنبه سوری در کومله

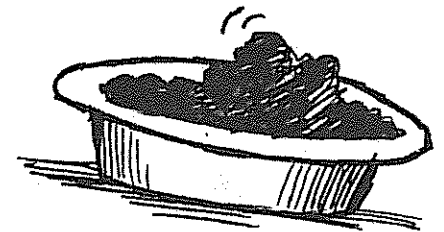
حسین شهاب کومله

زنان «کومله» مثل سایر زنان گیلانی از نیمه‌ی دوم اسفندماه تا غروب چهارشنبه سوری به نظافت خانه و اثاثیه‌ی زندگی خود می‌پردازند. معمولاً سه چهاردهه پیش رسم بر این بود که به ترتیب از طبقه‌ی فوقانی، تحتانی، ایوان و سپس پایین ایوان را تمیز می‌کردند ولی با توجه به معماری امروز، آن مراسم و آئین‌ها نیز فرق کرده یا به بوته فراموشی سپرده شده است و لذا با سایر مناطق گیلان فرق عمده‌ای ندارد. ولی به جهت شناخت و ثبت آن برای نسل جدید و نسل‌های بعد، همان آئین چند دهه‌ی گذشته را که همزمان با دوران طفولیت نگارنده است به تحریر در می‌آورم تا شاید گوشه‌ای از فرهنگ فولکلور غنی گیلان را در برگیرد.

چهارشنبه سوری و نوروز، حصیری‌های یک طبقه (اغلب خانه‌ها دو طبقه بود) را برای نظافت جمع می‌کردند، آنها را در حیاط خانه یا در استخر محل (سل Sal) یا نهر و رودخانه می‌شستند و در حاشیه‌ی خانه و باغ خشک می‌کردند. در آن زمان مواد شوینده‌ای نبود، بلکه زنان و دختران پارچه‌ی تمیز یا مقداری از ساقه‌های شالی (کولوش Kulus) را به شکل توده و گلوله (پسته Pit 6) درآورده به آب می‌مالیدند و بر روی حصیر می‌کشیدند تا بهتر شسته شود. آن وقت قسمت‌های تمیز شده را تا می‌زدند و در پایان تمام حصیر تا شده را یکی دوبار زیر آب غسل می‌دادند و پهن می‌کردند که بخشکد.



روی سقف و دیوارهای اتاق می‌مالند تا کاملاً رنگ تازه‌ای بگیرد. این کار را سفیدکاری می‌نامند. بعد از تمام رنگ سقف و دیوارها، نوبت کف اتاق‌ها می‌رسد. گیل‌های «فل زده» (= دارای پوست شلتوک) را از کف اتاق‌های طبقه‌ی فوقانی (بالا خانه) با ماله‌ی چوبی بسیار منظم کشیده «گیل کار» می‌کنند. پس از چند روز که تمام طبقه‌ی بالا خشک شد، نوبت طبقه‌ی تحتانی می‌رسد و با همان منوال که ذکر شد تمام کار برای طبقه تحتانی نیز انجام می‌گیرد و سپس «جیرنال» را هم گیل کاری می‌کنند.



۱- گیل کار گیل: gal.6 - Kār.gal =

دختران و زنان «کومله» از اوایل اسفند، قسمت‌هایی از زمین را که فکر می‌کردند گیل رُس دارد، می‌کنند و بار تشت می‌کردند و آن را به خانه آورده و در گوشه‌ای از حیاط (معمولاً زیر درختی) می‌ریختند. سپس چند سطل آب و مقداری پوست شلتوک (شالی) را با آن مخلوط کرده و با آب زیر و رو نموده، پا برهنه لگد می‌زدند تا مثل خمیر نان وریاید. البته قبل از «گیل کاری» تمام دیوارها و سقف اتاق‌ها را با جاروی بزرگی که دارای چند ساقه‌ی بلند گیاهی که شبیه ذرت است، فرفره کرده تا از گرد و غبار و تارهای عنکبوت زدوده شود. در ضمن به گیل زرد (متماثل به زرد) مقداری آهک افزوده در تشت ریخته و آب بررویش اضافه می‌کنند و هم می‌زنند تا خوب شل شود. سپس با جارویی که از ساقه‌های شالی درست شده به گیل آغشته به آهک زده و آن را

۲- حصیر شوری: hasir - šori =

هر خانه‌ای معمولاً برای چند اتاق، تلار و ایوان مقداری حصیر اضافه داشت. کدبانوی خانه هر وقت حصیری می‌شست، بجای آن حصیر بدکی پهن می‌کرد، بویژه هنگام نزدیک شدن

۳- دچین، فیچین: dačîn - fičîn =

در خانه تکانی اسباب منزل به سه دسته تقسیم می‌شود:  
الف: استکان و نعلبکی، بلور آلات، قندشکن،



از چهارشنبه سوری همه‌ی موارد بالا را تهیه می‌کند ولی طبخ یا سرخ کردن ماهی را بعد از مراسم چهارشنبه سوری انجام می‌دهند.

زنان و دختران «کومله» از یکی دو روز قبل، بعضی سبزی‌های مخصوص ترشی تره را که به صورت خودرو در صحرا و دامنه‌ی کوهساران، حاشیه‌ی جنگل و باغ و اطراف رودخانه می‌روید می‌چینند و با سبزی‌های دست پرورده‌ی خانگی با هم می‌کوبند و در تابه با روغن سرخ کرده و به آن آبغوره، پیاز و چند عدد تخم مرغ می‌افزایند. این غذا ترش تره نام دارد. سیرتر را هر کس آن شب بخورد، باید این نیت را بکند: ای سیرا تره گاز زادم - لال می جون.ه

iy sir tare ġaz za.daram -lal mi jon.e  
na.ġaze=

ای سیرا ترا دارم دندان می‌زنم - پشه جانم را  
نیش نزنم.



## ۶- کول کول چارشمبه:

čaršambekul-kule-

در «کومله» آخرین شب چهارشنبه‌ی سال بعد از غروب آفتاب، کودکان، نوجوانان و جوانان، مرد و زن جشن می‌گیرند. در کوی و محله در مقابل هر خانه‌ای چهار یا هفت کوهه آتش که از کاه برنج (کولوش = kuluš) و شاخه‌های هرس شده‌ی چای (هرس اسفند معروف است) را با هم آتش می‌زنند. کودک و جوان روی آتش می‌پرنند و این شعر را می‌خوانند:

کول کول چارشمبه بدر - čaršambe- kul.kule

ba.dar: کول کول چهارشنبه بدر

سال دیگه sale diġe = سال دیگر

می‌دیم زردی - تی شی نی mi dime zardi  
ti.šini = زردی صورتم مال تو.

تی دیم سرخی - می شی نی ti dim.e surxi  
mi.šini = سرخی صورتم مال من.

اما دختران دم بخت در دل نیتی می‌کنند:

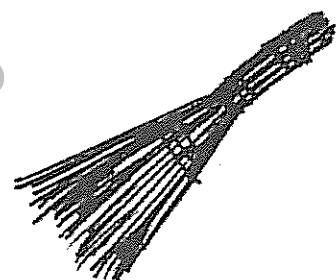
کول کول چارشمبه بدر: čaršambe- kul.kule

ba.dar = کول کول چهارشنبه بدر

سال دیگه sale diġe = سال دیگر

قاشق چایخوری و دیگر اسباب برنجی از قبیل لوازمی از قبیل سماور، سینی، قنددان و... را به حیاط آورده، جلوی چاه آب که جایی برای شستن ظروف است با خاک اجاق هیزمی با یک مشت کاه برنج شستشو می‌دادند.

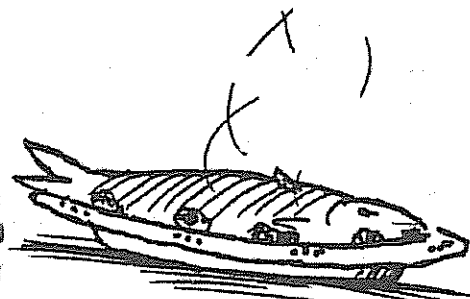
ب: ظروف مسی (میرس اسباب = mirs) مثل دیگ، آفتابه (آفتوئه = aftowe)، کاسه‌ی مسی (میرس کاسا = mirs - kasa)، تیان (تیشن = tiyan)، پارچ مسی (موشورفه = mušurfe) را به مسگران دوره گرد می‌دادند که سفید کنند. بیشتر مسگران برای مزدشان بجای پول، برنج دریافت می‌کردند. ب: وسایل آشپزی اغلب تا قبل از چهارشنبه سوری عوض می‌شد از قبیل: دست گیر (ویچه گیر =)، پارچه‌ای برای برداشتن دیگ داغ از سر اجاق، زیرانداز دیگ (گرک = garak)



## ۴- وسایل رفتن:

اغلب وسایل رفتن را یکی دو روز مانده به شب چهارشنبه سوری عوض می‌کردند و به جای جاروهای کهنه، جاروی تازه (به غیر از جاروی فرفره) بکار می‌بردند. این مثل هم برای آنها رایج بوده است: کونه‌ی بشون - تازه‌ی بیهی:

کهنه کناربرود - تازه بکار آید konay bašun tazây biyây



## ۵- غذاهای شب چهارشنبه سوری:

پلو، ترشی تره، ماهی طبخ یا سرخ شده (نوع ماهی فرق نمی‌کند)، ماهی شور (آن هم هر نوع باشد فرق نمی‌کند) و سبزی خوردن از غذاهای مخصوص این شب هستند. کدبانوی خانه قبل

هر کس، که چوشم کثونه: har ks ke čušm  
 =kun.e هر کس که چشم می زند  
 می عزیز جونه: mi aziz jon.e = به جان عزیز  
 من

بترکه چوشم دونه: batrke čušm = بترکد  
 دانه‌ی چشمش

و بعد با صلوات تمام می‌کند. زیرا باور دارند  
 با این کار خوشبختی و نیکبختی به خانه می‌آید.  
 ۶- اگر وسیله‌ای از دیگران، فامیل یا همسایه  
 پیش کسی باشد، حتماً قبل از غروب آفتاب سه  
 شنبه باید به صاحب اصلی‌اش برگرداند. چنانچه  
 پس داده نشود، قاصدی به دنبال آن شیء  
 می‌فرستند و می‌گیرند. مردم «کومله» باور دارند  
 اگر آن وسیله به خانه عودت نشود، بد شگون است  
 و حادثه‌ای برای خانواده رخ می‌دهد.

۷- باقدم (پای سبک): مردم «کومله» عقیده  
 دارند که اگر صبح آخرین چهارشنبه‌ی سال کهنه،  
 پسر یا دختری نوجوان (نابالغ) از سادات به خانه  
 قدم بگذارد، سال خوب و پرمیمتی در پیش  
 خواهند داشت. هر خانواده قبلاً برای صبح  
 چهارشنبه کسی را تدارک می‌بینند و یکی از  
 سادات را به خانه دعوت کرده تا وی با قرآن که به  
 بغل دارد وارد خانه شود و از ایوان به تمام اتاق‌ها  
 پا بگذارد. در ضمن تمام افراد خانواده قرآن را  
 می‌بوسند و از طرف خانواده از سادات کاملاً  
 پذیرایی می‌شود و هدایایی از قبیل: جوراب،  
 روسری، پول، تخم مرغ رنگی و... به سادات  
 تقدیم می‌گردد.

۸- زنان «کومله» بعد از خواندن نماز صبح،  
 اتاق‌ها و ایوان را با جاروی تازه‌ای تمیز کرده،  
 خاکروبه‌ها را همراه کوزه یا «گمچ» شکسته با  
 جاروی کهنه بیرون از خانه به سه راهی (راشی =  
 rasi) می‌ریزند، بدون اینکه کسی بفهمد یا آنها را  
 ببیند. (اگر کسی ببیند) معتقدند شگون نخواهد  
 داشت. بعد از ریختن آت آشغال، برگ سبز  
 نارنج، پرتقال و یا شمشاد را می‌چینند و در جفت  
 در (زوفلینگ = zufling) اتاق‌ها و پنجره‌ها نصب  
 می‌کنند و معتقدند: سبزی‌نگی و خرمی و شادابی  
 نو بهار را به خانه‌ها خواهند آورد.

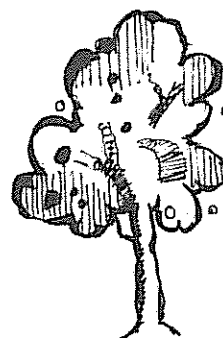
۹- بعضی خانم‌ها عقیده دارند که فقط چهار  
 گوشه‌ی اتاق‌ها و آشپزخانه و ایوان را باید جارو  
 کرد.

## توضیحات:

۱- جیرنال = jir-nāl = کرسی چینی پایین  
 ساختمان را گویند. پی ساختمان چوبی را معمولاً با  
 سنگ، آهک و کاه گِل می‌چینند تا حدی برسد، که

زاک کش. آی. ته: zāk.e kaš .ay.ta = بچه را  
 بغل گرفته.

برخی از دختران دم بخت بعد از مراسم  
 برافروختن آتش (یا قبل از مراسم) به بقاع متبرکه  
 می‌روند. شمع یا چراغی به نیت روشن کرده،  
 زیارت و دعایی مبنی بر باز شدن بختشان می‌کنند.



## ۷- باورداشت‌های چهارشنبه‌سوری

۱- خاکستر آتش مراسم شب چهارشنبه سوری را  
 جمع کرده و آنرا نگه می‌دارند تا در موسم بهار بر  
 روی خزانه‌ی شالی (توم بیجار) بریزند و باور  
 دارند در محافظت سرمای خزانه‌ی شالی و رشد  
 آن مفید است.

۲- خاکستر را زیر برخی درختانی که بار  
 نمی‌دهند یا شکوفه‌ی آنها تبدیل به میوه نمی‌شود  
 می‌ریزند و این کار را طی یک مراسم خاص در  
 همان شب یا روز چهارشنبه زیر آن درخت انجام  
 می‌دهند. یعنی صاحب آن درخت تبری برداشته  
 قصد قطع آن را می‌کند. اعضای دیگر خانه یا  
 همسایه‌ها مانع قطع آن درخت می‌شوند و با  
 درخت به صحبت می‌نشینند:

ای درخت! من ضمانت شده‌ام تا انشاءالله در  
 بهار شکوفه و میوه داده، مثمرتر باشی، تا اینکه  
 صاحب با تبر ترا قطع نکند. در این وقت آن  
 خاکستر را پای درخت می‌ریزند. باور دارند سال  
 دیگر میوه خواهد داد.

۳- اگر غریبه‌ای در شب چهارشنبه سوری به  
 خانه‌ی کسی برود، بدیمن می‌دانند و باور دارند که  
 سال خوبی در پیش نخواهند داشت.

۴- بعد از مراسم چهارشنبه سوری، شب  
 هنگام زن خانه تمام اتاق‌ها و اهالی خانه را با اسپند  
 (اسپند دونه = expand - don.e) که با گلپر (کولپر =  
 kulpar) مخلوط است، دود می‌دهد و با شعر و  
 دعا توأمان می‌خواند:

سوند، سوند دونه: savand savand.e don.e =  
 اسپند، اسپند دانه

سوند صت و سی دونه: savand satow.si =  
 don.e = اسپند، صد و سی دانه

منتشر شد  
ششمین شماره دوره جدید

**گیله‌وا**

ویژه‌ی هنر و اندیشه

به کوشش:

محمدتقی - صالح‌پور

ضمیمه شماره ۶۴ در ۶۴ صفحه

قابل وصول درازای ارسال ۴۳۰ تومان تمبر  
با پست عادی و ۵۳۰ تومان با پست سفارشی  
از هر نقطه کشور در اسرع وقت

منتشر می‌شود

**گیله‌وا، ویژه‌ی نهضت جنگل**

با مطالب جالب، تازه و باز یافته

ضمیمه شماره ۶۵ (نوروز ۸۱)

قابل وصول از طریق خدمات پستی گيله‌وا  
در ازای ارسال ۲۲۰ تومان تمبر



هاتف ۱۱ ساله شد

هفته‌نامه هاتف که سه‌شنبه‌ها در ۸ صفحه قطع روزنامه در رشت منتشر می‌شود با انتشار شماره ۴۸۸ وارد یازدهمین سال حیات مطبوعاتی خود شد. هاتف با روش فرهنگی، اجتماعی و آموزشی در بهمن ماه ۷۰ پا به عرصه مطبوعات گیلان گذاشت و در این مدت ضمن پرداخت مستمر به مسایل حاد سیاسی اجتماعی فرهنگی و اقتصادی گیلان یکی از معدود نشریاتی بوده که سعی در ایجاد یک مرکز خبری مستقل استانی داشته است و در برهه‌هایی نیز به طرح مسایل فرهنگ بومی پرداخته است. صاحب امتیاز و مدیر مسئول هاتف مهندس سید حسین ضیایی سیدین و سردبیر آن خانم نسرین پورهمرنگ است. تولد ۱۱ سالگی این نشریه خوب گیلانی را به این زوج مطبوعاتی و همکاران سخت‌کوش آن‌ها تبریک می‌گوییم.

گیله‌وا / شماره ۶۵ / صفحه ۴۹

آمیخته با گل را با جاروی سیلی بر دیوارها و سقف‌ها می‌زنند. و این روش را «تارو گل کار» می‌نامند.

۶- بعد از اتمام نشاء و وجین اول و دوم، اغلب زن‌ها کف اتاق‌ها، ایوان و چینه‌ی پایین ایوان را «گل کار» می‌کردند.

۷- چپر çapar = پرچین. قبلاً محدودی هر خانه را با خانه‌ی دیگر پرچین می‌کردند. چند چوب تقریباً کلفت را عمودی به زمین فرو کرده، سپس ساقه‌های نرود از درختان آزاد، نارون، افرا، توسکا و بید را یک در میان از چوب پایه‌ها می‌گذاشتند.

۸- دچین، فچین dacin-fiçin = برچیدن، چیدن. خانه نکانی.

۹- کله چال kala-çâl = آتشدان. هر خانه یک اتاقی داشت که سمت چپ یا راست ورودی یک اجاق گلی بود. توی آن هیزم ریخته، روشن می‌کردند و روی اجاق غذا درست می‌کردند. گرمای آن هم از یک طرف باعث خشک کردن دسته‌های شالی می‌شد. برنج دودی از ماحصل همین «کله چال»‌ها است.

۱۰- خاک مال xa ke - mâl = خاکستر تازه‌ی اجاق گلی را با آب و مقداری کاه برنج با پارچه‌ی تمیزی به ظرف‌ها، استکان و نعلبکی، سینی و... می‌مالیدند و آنها را آب می‌کشیدند که تمیز و براق می‌شد.

۱۱- مرک garak = چنبره‌ای بافته شده از کاه برنج برای زیر ناهموار «گمچ» یا دیگ مسی و امثال آن.

۱۲- ترشی تره Turs.e -tare = انواع سبزی که با آن «ترشی تره» درست می‌کنند، عبارتند از: چوچاق çucaq، آغوزی aquz، انار ماری anar، انار جوجای anar -jujay.

مقداری از سبزی‌های دست پرورده‌ی خانگی هم به آن افزوده می‌شود که عبارتند از: نعناع، شوید، سیر، اسفناج، تره (کبار)، جعفری، باریب، ولی بعضی سبزی‌ها را در «ترشی تره» حذف می‌کردند.

۱۳- انواع سبزی خوردن = اسفندیل (اسفندیل) iesfandil، هیل hil (گشنیز)، ککج Kak jz (شاهی)، سیر، تربچه، جعفری.

آن را کرسی می‌گویند. سپس چوب الواری را به چهار طرف کرسی نصب کرده و بعد به موازات روی آنها ستون‌های چوبی عمودی را نصب می‌کنند. در چهار طرف دیواره کرسی چینی، گل کاری نموده، بویژه به طرف ایوان با نمای بهتری گل کاری می‌شد، که آنرا چینه = cine می‌گویند. در ضمن با کیونه pa.kiuna یا کرسی ۱۸۰ سانتی متر الی ۲ متر بلندی دارد.

۲- چغالی çuqâlîe-gal = گل رُسی است که در اغلب مناطق گیلان موجود است، چون این گل از خود چسبندگی دارد برای مصارف کاه گل، کوزه‌گری، سفال‌گری و خشت استفاده می‌شود. در حاشیه استخر بزرگ کومله در تابستان خشت درست می‌کردند و چند روزی آن را در معرض آفتاب می‌گذاشتند تا خشک شود و به مصرف خانه سازی می‌رسید.

۳- فل fal = پوست برنج. دو نوع پوست برنج داریم، اولی پیل‌فال pila.fal (پوست بزرگ). دومی اکوته akute (پوست کوچک). شلتوک خشک شده را به کارخانه‌ی برنج‌کوبی برده می‌کوبند. در مرحله‌ی اول، پوست برنج به اندازه‌ی خود برنج کنده می‌شود که به آن پیل‌فال گویند. مرحله‌ی دوم که برنج متمایل به رنگ طلایی است مجدداً در ماشین برنج‌کوبی برده می‌شود تا رنگ طلایی‌اش تبدیل به رنگ سفید شود. در این وقت خاک‌های طلایی از برنج جدا شده همراه دانه‌های بسیار ریز برنج دور ریخته می‌شود که علاوه بر مصرف در گل کاری، آذوقه‌های ماکیان و اسب نیز است.

۴- انواع جارو = کولوشی تارو kuluşi taru = از ساقه‌های مرغوب شالی درست می‌شود. سیلی تارو taru = sisibili-taru ساز ساقه‌های مرغوب شالی به گونه‌ی پنج انگشت دست انسان. گوروس تارو yowros-taru = جارویی است درست شده از گیاهی شبیه ذرت. کیش خال kisçal = جارویی است از شاخه‌های نازک شمشاد برای جارو کردن حیاط و خیابان‌ها. رفتگران شهرداری یک دسته جاروی شمشاد را به چوبی می‌بندند که این چوب به طول ۲ متر و به قطر ۲۰ سانتی متر است. فرقه تارو farfare-taru = این جارو یا با ساقی شالی یا با گیاهی شبیه به ذرت ساخته می‌شود. اما دسته‌ی این جارو را به چوبی به ارتفاع ۲/۵ متر و به قطر ۱۰ سانتی متر می‌بندند، برای جاهای بلندی مانند سقف و دیوار استفاده می‌شود.

۵- تارو گل کار taru-gal-kâr = آب آهک

# تسبیح

## تسبیح و باورداشت‌های مردم مازندران درباره آن

علی صادقی

می‌ریخت»، «هر دل» را نخ کشیده، برگردن می‌آویختند.

«شو تو میرکا: (su.tu.mirka) هم صدف دریایی بود که آن را نخ کشیده زمانی که بچه‌ها به تب نوبه (دو و یکی تو یا سه و یکی تو) مبتلا می‌شدند، آن را به گردن شان آویزان می‌کردند.

هم چنین «پاز: (pāz)»، «سیو شوه: (siyu.shave) = نوعی تسبیح سنگی»، «چشم چین / چشم تیم: (česm.e.čin / česm.e.tim) = شبیه تسبیح با دانه‌های بزرگ‌تر» و «شاه مقصود» از انواع تسبیح‌های رایج در مازندران به شمار می‌رفت.

بیشتر تسبیح‌های قدیمی، سنگی و گران‌قیمت بودند و زنان این دست تسبیح‌ها را به عنوان زینت به کار می‌بردند. زمانی آن را به گردن می‌آویختند و گاهی آن را «درزنی: (darzeni)» (۱) کرده، به جای النگو در مچ دست قرار می‌دادند. برگردن عروس هم تسبیح‌های سنگی چون «سیو شوه» آویزان می‌کردند که به رنگ‌های مختلفی مثل زرد، سبز، قرمز و... بود.

«تربت: (torbet)» - تربت حضرت سیدالشهدا - به علت قداست، فضیلت و الهام بخشی هم مورد سجود قرار می‌گیرد و هم از آن تسبیحی برای ذکر گفتن فراهم می‌شود. (۲)

در مازندران زمان به گهواره بستن نوزاد (گره بندونی / گره‌بونی (gare.banavni / gare.bannuni) کمی از تربت امام حسین (ع) را با عسل آمیخته، به کام کودک می‌مالند تا «گره بندونی» از خاک کربلا میمنت یابد. هم چنین در کفن مرده «تربت» - تسبیح‌های دانه گلی که از کربلا سوغاتی می‌آورند - گذارده می‌شود. در اعتقادات مردم ذکر تسبیح با تربت سیدالشهدا و خاک شهیدان اجری فراوان دارد.

نقل می‌کنند: پیش از تسبیح گلی، حضرت زهرا (س) از نخ پشمی که گره‌های متعدد به آن زده بود به عنوان تسبیح استفاده می‌کرد تا آن که حضرت حمزه به شهادت رسید و آن حضرت از

دیگر از آن نمی‌برند. سابق بر این و در نبود ماشین حساب، مازندرانی‌ها از دانه‌های تسبیح برای شمارش و حساب‌های چهارگانه استفاده می‌کردند. «هربرت مارشال مک لوهان» - ارتباط‌شناس معروف کانادایی - بر این باور است که در فرهنگ‌های مختلف برخی اشیاء ابزار (چون تسبیح) سبب نوعی اشتراک مساعی حواس می‌شوند. احتیاج شدید به تسبیح زدن که بسیار مؤدبانه‌تر از بازی با انگشتان و کم خرج‌تر از سیگار کشیدن است، نشانه‌ای از برطرف ساختن نیاز حس لامسه می‌باشد که شرقی‌ها آن را به دنیا هدیه کرده‌اند.

تسبیح از این قسمت‌ها تشکیل شده است.  
- گلم: gelrm = ریش‌های سر تسبیح

- سرصلوات: sar.salevat = شیرازه‌ی لوله‌ای شکل ابتدای تسبیح

- تسبه تیم: tasbe.tim = دانه‌های تسبیح در سه گروه ۳۳ عددی

- اللهه: allahe = دو حلقه‌ی میانی برای جدا کردن گروه‌های ۳۳ عددی تسبیح  
- نخ تسبیح

تسبیح در اندازه‌ها و ابعاد مختلف ساخته می‌شود که انواع کهریایی آن از سایر انواع (گلی، جویی، سفالی و...) رایج‌تر است. دانه‌های تسبیح به اشکال هندسی گوناگون ساخته می‌شوند که نوع گرد و بیضی آن معروف‌تر از بقیه است. در مازندران انواع خاصی از تسبیح برای دفع چشم زخم به کار می‌روند.

«کهو میرکا: kahv.mirka = خرمهره» تسبیحی از مهره‌های درشت آبی رنگ است که برای دفع چشم زخم آن را برگردن حیوانات خانگی چون: گاو و اسب (و حتی گردن انسان) می‌آویزند.

«هردل: herdel» = قطعه‌ای بوده معمولاً از جنس نقره که آویزه‌هایی سکه‌ای به آن متصل بود. هنگامی که بچه‌ها ترسیده، قلب شان به تپش می‌افتاد و به اصطلاح وقتی «هُری دل شان

«پل تیلیش» - دین پژوه برجسته‌ی معاصر - با تأکید بر پیوند ناگسستنی میان دین و فرهنگ باور دارد که بین دین و فرهنگ نوعی پیوند محتوایی وجود دارد. به نظر وی فرهنگ بدون دین ممکن نیست.

مطالعه پیرامون گستره‌ی اعتقادات جوامع گوناگون در زیر مجموعه‌ی مردم‌شناسی دینی جا می‌گیرد. دانسته است تطور و تغییر اعتقادات بشری در طول تاریخ حیات انسانی شکل گرفته است. مردم‌شناسی دینی به احکام و اصول اعتقادی ادیان و مذاهب نمی‌پردازد بلکه اعمال و مناسکی که بر اساس تجربه و سنت و اعتقاد در یک جامعه دینی برگزار می‌شود، موضوع مطالعه و کاوش این حوزه است.

«نماد»‌ها یکی از ویژگی‌های اصلی و منحصر به فرد نهاد اجتماعی - فرهنگی دین محسوب می‌شوند. شاید بتوان تسبیح را نمادی از دین دانست که برای تبلور و محتوا و مفهوم کلمات دینی به کار می‌رود. «تسبه: tasbe = تسبیح»: دانه‌های به نخ کشیده است که هنگام ذکر پروردگار آن را در دست می‌گیرند.

تسبیح در ایران از جمله مازندران مفهومی دینی دارد. مردم به ویژه میان‌سالان و سالمندان با شمردن دانه‌های تسبیح و ادای ذکرهای مذهبی به نوعی عبادت می‌پردازند. اگر در شهرها و روستاهای مازندران گذر کنید، مردان زیادی را خواهید دید که تسبیحی از کهریبا در دست دارند. برخی از پیران نیز آن را به گردن خویش می‌آویزند.

گاه تسبیح مفهوم و معنای مذهبی خود را از دست می‌دهد و به عنوان وسیله‌ای برای کاهش تشویش و نگرانی به کار گرفته می‌شود. هم چنین صدای به هم خوردن دانه‌های تسبیح سبب می‌شود زمان‌های سکوت طولانی میان حرف‌ها پر شود. عده‌ای نیز تنها از روی عادت تسبیح در دست گرفته، جز گرداندن آن دور انگشت اشاره بهره‌ای

# بازی‌های محلی گیلان

## بازی‌های رایج در آبکنار

اباذر غلامی



پیت بازی

استقرارش روی زمین بازیکن پیت چو را نیز پرت می‌کند تا به پیت اصابت کند که در صورت عدم اصابت سوخته است. در صورت اصابت نیز پیت چو را بر می‌دارد و با نوک آن به آرامی ضربه‌ای به یکی از دو سر پیت می‌زند تا از روی زمین به هوا بلند شود و در همین لحظه با پیت چو ضربه‌ای محکم به پیت معلق در هوا می‌زند و آن را به جلو می‌راند. ضربه زدن به پیت و پراندن آن از زمین و نیز ضربه محکم بعدی و جلو راندن آن جمعاً سه بار تکرار می‌شود. آخرین نقطه‌ای که پیت سقوط می‌کند به عنوان مبدأ حساب می‌شود و از آنجا با طول پیت چو شروع به اندازه‌گیری مسافت طی شده تا اولین نقطه شروع بازی و مشخصاً اولین خط از دو خط موازی می‌کند. عدد حاصله نتیجه بازی بازیکن اعلام می‌شود و همگان نیز شاهد و ناظر بازی و حافظ شماره‌های اعلام شده هستند.

پس از نفر اول دیگران به ترتیب نوبت بازی را ادامه می‌دهند. میزان مسافت طی شده پیت بر اساس طول پیت چو در ابتدای بازی تعیین می‌شود و معمولاً مضربی از پنجاه است، مثلاً بی پنجا - دو پنجا - سه پنجا. هر کس حد نصاب اعلام شده را در نوبت‌های خودش طی کند به عنوان برنده اول شناخته شده و کناری می‌ایستد و دیگران به بازی ادامه می‌دهند. آخرین نفر که توفیق رسیدن به عدد تعیین شده را نداشته بازنده نهایی بازی محسوب می‌شود.

مجازات بازنده زو (zu) کشیدن است و در صورت کم آوردن نفس، کولی دادن است.

نفر اول برنده در حضور همگان در محوطه بازی گلا - گلا می‌زند یعنی ضربه زدن به پیت در هوا بوسیله پیت چو و شمارش ضربات زده شده تا لحظه سقوط پیت به زمین. فرض کنیم نفر اول سه ضربه زده است برنده پیت را به هوا پرت می‌کند و با پیت ضربه‌ای محکم به سمت جلو به آن می‌زند ضربه دوم و سوم را نیز در نقطه فرود ضربه اول و ضربه دوم به پیت می‌زند از محل اولین ضربه تا نقطه فرود ضربه سوم مسافتی است که بازنده باید این مسافت را یک نفس زو بکشد، هر جا که نفس بازنده کم آمد از آنجا به برنده کولی می‌دهد تا مسافت کامل پرش پیت در سه ضربه طی شود. این عمل در مورد دیگر برندگان نیز انجام می‌شود.

پیت بازی یک بازی پسرانه است و و سایل آن از پیت و پیت چو تشکیل می‌شود.

پیت چو «pitaču» چوبی است به ضخامت ۱ تا ۴ سانتی متر و به طول ۵۰ تا ۷۰ سانتی‌متر که کاملاً صاف و پوست کنده و خوش دست است.

پیت «pit» چوبی است به قطر ۱ تا ۳ سانتی‌متر به طول یک وجب، صاف و پوست کنده و خوش دست، دو سر پیت بایستی بطور اریب نسبت به طول با داس قلم شده باشد. جهت قلم‌ها بایستی در جهت متضاد هم باشند تا وقتی که روی زمین افتاده است با زدن ضربه «پیت چو» به آسانی به هوا بپرد.

مکان بازی زمین صاف و بدون علف که معمولاً داخل حیاط یا محل بازی کودکان و نوجوانان محله می‌باشد. تعداد شرکت کنندگان حداقل دو نفر و حداکثر تا شش نفر هم می‌رسد و ترتیب شروع بازی نفر اولی آخر به شرح زیر است.

بازیکنان یک یک پیت را در دست چپ و پیت چو را در دست راست می‌گیرند. بازیکن پیت را اندکی به هوا پرتاب می‌کند و در هوا با پیت چو به آن ضربه می‌زند و تعداد ضربات زده شده را هم می‌شمارد. این عمل تا افتادن پیت به زمین ادامه می‌یابد و به این کار گلا - گلا - گلا gala gala خوانده می‌شود.

بازیکن وقتی پیت و پیت چو را در دست می‌گیرد می‌گوید گلا - گلا چن گلا؟ ناظرین به طعنه و تمسخر می‌گویند: هیچ - یک - دو ... سه گلا.

بازیکن ضربات را می‌زند و همراه دیگران می‌شمارد. نفر اول کسی است که بیشترین ضربه را زده است. پس از تعیین شدن نفرات اول و دوم و سوم و الی آخر محل بازی تعیین می‌شود. دو خط موازی روی زمین کشیده می‌شود و این خط‌ها با داس یا تکه‌ای سنگ یا سفال و یا ذغال و گچ رسم می‌شوند. فاصله دو خط موازی از هم ۴ متر تا ۸ متر است. یکی از خط‌ها نقطه شروع بازی و خط دیگر محوطه ادامه بازی است که بایستی نسبتاً باز باشد.

نفر اول در نقطه شروع می‌ایستد و پیت را به آن سوی خط مقابلش پرت می‌کند. افتادن پیت به این سوی خط و یا تماس با خط به منزله سوختن بازیکن است و نوبت به دیگری می‌رسد. پس از پرتاب پیت و

ترتیب ایشان تسبیحی ساخت و به نخ کرد. چون امام حسین (ع) به شهادت رسید به خاطر فضیلت تربت اش از خاک ایشان استفاده شد.

در کربلا خاندانی بودند که متصدی تهیه مهر و تسبیح از تربت سیدالشهدا (ع) بودند. آنها همه ساله مبلغ هنگفتی به والی بغداد می‌پرداختند تا به این کار ادامه دهند. مهمترین ذکری که زمان تسبیح زدن خوانده می‌شود، تسبیحات معروف فاطمیه است یعنی: ۳۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله.

تسبیح زدن و بیان ذکر در شمار شعایر و مناسک دینی قرار می‌گیرد. از آن جا که اعمال شعایری معطوف به نمادهای دینی (از جمله اشیای مقدس) هستند به طور معمول متمایز از عادات و شیوه‌های عملی زندگی عادی در نظر گرفته می‌شوند. هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که اعمال مناسک‌آمیز در آن تصادفی رخ داده باشد بلکه این رفتارها خصلتی سازمان یافته و ساختار گرا دارند و بدیهی است که این رفتارها در جوامع گوناگون به صورت‌های متفاوتی سازمان داده شوند. این رفتارها می‌توانند فردی یا گروهی و یا تلفیقی از این دو حالت باشند.

رفتار اجراکننده‌ی مناسک و شعایر ممکن است که برای مردمی که این رفتارها را انجام می‌دهند چندان نفعی در بر نداشته باشد لیکن در واقعیت امر می‌تواند کارکرد بنیادی همبستگی را شامل شود.

### منابع و مآخذ:

- بشریه، حسین. "سازش‌ها و ستیزه‌های مذهب و تجدد غرب"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۶-۱۲۵، بهمن و اسفند ۱۳۷۶
- بیستس، دانیل و پلاک، فرد. "انسان‌شناسی فرهنگی"، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: علمی، ۱۳۷۵
- روح الامینی، محمود. "مبانی انسان‌شناسی"، تهران: عطار، ۱۳۷۲
- علیزاده، سکینه. "درآمدی بر مطالعات مردم‌شناسی دین"، نمایه پژوهش، شماره ۶۰، ۵، بهار و تابستان ۱۳۷۷
- گیلدنز، آنتونی. "جامعه‌شناسی"، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نی، ۱۳۷۴
- محدثی، جواد. "فرهنگ عاشورا"، تهران: معروف، ۱۳۷۶
- مک لوهسان، هربرت مارشال. "برای درک رسانه‌ها"، ترجمه: سعید آذری، تهران: مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای صدا و سیما، ۱۳۷۷
- دست نوشته‌های منتشر نشده نگارنده



# در باب فیبا زمین چراغ

دکتر محمود جوادی

اختیارم گذاشت. خیالم که کمی از جانب تهیه مطالب راحت شد شروع به جستجوی شخصیتهای فرهنگی کردم که بتوانند حق مطلب را درباره استاد رضا تا حد ممکن ادا کنند و قطره‌ای از دریای بی‌کران علم و دانش پرفسور را به کام تشنه کامان برسانند. می‌دانستم که این تهرانبجلس با تمام بدنامی و شهرت کاذبش هنوز مهماندار تعداد کثیری از فضلا و ادبایی است که از بد حادثه به این جا پناه آورده‌اند و معدودی هنوز در اشاعه فرهنگ و ادبیات قدمهایی بر می‌دارند که صد البته در هیاهوی بازارهای مکاره اینجا گم می‌شوند و معمولاً راه به جایی نمی‌برند. در جمع این ادبا چند تنی را که می‌دانستم با کارهای پرفسور از نزدیک آشنایی دارند شناسایی کردم.

دکتر "الف" از آن دسته روزنامه‌نگاران با سابقه‌ای است که همه به کارش اعتقاد دارند. هنوز تن به واقعیت‌های تلخ نداده و هنوز هم تمام زندگیش را وقف این کرده که مجله‌ای را که در ایران انتشار می‌داده در اینجا هم مرتب منتشر کند ولی دائم سرش به سنگهای مالی و هزار جور سنگ دیگر می‌خورد. پیرمردی است دور از هیاهو و جنجال‌های متداول. وقتی به ایشان تلفن کردم و درخواستم را در میان گذاشتم با کمی تردید قبول کردند که وقتشان کم است اهل سخنرانی و نمایش و این حرفها هم نیستند. خوشحال از رضایت ایشان به فکر رسید که به اطلاع ایشان برسانم که صاحب نظران دیگری هم احتمالاً در این امر با ما همراهی و همکاری خواهند داشت. ولی بمحض شنیدن اسم استاد "ب" ناگهان حالت دکتر منقلب شد و لحن گفتارشان تغییر پیدا کرد و با حالتی متشنج تهدید کردند که تا شعاع ده کیلومتری ایشان هم پیدایشان نخواهد شد. بعد هم شروع کردند به بنده هشدار دادن که مواظب استاد "ب" باشید که اهل معامله و زد و بند است و خدا نکند که صابونشان به تن آدمی بخورد و الخ... پکر از این قضیه خودم را سرزنش کردم که شاید لزومی به ذکر تمام جزئیات نبود ولی بهر حال چاره‌ای

همه ساله اوایل فصل پاییز ایرانیان مقیم جنوب کالیفرنیا جشن «مهرگان» را با برپایی جشنواره‌ای گرامی می‌دارند. این جشنواره که در ابتدا بیشتر با کمک غرفه‌های تجارتنی شکل گرفته بود بتدریج سعی بر افزایش بار فرهنگی خود نمود و با دعوت از مؤسسات غیر انتفاعی و بعضی از دست‌اندرکاران امور فرهنگی به اعتبار خود افزود. انجمن گیلانیان هم در عرض پنج سال گذشته در این مراسم شرکت داشته و با عرضه مجموعه‌ای از نمونه‌های فرهنگ گیلکی در زمینه‌های مختلف چون کتاب، موسیقی و صنایع دستی سعی در حفظ و اشاعه سنت‌های غنی بومی گیلان زمین داشته است.

امسال بنابه دنباله روی از "تم" جشنواره، نظر به تجلیل از اندیشمندان گیلانی بود، اندیشمندانی چه در ایران چه خارج آن که در جهان علم و ادب اثرگذار بوده‌اند و بدون شک پرفسور رضا در صدر چنین لیستی قرار گرفت.

زندگی برون مرزی پرفسور رضا می‌تواند الگویی باشد برای میلیونها نفر ایرانی و گیلانی که سالهاست در غربت به دوگانگی فرهنگی مبتلا شده‌اند. آنچه ایشان را از جمع کثیر دانشمندان و فاضلان دیگر ایرانی و گیلانی تبار که خوشبختانه روز به روز در مجامع علمی افتخارات بیشتری کسب می‌کنند، متمایز می‌سازد صرفاً درجات علمی فوق‌العاده‌شان نیست بلکه پیوند مستحکم ایشان است با ادب و فرهنگ ایرانی و شوق خدمت‌شان به مردم این آب و خاک.

کوشش در جهت تهیه تألیفات و نگارش زندگینامه پرفسور و آماده کردن آن برای جشنواره، بخاطر دشواری دسترسی به آثار فارسی استاد، نیازمند تماس با ایران بود، بخصوص که دریافتیم در دانشگاه صنعتی مجموعه‌ای بسیار پرمحتوا در مورد پرفسور تهیه دیده‌اند. خوشبختانه تماسهایم با دانشگاه شریف بسیار ثمربخش بود و گردآورنده این مجموعه مکتوب و کامپیوتری مشتاقانه و فروتنانه اطلاعات بسیاری را در

مدیر مسئول مجله‌ی وزین گیله‌وا

جناب جکتاجی عزیز

با سلامی گرم از این طرف آبه‌ها. از قاره‌ای دور. به سرکار و دوستان خوب هیئت تحریریه، دوستان را می‌فشارم.

در لس آنجلس، در محفل دوستان همشهری و همولایتی که بودم، از مجله‌ی گیله‌وا و شما عزیزان و تلاش فراوانی که در شناخت و شناساندن فرهنگ و ادب عروس استانهای ایران - گیلان همیشه سبز- داشته و دارید سخن‌ها رفت. و من شادمان شدم از اینکه نشریه ولایتیم، نام و مطالبش در دورترین قاره جهان در محافل ادبی و هنری بر زبانهاست.

بدین انگیزه ضمن عرض خسته نباشید به شما و ارسال چند شعر فارسی و گیلکی موفقیت گیله‌وا را خدمت سرکار و دوستان عزیز آن نشریه تبریک می‌گویم.

میل واکسی - آمریکا

## «گیلون جون»

گیلون جون موبنازم، تی زمینه  
تی باغ و دشت و کو، سبز نگینه  
خودا هر چی قشنگی بُو - هادا تا -  
تی پائیزم بهاره دل نیشینه

\*\*\*

نشانه دس ویتن تی باغ و دشته  
تی لاجونه، تی رودباره، تی رشته  
گیلون جون تی جی دورابونه، مینم  
تی ورتا مرگ ایسان می سرگذشته

\*\*\*

بونه بازم بی یم بی نم تی رشته  
یگردم نازیدم تی باغ و دشته  
دوخونم تا: گیلون جون، اوی گیلون جون  
تی گل جی یزان قالب می خسته

۵ ژانویه ۲۰۰۲

شکبایی لنگرودی - آمریکا

## یک گزارش بسیار کوتاه با سه پرسشی بسیار مهم

شرکت سهامی شیلات ایران به عنوان عامل تکثیر و پرورش ماهی در کشور با راه اندازی اولین نمایشگاه تخصصی شیلات و آبزیان به طور همزمان در ۱۳ استان کشور به معرفی تولیدات و دستاوردهای خود پرداخته و نمایشگاهی از آن را از تاریخ ۲۹ دی الی ۵ بهمن در محل شرکت تعاونی شهر و روستای رشت برگزار کرد. تولیدات و فرآورده های این نمایشگاه در سه طبقه ساختمان شهر و روستا به معرض دید عمومی گذاشته شد و مورد استقبال گرم اقشار مختلف مردم قرار گرفت در این نمایشگاه از شرکت های خصوصی تولیدکننده وان های فایبرگلاس جهت پرورش مصنوعی بچه ماهیان گرفته تا نمایندگی قایق موتوره های یاماها، از شرکت های فروش لوازم آکواریوم و فروش انواع ماهیهای آکواریومی و کتنبها و جزوات مربوط به شیلات گرفته تا تمامی ادارات و مؤسسات وابسته به شیلات و کارخانجات کنسرو ماهی حضور داشتند.

بازدیدکنندگان در نمایشگاه از اطلاعات متنوعی راجع به تکثیر و پرورش ماهیان استخوانی و غضروفی بهره مند می شدند و قدم به قدم در جریان مراحل مختلف تولید قرار می گرفتند.

اما سئوالی که بیش از همه پرسیده می شد این بود که:

- ۱- با توجه به این که ایران تولیدکننده مرغوب ترین خاویار موجود در بازارهای دنیا می باشد، چرا عموم مردم نمی توانند سهمی از مصرف این ماده ارزشمند غذایی، حتی از نوع درجه سوم آن داشته باشند؟

- ۲- با توجه به توزیع انواع ماهی به شکل نامناسب و غیر بهداشتی در بازار، چرا توزیع گوشت این ماهیها (ماهیان خاویاری و استخوانی) مستقیماً و یا با نظارت شیلات بین مردم صورت نمی گیرد.

- ۳- با توجه به اینکه درصدی از سود حاصل از صادرات نفت در مناطق نفت خیز سرمایه گذاری می شود آیا این مساله در مورد سود حاصل از فروش خاویار نیز صادق است؟ اگر چنین نیست آیا این حق مسلم مردم محروم این استان (که به بهانه سرسبزی ظاهری از بسیاری تسهیلات محروم مانده اند) نیست که از منافع حاصل از صادرات خاویار بهره مند گردند.

[با تشکر از حامد یوسف پور]

### ■ نتیجه و امید

امید که پس از برپایی این نمایشگاه مسئولین پاسخهای کتبی و عملی مناسبی برای سئوالات فوق بیابند و مردم فهیم و شریف گیلان را بی جواب نگذارند.

## سیر فوشت

کف دس بو نکودم

فال گیر ویرجام نوشوما

تا بدانم کی ای روز غربت نانا چشما

آرزو داشتیم گیلان پیرا بما

گیل بانو عاشقا بم

گیلک رسم زن بیگیرم

جُمعه یان می زا کا بالا گیفته بُو

باغ مُحشَم بَشَم، کُلاه فرنگی بیدینم

یا بَشَم میدان سر

تازه بیگیفته ماهی ور

بزَم چکن قیمت سر

سَماک حالا بیگیرم

\*\*\*

عُربت آم عُربت نیه نگفته

جا نیه

مکان نیه

تو بیسی

گیلک نیدینی

به مگر خورشیدایی نور بیدینی!

\*\*\*

کف دس بو نکودم

فال گیر ویرجام نوشوما

تا بدانم کی ای روز غربت نانا چشما

بهار ۱۹۹۸ - آلمان

ساسان ورتوان

نبود جز این که با چشم و گوش بازتر سراغ استاد "ب" بروم. استاد مدتی است که در محله ایرانیان به شغل شریف کتابفروشی اشتغال دارند و از دور هم دستی به قلم دارند و گاه گاهی نوشته هاشان رادر گوشه و کنار می دیدم. موضوع جشنواره ای را برایشان تعریف کرده و نکرده استاد معترضانه اعلام کردند که بهیچ وجه با جشنواره ای که جنبه تجارتي دارند همکاری نخواهند کرد. برای ایشان توضیح دادم که هدف ما بعنوان یک شرکت کننده اضافه کردن بار فرهنگی این گونه گردهمایی هاست و با تحریم و تعطیل نمی توان به بهبود آن کمک کرد ولی توضیحات بنده کارگر واقع نشد. آخرش هم اضافه کردند که بخاطر علاقه شخصی و قلبی شان به پرفسور رضا می توانند جزوه ای را که تهیه کرده اند در مقابل مبلغی در اختیارمان بگذارند و بعدش هم شروع کردند از کم و کیف بودجه ای که در اختیارمان هست پرسیدن که با توجه به هشدارهای دکتر "الف" از خیرش گذشتیم.

با ناامیدی آخرین تلفن ام را به آقای "ج" زدم که از چهره های نیمه مشهور رادیو و تلویزیون اینجا هستند و سالهاست که زحمت گاهنامه ای را هم می کشند و نوشته های پرفسور را هم گاه بگاه چاپ کرده اند. بعد از کمی تعارفات معموله ایشان هم اذعان داشتند که حضور ایشان در چنین غرفه ای ایده مناسبی نیست و این تجلیل و تکریم از پرفسور بهتر است که به صورت سخنرانی انجام شود. با اشتیاق قبول کردم ولی این بار ایشان عذر آوردند که در چنین جشنواره ای در پارکی بزرگ و مفرح، مشکل بتوان که جماعت را راضی به حضور در جلسه سخنرانی کرد. مسئولیت راضی کردن حضار را هم داشتیم بعد هم می گرفتم که این بار شکل اصلی شان را رو کردند که همانا سال ها کم محلی برگزارکنندگان جشنواره به شخص ایشان بوده و این که "تا بحال چه کاری برایم انجام داده اید" و مسلم شد که از آقای "ج" هم خیری نخواهیم دید.

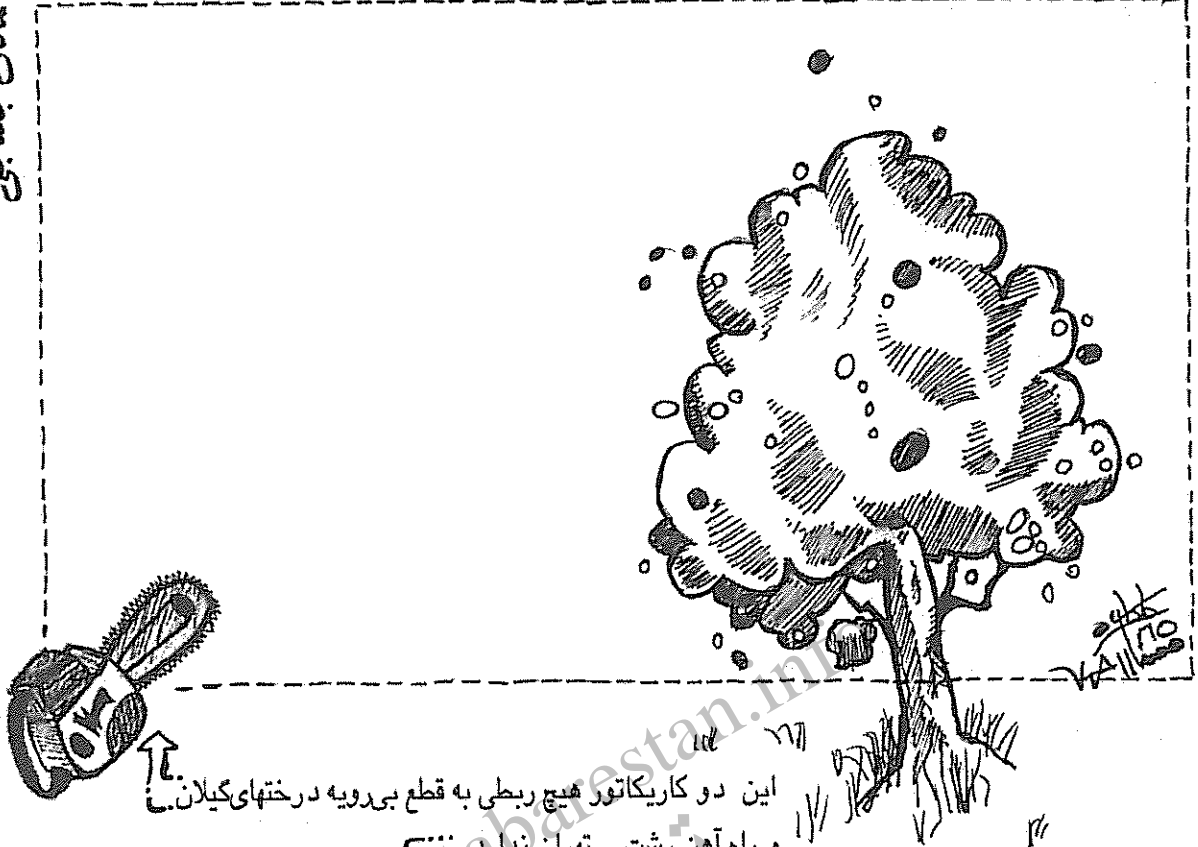
راستی چقدر جای تأسف است که بر عکس نظریه پرفسور رضا که دانشوران را از تعصبات بدوی برحذر می دارد و پاسداری از علم و فرهنگ و کوشش در ایجاد و یگانگی اهل علم را مستقل از سیاست های دیروز و امروز و فردا می خواند، تفرقه ها و اختلاف نظرها این طور ما را در این گوشه دنیا که نیاز به یگانگی در آن صد چندان است دور کرده است.

بعد از وقایع نیویورک و واشنگتن دست اندرکاران جشنواره برگزاری آن را امسال ملغی اعلام کردند اما در نهایت تأسف باز امیدوارم شاید در طول سال آینده این فراز و نشیب های احساسات اجتماعی و تعصبات دامنگیر و سیاست اندیشی را پشت سر گذاشته و حداقل در چنین حرکات فرهنگی و ادبی با هم سازگارتر باشیم. تاچه پیش آید. لس آنجلس - نوامبر ۲۰۰۱

لاپراتوار شهر سبز چاپ عکس رنگی در ۳۰ دقیقه - فروش وسایل عکاسی و فیلمبرداری - عکس ۳×۴ و ۶×۴ رنگی در ۱ ساعت

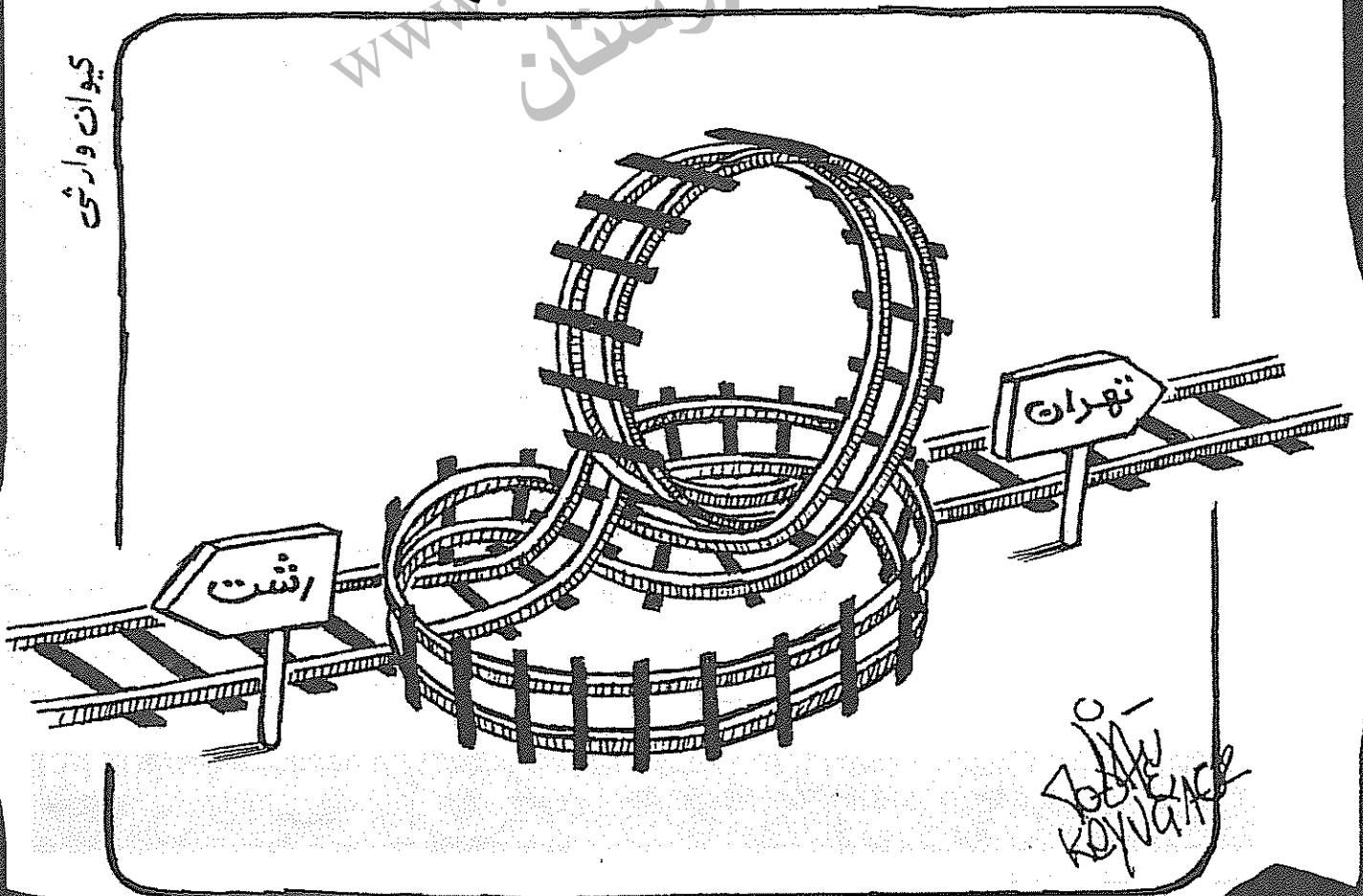
رشت، خیابان علم الهدی ۲۲۳۰۳۸۸ - ۲۲۳۱۰۳

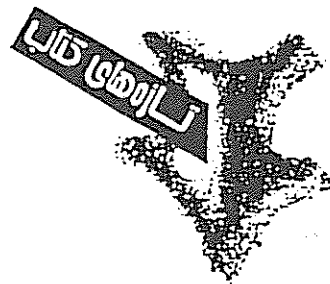
ماکان جکاجی



این دو کاریکاتور هیچ ربطی به قطع بی‌رویه درختهای گیلان و راه آهن رشت - تهران ندارد.

کیوان وارثی





ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتابهای خود در ماهنامه گیله‌ها هستند، می‌توانند از هر عنوان، دو نسخه به نشانی نشریه ارسال نمایند.

#### الف - آثار مربوط به گیلان (گیلان و مازندران)

● گیلان‌نامه، مجموعه مقالات گیلان‌شناسی / به کوشش م. پ. جکتاجی / رشت، طاعتی، ۱۳۸۰/۳۰۲ ص، وزیری، ۱۵۰۰ تومان

جلد پنجم است از این دفتر که نخستین آن در سال ۱۳۶۶ چاپ شد. مقالات گیلان‌نامه‌ها در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان، ادبیات و مردم‌شناسی گیلان است. در این مجلد علاوه بر مقدمه فراهم آورنده، ۱۵ مقاله از دکتر پرویز اذکائی - آشوغ - فریدون اکبری شلدرد - فرامرز خوشحال - جهانگیر دانای علمی - محمود دهقان - زنده‌یاد دکتر جلیل ضیاء پور - عبدالله عقیلی - احمد علی دوست - مهدی کاردان - دکتر عبدالکریم گلشنی - عیسی مسیحا - دکتر حبیب‌الله مشایخی - زنده‌یاد محمدولی مظفری کجیدی و جواد نیستانی که در خصوص گیلان و مازندران نگاشته شده آمده است. گفتنی است که این مجموعه به هنرمند وارسته و نویسنده مردم دوست گیلانی شادروان محمود پاینده لنگرودی اهدا شده است.

● علی (ع) در فرهنگ مردم مازندران / علی صادقی / تهران، رسانش، ۱۳۸۰ / ۸۰ ص، رقعی، ۴۵۰ تومان

کتاب با یک پیش‌گفتار شروع و سه گفتار با تأکید بر مسایل مردم‌شناسی و فرهنگ عامه با عناوین علی (ع) در موسیقی آیینی مازندران - علی (ع) در نغمه‌های عامیانه‌ی مازندران - علی (ع) در آیین‌ها، سنت‌ها و اعتقادات تنظیم یافته و با معرفی کتابنامه به پایان می‌رسد.

● ول کنید اسب مرا / حسن اصغری / تهران، زال، ۱۳۸۰ / ۳۰۵ ص، رقعی، ۱۵۰۰ تومان  
رمانی است تاریخی از تاریخ معاصر ایران مربوط به دوره انقلاب جنگل و مبارزات چریکی جنگلی‌ها به زعامت میرزا کوچک خان و گروه یارانش بویژه دکتر حشمت جنگلی که در واقع قهرمان اصلی این رمان است. حسن اصغری از داستان‌نویسان آگاه و قدیمی گیلان است که نزدیک به ۳۰ سال فعالیت قلمی

دارد.

● کتاب اول تبلیغات مازندران / تنکابن، شرکت آگهی تبلیغاتی هنرمند خزر، ۱۳۸۰ / ۲۲۵ ص، رجلی، ۳۲۰۰ تومان

چنانچه از عنوان کتاب برمی‌آید مجموعه‌ای است از آگهی‌ها و تبلیغات تجارتنی و بازرگانی و صنعتی و غیره به تفکیک شهرستان‌های مازندران همراه تلفن‌های ضروری و نقشه‌های توریستی. دست‌اندرکاران تهیه و انتشار این مجموعه کوشیدند در آغاز کتاب، مختصری از تاریخ و جغرافیای مازندران و در اول هر بخش از شهرستان‌ها مختصری از تاریخ و جغرافیای همان شهرستان را به جهت آشنایی کلی استفاده‌کنندگان کتاب نقل کنند که کاری ضروری و مفید بوده است.

● شجره انساب ماسال / فرامرز مسرور ماسالی / [ماسال] مؤلف، ۱۳۷۸ / ۴۸ ص، خشتی، قیمت ؟

شجره چند خاندان ماسالی است که به صورت جدول انساب همراه تصاویر برخی افراد ارائه شده است.

● نامداران ماسال و شاندرمن / فرامرز مسرور ماسالی / [ماسال] مؤلف، ۱۳۷۹ / ۲۳۰ ص، رقعی، ۱۲۰۰ تومان

ماسال از شهرهای غرب گیلان و شاندرمن یکی از بخش‌های آن است. مؤلف کتاب که از شاعران نام‌آشنای تالش است پیش از این که به شرح حال بزرگان و مشاهیر و هنرمندان و خیران شهرستان ماسال بپردازد شرح نسبتاً کاملی از تاریخ و جغرافیای منطقه ارائه داشته است.

● علوی سربان مازندران / به کوشش زین‌العابدین درگاهی / تهران، رسانش، ۱۳۷۹ / ۱۱۹ ص، وزیری، ۶۰۰۰ ریال

مجموعه‌ای است از گزیده اشعار ۳۱ شاعر مازندرانی که در مدح حضرت علی (ع) اشعاری سروده‌اند و گردآورنده آن‌ها را از تذکرها، جنگ‌ها، دیوان‌های چاپ شده و نسخه‌های خطی انتخاب کرده و به ترتیب نام شاعر یا تخلص او به صورت الفبایی تنظیم کرده است.

● اخبارنامه، تاریخ خانوات تالش در زمان جنگهای روسیه علیه ایران / میرزا احمد لنگرانی، به کوشش علی عبدلی / تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰ / ۲۵۶ ص، وزیری، ۱۱۰۰۰ ریال

تالش منطقه‌ای است در جنوب و غرب دریای خزر که بخشی از آن در ایران (واقع در شمال غربی استان گیلان) و بخشی دیگر در جنوب شرقی جمهوری آذربایجان قرار دارد. در جنگ تزاران روسی با شاهان قاجار که بسیاری از شهرهای ایرانی بدست روسها فتح

شد و مطابق عهدنامه‌های گلستان و ترکمن‌چای تالش فعلی آن سوی مرز آستارا نیز به روسها واگذار گردید که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سهم جمهوری آذربایجان گردید. اخبارنامه، روایت جنگ‌های ایران و روس است در این منطقه و شرح مبارزات مردم این نواحی حدود ۱۵۰ سال پیش

#### ب - آثار مربوط به مازندران و گیلان

● آینه پژوهش، چکیده‌ی پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد معلمان قائم شهر / به کوشش فاطمه جلالی و زین‌العابدین درگاهی / تهران، رسانش، ۱۳۸۰ / ۱۴۴ ص، رقعی، قیمت ؟

مرفی ۷۷ پایان‌نامه کارشناسی ارشد معلمان قائم شهر است که به صورت چکیده در موضوعات مختلف از جمله الهیات و معارف اسلامی - تاریخ - جغرافیا - روان‌شناسی - زبان‌شناسی - علوم اجتماعی - معماری و رشته‌های گوناگون علمی ارائه شده است.

● دریا در تشنگی / فرامرز مسرور ماسالی / [ماسال] مؤلف، ۱۳۸۰ / ۵۷ ص، رقعی، ۷۰۰ تومان

مجموعه شعرهای عاشورایی شاعر است به زبان‌های فارسی و تالشی که به صورت درهم‌کرد ارائه شده است. برخی اشعار در قالب نو و برخی دیگر در قالب کلاسیک است.

● در حصار سنگ / فرامرز مسرور ماسالی / [ماسال] مؤلف، ۱۳۸۰ / ۵۷ ص، رقعی، ۷۰۰ تومان

مجموعه بیش از ۴۰ قطعه از شعرهای فارسی و تالشی شاعر نام‌آشنای گیلانی است که به صورت درهم‌کرد عرضه شده است. شعرها در قالب نو و کلاسیک سروده شده است.

● زیر حصار محبت / نیلوفر فرنام / رشت، طاعتی، ۱۳۸۰ / ۵۲۸ ص، رقعی، ۲۷۰۰ تومان  
رمانی است عاشقانه از روزمرگی‌های زمانه که نویسنده در سیزده فصل به تحریر درآورده است.

● متن در غیاب استعاره، بررسی ابعاد زیباشناسی تاریخ بیهقی / سینا جهاننیده / رشت، چوبک، ۱۳۷۹ / ۱۷۵ ص، رقعی، ۹۰۰۰ ریال  
مؤلف پژوهش خود را با یک درآمد و چهار فصل به شرح زیر: بیهقی و نثر فارسی - استفاده از امکانات زبانی - استفاده از امکانات ادبی و تاریخ بیهقی به مثابه داستان، تدوین کرده است.

● از معنای خطی تا معنای حجمی، میحی در آسیب‌شناسی سنت ادبی ایران / سینا جهاننیده / رشت، چوبک، ۱۳۷۹ / ۷۹ ص، رقعی، ۶۰۰ تومان

اثری است در نقد ادبی. معنای خطی معطوف به مؤلف است و تا حد ارتباطی که برقرار می‌کند، باقی می‌ماند... اما در معنای جمعی، انبوه‌سازی معنا مطرح

است.

● مو به مو / مجید دانش آراسته / تهران،  
ثالث، ۱۳۸۰ / ۱۱۰ ص، رقی، ۸۰۰ تومان  
مجموعه ۱۷ داستان کوتاه است. دانش آراسته  
فعالیت نویسندگی خود را از دهه چهل آغاز نموده و  
تاکنون نزدیک به ۱۰ مجموعه داستان چاپ کرده  
است.

● رویای سپید یاس / حمید رفیعی / تهران،  
دستان، ۱۳۷۹ / ۱۱۲ ص، رقی، ۷۰۰۰ ریال  
مجموعه شعر شاعر است در سه فصل: رویای سپید  
یاس، پرواز ناتمام و فصل آشتی که همگی در قالب نو  
سروده شده است. از این شاعر قبلاً دو مجموعه داستان  
با عناوین «سراب» و «موج پیشکن» دیده‌ایم.

● آقا جان / محمد انسان صفت ماسوله /  
تهران، مهر، ۱۳۷۹ / ۲۹۶ ص، رقی، ۱۴۰۰ تومان  
داستانی است ملهم از یک رویداد تاریخی نه  
چندان دور که در گیلان اتفاق افتاده است و «آن  
سرگذشت مردان و زنان و دختران عسرت زده و رنج  
دیده و دار و ندار آن هاست که فدای ظلم و ستم و  
زورگویی مثنی چپاولگر و ارباب و خان مانند آقا جان  
گردیده و هستی و شرافت و عفت شان از دست رفته  
است»

● بدشانس / محمد انسان صفت ماسوله /  
تهران ۷ مهر، ۱۳۸۰ / ۱۴۹ ص، رقی، ۸۰۰  
تومان

داستانی است بلند در ۷ فصل با حال و هوای  
گیلان که با شادی‌ها و رنج‌های معمول انسان‌های  
روزگار ما آمیخته است.

● گدا بهار / عبدالحمید حسین‌نیا / رشت،  
حرف نو، ۱۳۸۰ / ۶۶ ص، رقی، ۵۸۰ تومان  
قصه‌ای است از رنج‌ها و بدبختی‌های شایکاران و  
روستائیان گیلانی که صبح تا شام پای در گل و لای  
مزارع برنج سپرده‌اند و نصیبی جز فقر نبرده‌اند. پای  
داستان تاریخ بهار ۱۳۵۴ ثبت شده است اینک که ۲۶  
سال از تاریخ تحریر داستان می‌گذرد زندگی بر  
برنجکاران سخت‌تر شده است. لغتنامه‌ای از واژگان  
گیلکی بکار رفته در متن کتاب ضمیمه پایانی کتاب  
است.

● من می‌خواهد خودم را تصادف کند خانم  
پرستارا / مجتبی پورمحسن / تهران، نامجو فرد،  
۱۳۸۰ / ۶۷ ص، رقی، ۵۵۰ تومان

۳۰ قطعه شعر است در قالب جدید موسوم به پست  
مدرنیسم: مگر جوراب راروی سر نمی‌کشند؟ / یعنی  
کلاه برای گذاشتن روی پا نیست؟ / من که باور  
نمی‌کنم / کسی پیراهنش را از پاهایش نبپوشد / آی  
دنیا، دنیا / چقدر تو پر از سوء تفاهم‌های ساده‌ای

● تنوع عکس العمل‌های بیمار / محمد حسن  
هدایتی امامی [و] دامن غضنفری املشی / رشت،

● گیله‌وا / شماره ۶۵ / صفحه ۵۶

دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی  
گیلان / ۲۸ ص، وزیری، قیمت؟  
کتابی است مختصر اما جالب در زمینه روانکاوی  
بیمار و شناخت انواع بیماران از نظر جنس، سن، پیشه،  
اندیشه و...

● سلام سایبان سال‌های خورشیدی / رضا  
(مهرداد) مدد / رشت، حرف نو، ۱۳۸۰ / ۵۱ ص،  
رقی، ۴۰۰ تومان

مجموعه شعرهای شاعر جوان ولایت ما است در  
دو قالب نو و کلاسیک: شکست / حادثه‌ای / پیش  
نیست / اگر ببینی / که همیشه برنده‌ای.

### چهار کتاب از انتشارات خالی

● مرهم دل یا گنجینه آخرت  
گردآوری زینب پور حیدری (۵۶ صفحه، ۴۰۰ تومان)  
● کعبه و حج  
سید نعمت ابوالقاسمی (۵۴ صفحه، ۴۰۰ تومان)  
● گلیانگ نور (۴۰ حدیث در فضیلت اذان و اقامه  
گردآورنده سیدابوطالب حجازی / ویراستار و مجری  
علی طاهری، (۴۵ صفحه، ۴۰۰ تومان)  
● بزرگ مرده‌ی از سَرَمَن رَای  
سید صادق حجازی (۷۲ صفحه، ۵۰۰۰ ریال)

### ج - سایر آثار

● فرهنگ تعبیر خواب / صابر کرمانی، با  
همکاری و مقدمه حسن امین / تهران، نشر شهید  
سعید محبتی، ۱۳۸۰ / ۲۵۷ ص، وزیری، ۱۵۰۰  
تومان

کتاب در ۴ بخش اصلی تنظیم یافته است. بخش  
اول تحت عنوان خواب و تعبیر خواب به قلم پرفسور  
سیدحسن امین است در ۵۶ صفحه و بخش دوم و سوم  
فرهنگ تعبیر خواب است به نظم از «الف» تا «ی» از  
صابر کرمانی. بخش چهارم فرهنگ تعبیر خواب است  
منسوب به امام جعفر صادق (ع)

● فالنامه‌ی عشق شرقی در هزاره‌ی سوم /  
مسرور نعمت‌الهی / تهران، حجم سبز، ۱۳۷۹ / ۶۱  
ص، رقی، ۴۰۰۰ ریال

مجموعه ۳۱ قطعه شعر است در قالب نو  
● گور و گهواره / مجید شریف‌زاده /  
تهران، تهران صدا، ۱۳۷۹ / ۹۳ ص، رقی، ۵۰۰  
تومان

مجموعه شعرهای کوتاه شاعر است که در فاصله  
سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸ در قالب نو سروده است.  
● روزنه‌ی صفر / مجید شریف‌زاده / تهران،  
تهران صدا، ۱۳۸۰ / ۶۱ ص، رقی، ۴۰۰ تومان  
مجموعه ۲۷ قطعه از تازه‌ترین شعرهای شاعر است

در قالب نو.

● واژه‌های معاف / ایرج صف‌شکن / تهران،  
نگاه، ۱۳۸۰ / ۲۸۶ ص، رقی، ۱۵۰۰ تومان  
مجموعه ۱۳۴ قطعه شعر کوتاه و بلند از شاعر  
مطرح و نام‌آشنای شیرازی است که پیش‌تر نیز دو  
مجموعه «نیض اتفاق» و «شکل سکوت» را از او  
خوانده‌ایم.

### کتاب‌های جدید نشر نادر

● نامه‌های عاشقانه / نیما یوشیج  
۴۷ ص، ۴۴۰ تومان  
● آرش کمانگیر / سیاوش کسرانی  
با مقدمه‌ی به آذین به همراه نظرها و تحلیل‌های  
منتقدان و نویسندگان  
● جستجوی گل‌شیدایی (شعر، شیراز و منصوراوجی)  
به کوشش کامیار عابدی (۱۲۳ ص، ۹۵۰ تومان)  
● خاطرات گل‌سرخ، زندگینامه‌ی آنتوان دوست‌آگروپری  
به قلم همسرش، ترجمه‌ی موگه رازانی (۳۳۴ ص، ۲۵۰۰ تومان)  
● کم‌دیه‌های کیهانی / ایتالو کالونیا  
ترجمه‌ی موگه رازانی (۱۹۸ ص، ۱۴۰۰ تومان)  
● به رغم پنجره‌های بسته، شعر معاصر زنان  
کامیار عابدی (۳۳۴ ص، ۲۴۰۰ تومان)

## منتشر شد

کتاب

### حس‌ها و اشک‌ها

اثر علیرضا شهاب‌پور

منتشر شد

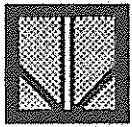
### قابل توجه خوانندگان عزیز سراسر کشور:

در صورت تمایل به خرید کتابهای معرفی شده  
مورد (الف) در این شماره و شماره‌های گذشته از  
طریق خدمات پستی گیله‌وا، می‌توانید با نشریه  
تماس برقرار نمایید.

### آگهی کتاب در گیله‌وا

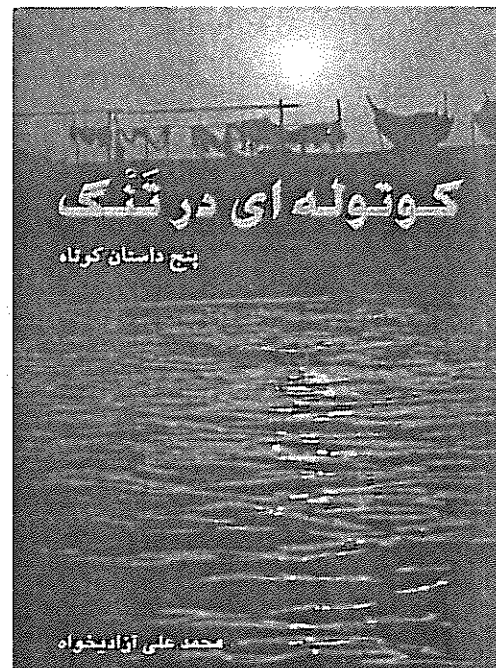
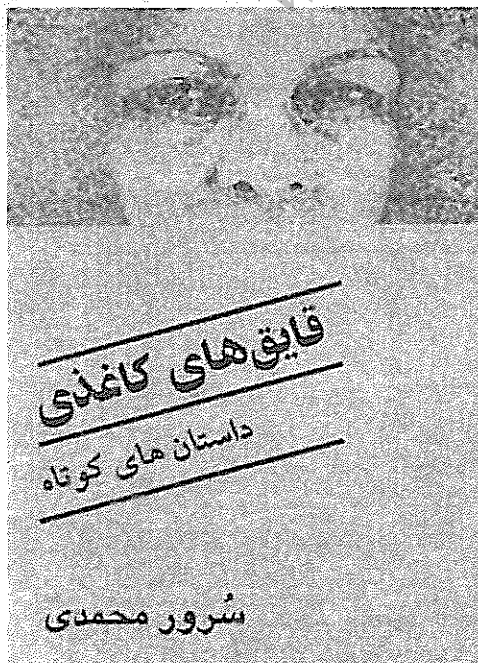
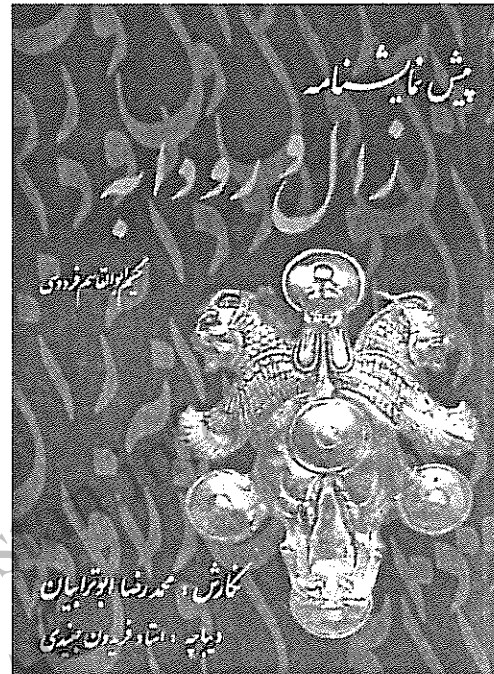
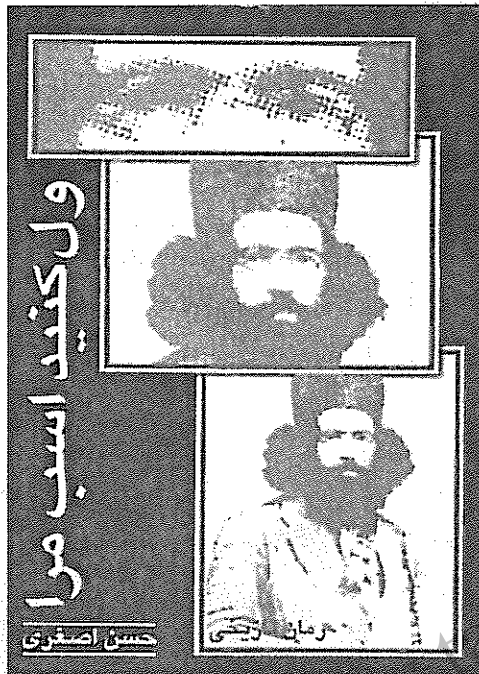
بهترین راه معرفی آثار شماست  
تلش ۰۹۸۹۰۲۲۲





انتشارات زال

منتشر کرد:



انتشارات زال: تهران ۱۶۱۱۷ - میدان طالقانی - اول خیابان خواجه نصیر طوسی

پلاک ۳۶۰ - تلفن ۷۵۰۲۱۹۶

با همکاری سازمان میراث فرهنگی کشور

منتشر شد

## افسانه‌های گیلان

گردآورنده

محمد تقی پوراحمد جکتاجی

### افسانه‌های گیلان



قابل وصول در ازای ارسال ۱۰۵۰ تومان تمبر

با پست سفارشی از هر نقطه کشور

## بخارا

مجله فرهنگی هنری

مدیر و سردبیر: علی دهباشی

دعوت به اشتراک مجله بخارا

بخارا مجله‌ای است فرهنگی و هنری که در آن مقالات و نقدها و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران و جهان منتشر می‌شود.

مخارج سنگین مجله فقط از محل تک‌فروشی و حق اشتراک تأمین می‌شود. بخارا انتظار دارد در صورتی که آن را می‌پسندید و ماندگاری آن را برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌دانید ما را یاری کنید.

همان‌طور که می‌دانید، در صورت ازدیاد مشترکان، مجله دوام و گسترش می‌یابد، و به راه فرهنگی خود ادامه می‌دهد.

### شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه مجله بخارا در داخل کشور شش شماره با احتساب هزینه پست دوازده هزار تومان است. متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۴ اوائل خیابان میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۶۶-۱۵۶۵۵ ارسال کنند.

تلفن و فاکس: ۸۷۰۷۱۳۲

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

.....

.....

کد پستی: ..... تلفن: .....

## گیله‌وا

درخواست اشتراک ماهنامه گيله‌وا (یک ساله)

گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران

به زبان‌های گیلکی و فارسی

نام..... نام خانوادگی.....

سن..... شغل..... میزان تحصیلات.....

نشانی: شهر..... خیابان.....

.....

کد پستی..... تلفن.....

(از شماره..... فرستاده شود)

لطفاً این فرم یا فتوکپی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت، به نام مدیر مجله یا گيله‌وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۳۱۶۳۵) ارسال نمایید.

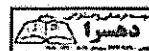
● داخل کشور ۳۰۰۰ تومان ● اروپا ۶۰۰۰ تومان ● آمریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن ۷۰۰۰ ● حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه ۵۰۰۰ تومان

## انتشارات دهسرا منتشر کرد

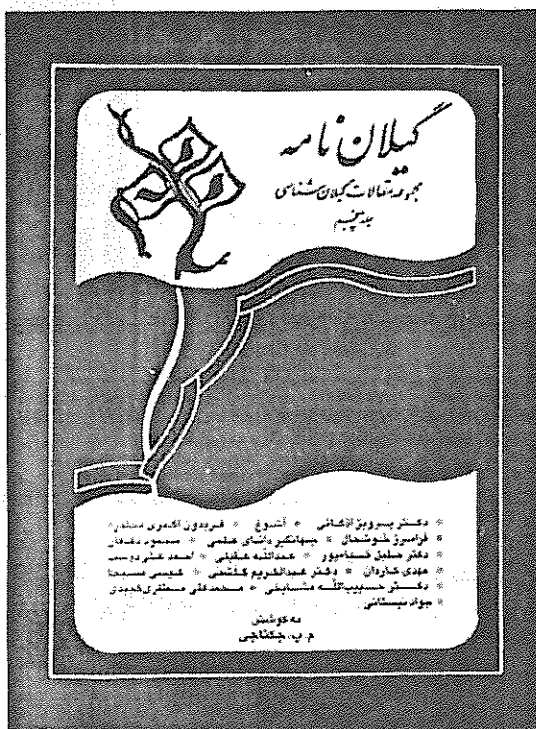
افسانه ها و باور داشت های مردم شناختی جانوران و گیاهان در گیلان



پژوهشی و نگارش: محمد پشرا (درویش گیلانی)



## انتشارات طاعتی منتشر کرد



۳۰۲ صفحه، قطع وزیری، ۱۵۰۰ تومان

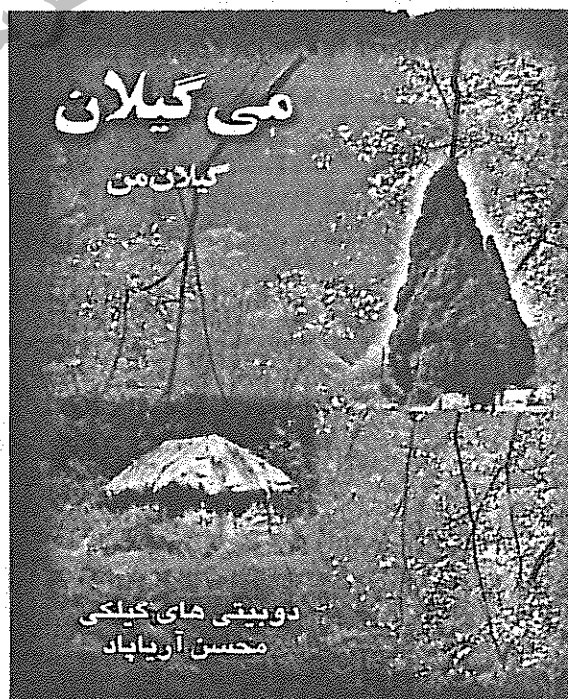
انتشارات طاعتی: رشت - میدان شهرداری خیابان علم الهدی

تلفاکس ۲۲۲۲۶۲۷

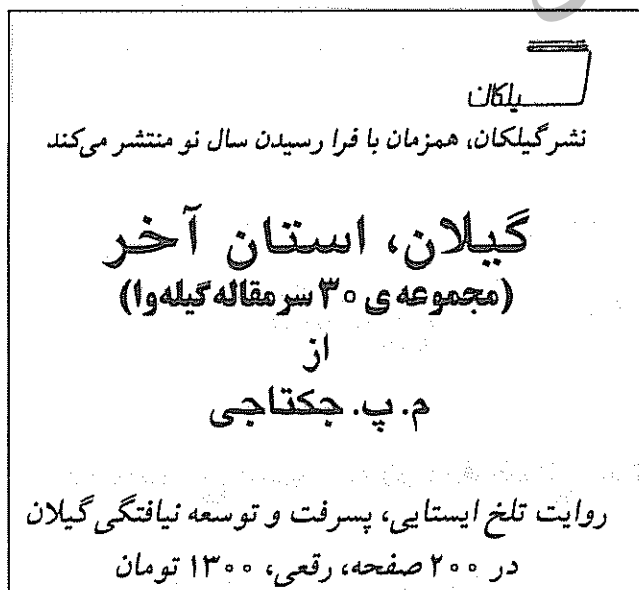
قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله و از هر نقطه کشور  
درازای ارسال ۱۶۵۰ تومان تمیر با پست سفارشی

قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله و از هر نقطه کشور  
درازای ارسال ۱۴۵۰ تومان تمیر با پست سفارشی

۱۰۰ دویستی گیلکی از محسن آریا پاد

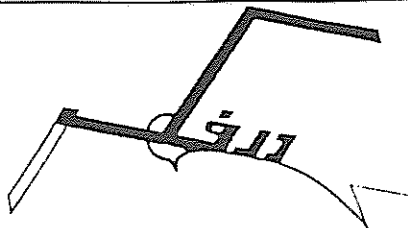


قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله و از هر نقطه کشور  
درازای ارسال ۹۰۰ تومان تمیر با پست سفارشی



قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله و از هر نقطه کشور  
درازای ارسال ۱۴۵۰ تومان تمیر با پست سفارشی

لابراتوار شهر سبز چاپ عکس رنگی در ۳۰ دقیقه - فروش وسایل عکاسی و فیلمبرداری - عکس ۳×۴ و ۶×۴ رنگی در ۱ ساعت  
رشت، خیابان علم الهدی ۲۲۳۱۰۳-۲۲۳۰۳۸۸



## دفتر هواپیمایی و جهانگردی درفک

عضو اتحادیه بین المللی هواپیمایی (یاتا)

پرواز مستقیم از رشت به بندر زیبای آستراخان روسیه  
پرواز مستقیم هفتگی از رشت به دوی

تور: شامل سفر با کشتی به ولگاگرد،  
ماهگیری و دیدار از بندر آستراخان

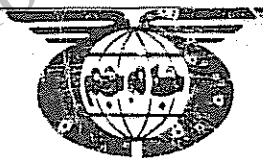
رشت: بولوار آزادی، شماره ۲۴  
تلفن ۰۱۳۱-۶۶۶۹۹۸۵ و ۰۱۳۱-۶۶۶۳۷۵۱  
فکس ۰۱۳۱-۶۶۶۶۰۴۷  
Dorfak Air @ Andishesabz.com



## Gil Gasht Torang Tour & Travel

- ◆ فروش بلیط خارجی کلیه خطوط بین المللی
- ◆ نمایندگی فروش بلیطهای ایران ایر، آسمان، داخلی و خارجی
- ◆ مجهز به سیستم رایانه ای
- ◆ نمایندگی فروش قطارهای جمهوری اسلامی ایران (رجاء)
- ◆ مجری تورهای گیلان گردی
- ◆ مجری تورهای سیاحتی و زیارتی کرمان، سوریه، دبی
- ◆ اخذ ویزای دبی، کویت، کشور های مشترک المنافع
- ◆ مشاور صدیق شما در انتخاب تور های خارجی
- ◆ با بهترین کیفیت
- ◆ مجری تور های داخلی گروهی

رشت: گلزار - بالاتر از خیابان ۱۱۱ - ساختمان آژند  
تلفن ۷۷۲۹۸۳۸ - ۷۷۲۹۸۷۸ - فکس ۷۷۲۵۳۱۰



## دفتر خدمات جهانگردی جام جم

- خدمات زیر را به همشهریان گیلانی ارائه می نماید
- ۱- تورهای سیاحتی زیارتی (زمینی و هوایی) داخلی و خارجی
  - کیش - مشهد مقدس - سوریه - کربلا معلی - حج عمره
  - ۲- دریافت ویزای کشورهای مختلف عربی و آسیایی
  - ۳- مشاوره در خصوص بازارهای جهانگردی در ایران و جهان
- (رشت: خیابان امام خمینی - روبروی کفش ملی - تلفن ۰۱۳۱-۲۲۳۰۹۵)

تغییر مکان مطب از سه راه تختی

دکتر محمد وفائی

دندانپزشک، جراح

Dr.M.Vafaei.D.D.S.

آدرس: رشت - خیابان انقلاب (حاجی آباد) - روبروی آزمایشگاه دکتر افرا

- جنب مطب دکتر تائب تلفن: ۲۲۳۴۶۴۷

## چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم

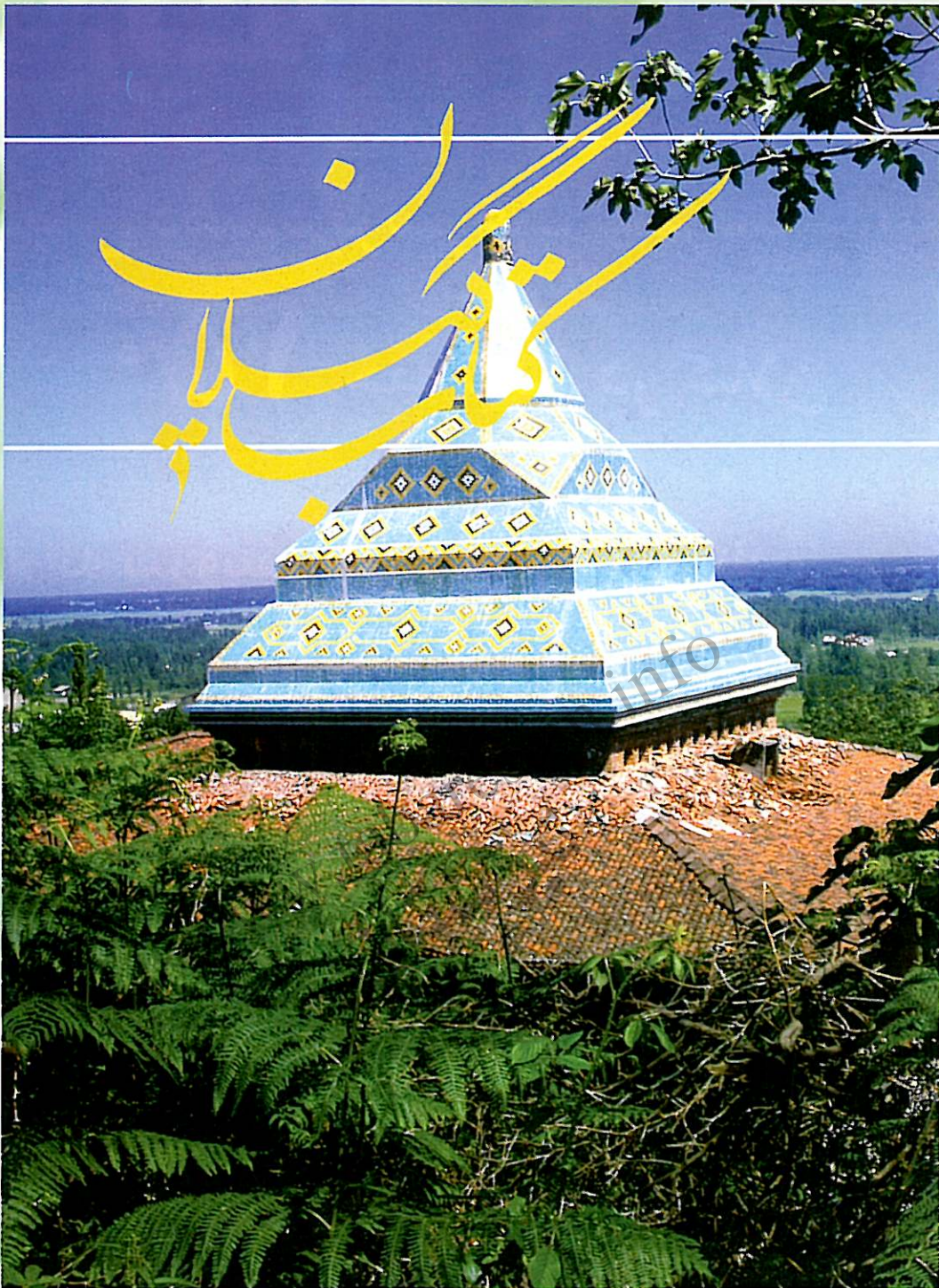
ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل

سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی



گروه پژوهشگران ایران منتشر کرد:



چاپ دوم کتاب سه جلدی گیلان از مجموعه همه جای ایران از سوی گروه پژوهشگران ایران به سرپرستی ابراهیم اصلاح عربانی با همکاری دهها محقق و نویسنده در ۶۱ فصل و بیش از ۲۴۰۰ صفحه حاوی ۲۰۰ تصویر رنگی و سیاه و سفید و دهها نقشه و جدول و نمودار با چاپ و کاغذ اعلا در قطع بزرگ رحلی با کاورهای رنگی و روکش مخصوص منتشر شد .

فروش در کتابفروشی‌های معتبر به قیمت ۴۸ هزار تومان

نشانی مؤسسه : تهران - بلوار کشاورز - کوچه دریا - بن بست شکیب - پلاک ۶ - طبقه سوم

صندوق پستی ۷۷۵ - ۱۵۱۱۵ تلفن ۶۹۴۱۱۷۵ دورنگار ۶۹۴۴۷۲۹

قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله‌وا از هر نقطه کشور در اسرع وقت با پست سفارشی  
در ازای واریز ۴۹ هزار تومان به حساب نشریه گیله‌وا و ارسال اصل حواله و ذکر نشانی دقیق متقاضی



# اندیشه سبز خزر

سرویس دهنده پرسرعت اینترنت با بیش از

۱۵۰ خط تلفن در گیلان

✓ ارائه سرویس اینترنت از طریق تلفن

✓ سرویسهای پرسرعت E1 , ISDN و ...

✓ طراحی وب سایت

✓ ثبت Domain

✓ اجاره web hosting

✓ تبلیغات بر روی اینترنت

✓ ایجاد و راه اندازی ISP

✓ و سرویسهای دیگر



تلفن : ۷۷۲۸۵۰۱

۷۷۲۸۴۰۱

رشت - گلزار - نبش خیابان ۱۱۷

اندیشه سبز خزر